کتابناک منتشر کرد

بررسی و مقایسه داستان پیدایش انسان در قرآن و تورات

دریافت



انتشارات دانشگاه تربیت معلم

۷۱

شعر و ادب فارسی در کشورهای همسایه (آسیای صغیر) تا سدهٔ دهم هجری

تألیف

دکتر رضا خسروشاهی

چاپ دوم

۱۵۰

انتشارات دانشگاه تربیت معلم

۷۱

شعر و ادب فارسی در کشورهای همسایه (آسیای صغیر)

تا

سدهٔ دهم هجری

تألیف

دکتر رضا خسروشاهی

چاپ دوّم

چاپخانهٔ دانشگاه تربیت معلم

مهر ماه ۱۳۵٤

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار	۱ـ۸
بخش نخست :	
فصل اول ـ کیفیت روی کار آمدن سلاجقه	۹ـ۱۰
فصل دوم ـ وضع دربارسلجوقیان آسیای صغیر	۱۱ـ۱۸
فصل سوم ـ وضع اجتماعی و آداب ورسوم این دربارها	۱۹ـ۵۶
فصل چهارم ـ وضع سیاسی واجتماعی و آداب ورسوم دربارعثمانی	۵۷ـ۶۷
فصل پنجم ـ وضع شعروادب فارسی درایران درقرن پانزدهم میلادی (نهم هجری)	۶۸ـ۷۳
فصل ششم ـ علت تشویق پادشاهان آسیای صغیر ازشعرا وگویندگان پارسی زبان	۷۴ـ۷۷
فصل هفتم ـ رقابت بین زبان فارسی وزبان ترکی دراین دربارها	۷۸ـ۸۶
بخش دوم :	
فصل اول ـ کلیاتی دربارهٔ شعروشاعری درقرنهای نهم ودهم درآسیای صغیر	۸۹ـ۹۳
فصل دوم ـ سلاطینی که ازآل عثمان شاعردوست بوده وخود بفارسی شعر گفته‌اند	۹۴ـ۹۹
فصل سوم ـ شاعرانی که درآسیای صغیر درقرنهای نهم ودهم شعر فارسی گفته‌اند	۱۰۰ـ۱۴۵

عنوان	صفحه
فصل چهارم_لاحقه (شاعران درجه دوم)	۱۸۰_۱۴۶
نامهای اشخاص	۱۹۲_۱۸۱
نامهای مکانها وقومها ودینها	۲۰۴_۱۹۳
فهرست منابع ومآخذ	۲۰۷_۲۰۵

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

« پیشگفتار »

کتاب حاضر که اینك با مقدمه و تعلیقات نگارنده به زیور انتشار آراسته می‌گردد، تحقیقی است در باب بیان کیفیت شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سدهٔ دهم هجری.

برای وارد شدن در این باب و استقصا در این مقوله نخست باید به اجمال در کیفیت روی کار آمدن سلجوقیان آسیای صغیر و وضع فرهنگی و اجتماعی آن دیار بحث کنم و از نفوذ زبان و ادب فارسی در دورهٔ زمامداری سلاجقهٔ روم که از سال ۴۶۴ هجری شروع می‌شود سخن بگویم و محیط دستگاه آنان را که در واقع یك دوبار تربیت یافتهٔ ایرانی بود تشریح نمایم، و نیز باید روشن کنم که عروس تکو روی شعر دری از چه زمانی بدین سرزمین پای نهاد و چگونه در آنجا نفوذ پیدا کرد و به چه عللی سخن پارسی در آن سرزمین رواج یافت.

آنگاه به تحقیق در باب کیفیت شعر و ادب فارسی در قرون مختلف پرداخت.

به همین سبب ناگزیر باید این بحث را به اختصار از آغاز تشکیل دولت سلجوقی آسیای صغیر و از اوان سال ۴۶۴ هجری آغاز کنم. تاریخ ادبی ایران حاکی است که در این عصر زبان فارسی خاصه شعر آن در کشورهای خارج و ممالك همسایه مانند کشور آسیای صغیر رونق و رواج یافت و کتابهای بی‌شماری در علوم مختلف آن زمان به رشتهٔ تحریر درآمد. اما از روزگاری که پای اقوام مهاجم بیگانه مانند ترکان غز و پس از آن لشکریان خون‌آشام مغول و تیمور از سمت شرق به کشور ایران باز شد

اغلب شاعران و نویسندگان و دانشمندان ازکشور ایران رخت عزیمت بربسته به نقاط دورافتادهٔ ایران یاکشورهای دیگرکه آرامش و امنیت درآنجا حکمفرما بود پناه بردند و به وسیلهٔ هنرخویش امیران و وزیران وپادشاهان وقت را تحت تأثیر قرار دادند ، نظر براینکه آسیای صغیر نیز نسبت به مهاجمان درآن روزگار نقطهٔ دورافتاده بودناچار نویسندگان وشاعران ودانشمندان به سوی آن کشور روی آوردند وبا فراغ خاطر به نشر زبان و ادب فارسی وکارهای علمی خویش ادامه دادند .

دراین روزگار درعین حالی که دارالعلمهای شهرهای پرجمعیت و آباد ایران با خاك یکسان می‌شد گروهی از دانشمندان و سخنوران و رجالی که از دم شمشیر مهاجمان نیمه جانی به دربرده بودند از شهرهای بلخ و نیشابور و بغداد وآذربایجان و دیاربکر رهسپار آسیای صغیر شدند وبقایای فرهنگ عظیم ایران را در این خطه نگاهداری کردند .

تا حدی که زبان فارسی درآن کشورمقام شایسته‌ای به دست آورد وبرزبانهای ترکی وعربی که به آنها تکلم می‌کردند پیشی و برتری گرفت وپادشاهان و وزیران برای نشان دادن فضل ودانش خویش به فارسی نامه ها نوشتند وحتی شعرسرودند.

چنانکه این پیشرفت درشعر وادب فارسی در روزگارسلطنت سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی به اوج عظمت خود رسید وصفحات تاریخ ابن بی‌بی بهترین شاهد این مدعاست .

درقصر قبادآباد پایتخت علاءالدین کیقبادکه درصدکیلومتری قونیه واقع است و اخیراً به وسیلهٔ محمد اندر باستان شناس مشهور ترك از زیرخاك بیرون آمده دیوارهای تالارکاخ با تصاویر داستانهای شاهنامه مزین شده‌است، دربارهٔ شعرفارسی هم باید اذعان کردکه دربار آنان محل اجتماع شاعران و نویسندگان و اهل ادب بود.[1]

گفتم غم زلف تو دگر نتوان خورد
وزمشك تو بیش از این جگر نتوان خورد

۱ــ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران شمارهٔ ۷۵ دورهٔ ۱۸ شمارهٔ ۱ فروردین ۱۳۵۰ به قلم آقای دکتر محمد امین ریاحی .

گفتا غـم چشم و لب من نیـز مخـور
کآخر همه بادام و شکر نتوان خورد. [1]

نظر براینکه مردم هر دیار آیین پادشاهان خویش را اختیار می‌کنند درکشور آسیای صغیر دراندك زمانی کتابهای نفیس شعر وادب فارسی وتذکره وترجمهٔ احوال به زبان فارسی نوشته شد وهرکدام به نام پادشاهی یا وزیری یا امیری موسوم گشت، چنانکـه راوندی کتاب راحةالصدور را به نام غیاث‌الدین کیخسرو اول نوشته. و نجم‌الدین رازی کتاب مرصادالعباد را به نام علاءالدین کیقباد اول کرده، و مردی به نام ابو حنیفه عبدالکریم‌بن‌ابی‌بکر منتخباتی به اسم (مجمع‌الرباعیات) تنظیم کرده وبه محی‌الدین مسعود حاکم آنکارا اهداء نموده است، یکی ازمهمترین عامل رواج زبان فارسی درآسیای صغیر این بودکه درهجوم مغول گروهی ازشاعران ونویسندگان و دانشمندان مانند خاندان مولوی، فخرالدین عراقی، ابن بی‌بی، نجم‌الدین رازی وغیره به آن دیار مهاجرت کردند.

وآثار گرانبهایی ازخود به یادگار گذاردند که اینك قسمتی ازآن آثار را در اینجا نقل می‌کنم:

۱ـ نظامی کتاب مخزن‌الاسرار را به نام فخرالدین بهرامشاه بن داود که امیر ارزنجان بوده سروده است.

۲ـ شهاب‌الدین سهروردی مقتول رسالهٔ پرتونامه رابه نام ملك ناصرالدین برکیارق امیر نیکسار اهداء کرده است.

۳ـ کتاب روضةالعقول را محمدبن‌غازی ملطیوی به نام رکن‌الدین سلیمان دوم وبریدالسعاده را به نام کیکاوس‌بن‌کیخسرو تألیف نموده است.

۴ـ ازصدرالدین قونوی متوفی به (۶۷۳) کتاب «تبصرةالمبتدی» به جای مانده.

۵ـ از نظام‌الدیـن یحیی‌بن صاعدبن احمد سلجوقی کتاب «حدائق‌السیرفی آداب‌الملوك» که به علاءالدین کیقباد هدیه کرده به جا مانده است.

۶ـ کتاب «روضةالکـتاب وحدیقةالالباب» مجموعهٔ منشآت از ابوبکر زکی

۱ـ کتاب اخبارسلاجقهٔ روم تألیف دکترمحمد جواد مشکور، صفحهٔ (۲۷ـ۲۸)

قونیوی درسال ۶۷۷ تألیف یافته است.

۷ـ یوسفی ارزنجانی کتاب خاموش‌نامه را نوشته است سال(۶۹۹).

۸ـ بزم و رزم عزیزبن اردشیر استرآبادی تألیف در ۷۹۶ در تاریخ قاضی برهان‌الدین سیواسی.[۱]

ومهمتر ازهمهٔ آنها آثار عارف شهیر مولوی است که ازسرچشمهٔ فیاض دانش و عرفان‌خود مردم آن دیار را سیراب‌می‌ساخت وازمواعظ وارشاد ازهمهٔ مردم آسیای صغیر برخوردار ومحظوظ می‌شدند.

سلسلهٔ مولویه ازنظرنشرزبان فارسی درممالك روم سهم به سزایی داشته‌اند، شعرها وعبارتهای فارسی بردر و دیوار آرامگاه‌مولوی‌درشهرقونیه نظربینندگان را به خود جلب می‌کند و انسان دریك عالم ملکوتی سیر می‌نماید.

دربار عثمانی:

درروزگار حکمرانی عثمانیان نیز این رسم ادامه پیداکرد، چنانکه درسال ۸۵۶ هجری با گشودن استانبول به‌وسیلهٔ سلطان محمد دوم مشهور به فاتح دورهٔ امپراطوری‌عظیم عثمانی آغازشد درنیمهٔ اول این‌دوره بازهم‌زبان فارسی زبان‌رسمی، وزبان رایج مکاتبهٔ وشعر وادب بود.

برابر حکایت‌نوشته‌های تاریخی عثمانی سلطان محمد درروزفتح، که درکاخ امپراطوری بیزانس پای نهاد این‌بیت را خواند:

بوم نوبت می‌زند بر طارم افراسیاب

پرده‌داری می‌کند در قصرقیصر عنکبوت.[۲]

در این هنگام دبیران زبردست دربار عثمانی به فارسی نامه‌ها نوشتند و به تدوین رساله‌ها ودیوانها پرداختند چنانکه از پادشاهان این سلسله سلطان سلیم

۱ـ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران شمارهٔ پی‌درپی ۷۵ دورهٔ ۱۸ شمارهٔ ۲ فروردین ۱۳۵۰ به قلم دکترمحمد امین‌ریاحی.

۲ ـ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران به قلم دکتر محمد امین ریاحی شمارهٔ پی درپی ۷۵ دورهٔ ۱۸ شمارهٔ فروردین ۱۳۴۵ صفحهٔ ۹۵

عثمانی وسلطان سلیمان‌خان قانونی به فارسی دیوان شعر دارند.

در این دوره کتابهای پر ارزشی درعلوم مختلف به فارسی نوشته شد، که هشت بهشت بدلیسی، وبهجة‌التواریخ شکرالله رومی، ووسیلة‌المقاصد خطیب رستم مولوی، وغزانامهٔ روم کاشفی، وفرهنگ لسان‌العجم شعوری، وفرهنگ قاضی لطف‌الله حلیمی، وفرهنگ نعمت‌الله از آن جمله می‌باشند.

در این دوره شعر وادب وزبان وفرهنگ ایرانی در تمام قلمرو عثمانی بسط وتوسعه یافت تاجایی که ۷۵ درصد واژه‌های مصطلح اداری واجتماعی دربار عثمانی فارسی بود، به طوریکه اولیاء چلبی در (نیمهٔ قرن پانزدهم) درسفرنامهٔ خود هنگام ذکر طبقات مختلف مردم استانبول همهٔ الفاظ وواژه‌ها را به فارسی بیان می‌کند، مانند:

بی‌زبان ـ نکته شناسان ـ شعبده‌بازان ـ خوانندگان وسازندگان، جانبازان وپهلوانان ـ زردوزان ـ سکه‌زنان ـ مهرکنان وغیره، اکنون هم که مادرگفتگوهای روزمره بعضی از واژه‌های بیگانه را به‌کار می‌بریم در آن دیار واژه‌های شیرین و اصیل فارسی زبانزد مردم آن‌کشور است. مانند:

استره	به جای تیغ سلمانی
آویز	به جای لوستر
بند	به جای سرآب
شاهانه	به جای عالی

وهمچنین نامهای دختران وزنان نیز بیشتر به فارسی نامگذاری شده‌اند مانند غنچه ـ نهال ـ نرگس ـ مژگان ـ جانان ـ گلرخ وامثال اینها. ودراصطلاحات موسیقی هم واژه‌های فارسی مانند سه‌گاه ـ چهارگاه ـ اصفهان ـ بیات اصفهان ـ ساقی‌نامه ـ پرده ـ مقام وغیر اینها به‌کار می‌روند.[1]

باتوسعهٔ قابل ملاحظه‌ای که زبان و ادب و فارسی درکشور آسیای صغیر در دوران حکمرانی آل عثمان داشت تعداد بیشتری ازمتنهای ادبی و دیوانهای شعر

---

۱ ـ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران شمارهٔ پی درپی ۷۵ دوره ۱۸ شماره ۱ فروردین ماه ۱۳۵۰ به قلم دکتر محمد امین ریاحی صفحهٔ (۹۷).

شاعران ایرانی دراستانبول به‌زیور طبع آراسته‌شد وروزنامه ومجله‌های فارسی نیز منتشر گردید چنانکه ازپندنامهٔ منسوب به عطار تنها درکتابخانهٔ دانشگاه‌استانبول پانزده چاپ مختلف موجود است .

درمدارس جدید هم زبان فارسی جزو برنامهٔ رسمی به شمار میرفته است ، ازهمه مهمتر وجودگنجینه‌های پرارزش نسخه‌های خطی فارسی استکه قریب ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نسخهٔ خطی در کتابخانه‌های دولتی استانبول آنکارا ـ قونیه ـ بورسا ـ ازمیر ـ قیصریه ـ ادرنه ـ قسطمونی بایگانی وموجود استکه یك سوم آنهافارسی وتعداد زیادی به دوره‌های پیش از مغول منسوب است، واین خود گواه زنده‌بر رواج زبان فارسی درآسیای صغیر دردوره‌های مختلف میباشد .[1]

متأسفانه درآن روزگار که زبان فارسی درآسیای صغیر راه رشد وتکامل را می‌پیمود، فارسی‌زبانان وایرانیان دراستانه راه انحطاط راسپری می‌کردند ، هجومها وحمله‌های ترکان واقوام ازبك ازسمت مشرق و تشکیل دولت جوان و کشورستان عثمانی(۱۴۷۱) ازسمت غرب استقلال ایران را تهدید می‌کرد .

درداخل خاك ایران‌نیزهرگوشه دردست‌سرداری بود ودرهرشهری‌گردنکشی لوای استقلال وطغیان را برمی‌افراشت وآن آتش خانمانسوز را دامن می‌زد و بیم آن می‌رفت‌که از ایران عزیز جز نامی درصفحه‌های تاریخ برجای نماند .

دراین هنگام که‌کشور ایران برلب پرتگاه انقـراض رسیده بود نهضتی به دست جوانی رشید وباایمان به نام شاه اسماعیل صفوی برای نجات ایران به‌وقوع پیوست ، این‌پادشاه دلیرومیهن‌پرست دراندك مدتی‌مخالفان وگردنکشان را مغلوب ومطیع ساخته وحدتی درداخل کشور به وجودآورده درتبریز تاج شاهی برسر نهاد وپس ازآنکه‌یك حکومت مستقل ونیرومندرا پایه‌گذاری‌کرد وبه‌کاردشمنان‌خارجی که هوس‌افزودن‌سرزمین‌زرخیز ایران رابه‌قلمرو ومستملکات خویش داشتند‌پرداخت، نخست‌بابرقراری رسمی مذهب تشیع‌درایران وحدت ملی‌را درقلوب ایرانیان‌بنیان

---

۱ ـ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران شمارهٔ پی درپی ۷۵ دورهٔ ۱۸ شمارهٔ ۱ فروردین ۱۳۵۰ به قلم دکتر محمد امین ریاحی .

نهاد و آنگاه سپاهی مقتدر ومنظم ومؤمن ومسلح باوسایل جدید پدید آورد وتوانست دربرابر مقتدرترین امپراطوری جهان آن روزکه ازوپائیان را نگران و مضطرب ساخته بود مقاومت نماید .

دراین دوران نیز مهاجرت ارباب ذوق وادب وشاعران و هنرمندان ازکشور ایران به قرار سابق ادامه یافت، زیرا رواج تعصب مذهبی و سختگیری فقیهان و ارباب شرع عرصه را برکسانی‌که بهره‌ای ازذوق وحال داشتند تنگ‌کرده بود ، به همین سبب سیل‌شاعران وسخنوران به عزم مهاجرت به سوی هندوستان و آسیای صغیر روان گردید وگرچه در این روزگار دردربار دهلی ازمهاجران باذوق ایرانی استقبال شایانتر صورت می‌گرفت ورونق ورواج شعر و ادب فارسی درآن دیاربیش ازسایر نقاط بود ، در آسیای صغیر نیز ایرانیان ادیب و فاضل وشاعر مورد توجه خاص بودند ، زیرا این‌سنت اززمان پادشاهان سلاجقه همچنان برقرار مانده بود، حتی بعضی ازپادشاهان عثمانی خود به فارسی شعر گفتند و درتشویق شاعران فارسی زبان بی‌نهایت‌کوشیدند وصلات فراوان دادند ، چنانکه مذکور خواهد افتاد برای شاعران وبزرگان وعارفان ایرانی‌که در ایران اقامت داشتند با تعظیم و بزرگداشت نامه‌ها نوشتند وآنان‌را به دربارخویش‌خواندند وبرای‌بعضی‌ازآنان مستمری‌تعیین کردند ، بدین ترتیب بودکه درآن‌گوشهٔ دورافتاده‌ازمهد زبان فارسی مشعل‌فروزان شعر وادب فارسی روشنی‌بخش‌گشت‌وفصلی تازه برتاریخ درخشان‌ادب ایران‌بیفزود.

این‌کتاب شامل دوبخش است :

دربخش نخست‌که مشتمل‌برهفت فصل است ازکیفیت روی‌کارآمدن سلاجقه ووضع دربار سلجوقیان‌آسیای صغیر وآشنایی پادشاهان آن سلسله به‌آداب‌ورسوم دربار ایرانی واحوال اجتماعی این‌دربارها ، واوضاع سیاسی و اجتماعی و آداب و رسوم دربارعثمانی وچگونگی شعر و ادب فارسی درایران درقرن‌نهم هجری وعلت تشویق پادشاهان‌آسیای صغیر ازشاعران ونویسندگان پارسی زبان وهمچنین‌کیفیت رقابت میان زبان فارسی وزبان ترکی با اشاره‌به مکاتبات واشعار تاریخی‌بحث‌خواهد

شد. بخش دوم که دارای چهار فصل است شامل کلیاتی در باب شعر و شاعری در قرن نهای نهم و دهم هجری در آسیای صغیر و سلاطینی که از آل عثمان شاعران و نویسندگان را تشویق کرده و خود به فارسی شعر گفته‌اند و همچنین شرح حال شاعران درجهٔ دوم که به صورت لاحقه‌ای مندرج است خواهد بود.

از خداوند توانا مسألت دارم که توفیق ادامهٔ تحقیق در این باب را بر بنده عنایت فرماید تا این کاری که به منظور تحقیق و روشن کردن شعر و ادب فارسی در ممالک همسایه و در ایرانشناسی آغاز کرده‌ام به پایان برسانم وحق ادب فارسی را اداء نمایم. دکتر سید رضا خسروشاهی.

تیرماه ۱۳۵۰

«بخش نخست»

فصل اول

کیفیت روی کار آمدن سلاجقه

مؤسس سلسلهٔ سلجوقیان، سلجوق پسر دقاق از ترکان غز بود که به اجازهٔ غزنویان در نواحی بخارا مسکن گزیدند، پدر سلجوق دقاق از جملهٔ امرای بیغو بود، و بیغو حکومت اتراک را داشت، و دقاق را از غایت شجاعتی که از خود نشان میداد، مردم آن دیار «تالیغ» یعنی «سخت‌کمان» لقب داده بودند. بعد از فوت او پسرش سلجوق مقدم‌الجیش ومقرب دربار سلطان شد، چنانکه روزی به حرم سلطان آمد، وبر خواتین و اولاد شاه مقدم نشست، و این گستاخی در نظر یکی از عورات بیغو ناپسند آمد، و به تأدیب او اقدام کرد، سلجوق چون حال بدین گونه دید، با عده‌ای سوار به سمرقند فرار کرد، و درچند مسلمان شد، وقرآن خواندن بیاموخت و از آنجا به جنگ کفار رفت، وبر آنان استیلا یافت، وشهرت پیدا کرد.

سلجوق چهار پسر داشت، که به میکائیل واسرائیل و موسی و بیغو که ارسلان لقب داشت موسوم بودند، میکائیل درجوانی به زخم تیری در گذشت، و دو پسر از خود به یادگار گذاشت، که نام یکی طغرل بیگ و دیگری چغری بیگ بود، پس از مرگ سلجوق این دو برادر شهرت تمام یافتند، و قدرت فوق‌العاده پیدا کردند، تا اینکه به خراسان آمدند، وغزنویان را مغلوب کردند، یکی درمرو و دیگری در نیشابور حکومت راندند، و خطبه به نامشان خوانده شد، طغرل در اندک مدتی پیشرفت قابل توجهی نمود، ومقر خود را به ری انتقال داد، وبه فتوحات وجهانگیری

پرداخت ، وتا بغداد پیش‌رفت ، خلیفه اورا به اکرام واعزازتمام پذیرفت . و با این کیفیت حکومت سلجوقی برپایه های محکمی استوارگردید ، و روزبه روزبر نفوذ و قدرت و وسعت قلمروشان افزوده گشت .[1]

سلطنت سلاجقه در ایران دو دورۀ متمایز داشت ، یکی دورۀ اقتدارکه عصر سه پادشاه نخستین آنان یعنی طغرل و الب ارسلان وملکشاه را شامل است و دیگر دورۀ ضعف وانحطاط که پس ازمرگ ملکشاه آغازمیگردد ، سلطنت سلاجقۀ بزرگ که مقرشان خراسان بود ، تا سال پانصد وپنجاه و دو برقرار بود ، و بعدها درنتیجۀ بروز اختلافات برسرجانشینی میان شاهزادگان اقتدارمرکزی ازمیان میرود ، ودر نتیجه سلطنت آنان به چند قسمت تجزیه و تقسیم میگردد : بدین‌ترتیب سلاجقۀ سوریه تا اوایل قرن ششم و سلاجقۀ عراق وکرمان و کردستان تا اواخرقرن ششم وسلاجقۀ آسیای صغیر تا اواخرقرن هفتم درقلمروخود حکمرانی داشتند .[2]

سلاجقه چون به آداب و رسوم دربار ایرانی آشنائی داشتند علیهذا نسبت به رواج زبان و ادب فارسی خدمات شایسته‌ای کردند ، و شاعران مشهورو فضلای نامی در دوران سلطنت آنان ظهور کردند ، وآثارگرانبهایی از خود به یادگارگذاشتند ، وجود وزیران لایق و دانش‌پرورآنان در ترویج زبان و ادب فارسی بی‌اثرنبود ، چنانکه نظام‌الملک خود ازفضلای نامی بود ، و از فضل و ادب بهرۀکافی داشت ، و علماء را به‌اکرام واعزازبه حضور می‌پذیرفت، وعمیدالملک کندری گویندگان فارسی را تشویق میکرد ، مدرسۀ نظامیۀ بغدادکه به دستور وهمت نظام‌الملک بناشده بود، مجمع مدرسین ومحصلین آن عصربود ، مراکزحکومتهای مختلف سلاجقه بعد از تجزیه وضعف حکومت مرکزی نیز محل اجتماع شعرا و فضلا و نویسندگان بوده است .[3]

۱ــ تاریخ حبیب‌السیرجلد دوم صفحۀ ۱۷۴ وتاریخ ادبیات دکترشفق صفحۀ ۱۰۵

۲ــ تاریخ حبیب‌السیرجلد دوم صفحۀ ۱۷۵ وتاریخ ادبیات دکترشفق صفحۀ ۱۰۵

۳ــ تاریخ ادبیات دکترشفق صفحۀ ۱۰۶.

فصل دوم

وضع دربار سلجوقیان آسیای صغیر

۱- وضع سیاسی

سلاجقهٔ آسیای صغیر از اعقاب ابو الفوارس قتلمش بن اسرائیل بن سلجوق بوده اند، که در سالهای اول فتوحات سلاجقه به قسمتهای موصل و دیاربکر و شام مأموریت یافت، و آن نواحی را مستخلص گردانید، و در مقابل به حکومت مازندران منصوب شد، پس از وفات طغرل بیگ در سال (۴۵۵) هجری و آغاز سلطنت الب ارسلان، قتلمش نامبرده در فوق بر الب ارسلان خروج کرد، و در اسغر این میان ایشان جنگی سخت درگرفت. قتلمش در این جنگ مقتول شد. الب ارسلان خانوادهٔ او را به سوی شام روانه کرد. فرزند قتلمش سلیمان در اسرع اوقات بر اثر فتوحاتی که در بعضی از قلاع آسیای صغیر وشام به دست آورد، معروفیت و شهرت یافت. و در سال (۴۷۰) هجری از طرف ملکشاه به حکومت بلاد و ممالك مفتوحه انتخاب شد، سلیمان بر اثر اختلافی که میان او و تتش بن ارسلان به وقوع پیوست کشته شد. (۴۷۹) پس از چندی ملکشاه فرزند او قلج ارسلان را به جانشینی پدر تعیین کرد، و حکومت آسیای صغیر را بدو واگذار کرد. قلج ارسلان کم کم بر دامنهٔ متصرفات خویش در آسیای صغیر بیفزود، به نحوی که متصرفات امرای دانشمندیه را نیز در قیصریه و سیواس به تصرف خود درآورد. بدین ترتیب قلج ارسلان و اعقابش مستقل شدند، اگرچه بر اثر اختلاف سلاطین و شاهزادگان سلجوقی آسیای صغیر در حکومت آنان به زودی آثار ضعف پیدا شد، لیکن حکومت در این خاندان از دیگر خاندانهای سلجوقی دیرتر پایید چنانکه تا سال (۷۰۰) هجری که عهد سلطنت سلطان علاءالدین کیقباد ثانی و چهارسال بعد از آن که دورهٔ

تجدید حکومت غیاث‌الدین مسعود ثانی بود، این سلسله بر قسمتی از بلاد آسیای صغیر سلطنت وحکومت داشتند .[1]

یکی ازعلل عمدهٔ بقای حکومت درخاندان سلاجقهٔ آسیای صغیر آن بودکه جز درحملات بایجو ، درغالب مواقـع دیگر از سرداران و ایلخانان مغول اطاعت میکردند ، و هنگامیکه هلاکوخـان در ایران بنیاد حکومت ایلخانی را بنانهاد ، سلاجقهٔ روم درسال(۶۷۵) به‌خدمت رفتند ،وقبول ایلی کردند ، ومأموران آنان رادر کشورخویش پذیرفتند ، در اواخر عهد سلاجقهٔ روم دخالت مغولان در امور داخلی آنان به جائی رسیده بود ،که سلاطین روم را چون حکام وامراءِ عزل ونصب میکردند، چنانکه در روزگاری‌که رکن‌الدین وعزالدین مشترکاً سلطنت میراندند، در سال (۶۵۷) سلطان عزالدین به جانب عراق رفت و به هلاکو رسید ، وازسوی دیگر نیز سلطان رکن‌الدین با معیت معین‌الدین پروانه بدآن دیارعزیمت نمود ، و به دربار خان مغول راه یافتند، سلطان مغول هردو شاه را اکرام واعزاز نمود. سپس معین‌الدین پروانه پس ازتمهید مقدمه راجع به سلطنت ومقتضای شریعت اسلامی دراین باب فصلی مشبع ایرادکرد، وگفت: مطابق قانون شریعت اسلامی بایدماترک پدر بالمناصفه بین فرزندان قسمت بشود، وسلطنت روم‌که از سلطان غیاث‌الدین بازمانده نباید از آن یك پسر باشد ، بایدپسر دیگر نیز ارث ببرد ، وسهم خود را دریابد.[2] سپس معین‌الدین پروانه هلاکو را مخاطب قرارداده چنین گفت : « اگرپادشاه عدل راکاربندد و ملك روم را بوهردو برادر ، بالمناصفه مقرر دارد حکمی باشد بروفق شریعت مسلمانی متضمن مصالح بسیار، بسبب آنکه چون ملك درتصرف یك سلطان باشد بی‌شریك و معارض درتقدیم خدمات وترتیب مال اهمال نماید، اماچون هردومتصدی امورمملکت باشند ، ورتوقع اعلاءمکانت وترفع منزلت وتقرب نمودن به حضرت‌پادشاه‌علی‌رغم همدیگر به خدمات پسندیده قیام نمایند ...الخ».[3]

۱ـ تاریخ حبیب‌السیرجلد دوم (صفحه ۱۹۴) و تاریخ ادبیات دکترصفا جلد دوم (صفحه ۲۱) وسبك شناسی بهارجلد دوم (صفحه ۴۰۴)

۲ـ مسامرة‌الاخبارتألیف کریم آقسرایی (صفحه ۶۱ـ۶۰) واحسن‌التواریخ صفحهٔ ۱۰

۳ـ به نقل ازمسامرة‌الاخباروسایرة‌الاخیار کریم آقسرایی (صفحه ۶۰ـ۶۱).

هلاکو را این تقریرات معین الدین پسند افتاد و دستور داد فرمانهای قبلی را باطل کردند، و احکام سلطنت را به نام هر دو برادر به مناصفه صادر نمودند و حدود متصرفات هر یک را در فرمانها نام بردند. بنا به قول صاحب کتاب «بلدان الخلافة الشرقیة» کشور آسیای صغیر میان نصاری و مسلمانان همواره مورد نزاع و کشمکش بود تا اینکه با قیام اتراک سلاجقهٔ آسیای صغیر تغییرات کلی در تمام امور آنجا حاصل گردید، و قونیه و قیصریه و سیواس و ملطیه و بروسه و امثال اینها در آن روزگار حائز اهمیت بوده و از مراکز مهم به شمار میرفتند.[1] بعد از مرگ سلیمان اول پسر قتلمش دورهٔ فترت شروع میشود، تا اینکه در عصر قلج ارسلان، ارمیانوس پادشاه روم با یکصد و بیست هزار مرد با وسایل و عدت تمام به بلاد اسلام حمله میکند و با ملك دانشمند از شاهان ممالك همسایه جنگ مینماید و او از قلج ارسلان استمداد می‌طلبد و بدین وسیله ارمیانوس مغلوب و منهزم میگردد. بعدها در اثر بروز اختلافاتی میان قلج ارسلان و ملك دانشمند نزاع درمیگیرد و قلج ارسلان از جنگ منصرف شده برمی‌گردد، در این اثنا برای مرتبهٔ دوم ارمیانوس هجوم می‌آورد و کنکری و انکوریه را می‌گیرد. سلاطین اطراف باز به قلج ارسلان ملتجی میشوند، و قلج ارسلان در این جنگ فاتح میگردد و تا قونیه پیش می‌رود، و بر تخت سلطنت می‌نشیند. در اینموقع سلاجقهٔ عراق رو به ضعف نهاده بودند میان برادران اختلاف ظاهر شده بود، خلیفهٔ بغداد از این فرصت استفاده کرده پیش قلج ارسلان کس فرستاد و اورا به بغداد طلبید، قلج ارسلان پسرش مسعود را به جانشینی خود انتخاب کرد و به سمت ولیعهدی در قونیه مستقرش ساخت. آنگاه سوی بغداد رهسپار شد امّا در راه اورا با یکی از دشمنانش جنگ اتفاق افتاد و در رودخانهٔ خابور غرقش کردند، و در میافارقین مدفونش ساختند، سپس به محض استماع خبر مرگ پدر مسعود بر تخت سلطنت تکیه زد، و از دار الخلافه برای او تشریف و لوا فرستادند، مسعود پادشاهی عاقل بود و برخلاف پدرش با پسر ملك دانشمند آشتی کرد.[2] بعد از مسعود

---

۱ ـ بلدان الخلافة الشرقیة (صفحهٔ ۱۶۰)

۲ ـ مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار (صفحه ۲۹) و تاریخ ابن بی بی مفصل (صفحه ۱۳).

عزالدین قلج ارسلان ثانی مدت چهل سال سلطنت کرد ، قلج ارسلان بن مسعود یازده پسر داشت که هریك به نوبهٔ خود لیاقت پادشاهی داشتند و قلج ارسلان بعداز اینکه قلمرو دانشمندیه وسایر ممالك را جزومتصرفات خودکرد، بردامنهٔ پادشاهیش افزوده شد وکشورش بسطت وتوسعهٔ کلی یافت، دراینموقع هریك ازفرزندانش رابه حکومت یکی از این شهرهای متصرفی فرستاد و پسر کوچکترش غیاث الدین کیخسرو را که بسیار دوست میداشت به ولیعهدی خویش برگزید ، و غیاث الدین کیخسرو در دارالملك قونیه برتخت نشست دراینحال پسر بزرگتر رکن الدین مخالفت آغازنهاد واز برادران عده‌ای بااو موافقت کردند وبه دورش جمع گشته وعده‌ای نیز درنتیجهٔ عدم همکاری کشته شدند ، آنگاه بالشکر بسیاربه قونیه حمله آورد و شهر را محاصره کرد .

اهل قونیه چون سلطان غیاث الدین کیخسرو را دوست میداشتند مدت یکماه تمام مقاومت کردند ودرحفاظت شهر فداکاری نمودند تا اینکه میان دوبرابر صلح افتاد وشرط کردندکه غیاث الدین کیخسرو بادو فرزندش عزالدین کیکاوس وعلاءالدین کیقباد به آبلستان اقامت کنند ورکن الدین به سلطنت نشست ، اما غیاث الدین از رکن الدین دل مشغول بودتااینکه به شام رفت وازآنجابه آمد ،آمد وبعد به جانیب رفت وازآنجا به سوی استانبول عازم گشت ، ازاستانبول به سوی مغرب رفت دوباره به استانبول برگشت ونزد ملك فرنگ رفت تابه رومباز آید آنجا درجزیره‌ای بسر میبرد ، دراین ایام سلطان طغرل سوم درعراق کشته شد و خوارزمشاهیان عراق وخراسان را تصرف کردند.[1] سلطان رکن الدین راسه مرتبه ازدارالخلافهٔ بغداد چتر ولوا دادند وکارش رونق تمام گرفت و درجنگ باگرجیان در اثر بی احتیاطی شکست خورد وبه رحمت حق پیوست .[2] بعداز رکن الدین عزالدین قلج ارسلان ثالث را بر تخت نشاندند ، ولی در خفیه عده‌ای نیزبه سراغ غیاث الدین کیخسرو رفتند واورا

۱ ـ تاریخ ابن بی بی عکسی (صفحهٔ ۳۲) ومسامرة الاخبار ومسایرة الاخیار (صفحه ۳۲ـ۳۰)

۲ ـ مسامرة الاخبار ومسایرة الاخیار (صفحهٔ ۳۱) وتاریخ ابن بی بی عکسی (صفحهٔ ۱۲۱)

آورده به تخت سلطنت جای دادند، غیاث‌الدین فتوحات بسیار کرد و آخرالامر به دست کفار کشته شد. تا اینکه نوبت سلطنت به عزالدین کیکاوس رسید اورا نیز با برادرش علاءالدین کیقباد اول اختلاف افتاد، ومنجر به صلح گردید ولی علاءالدین را هفت سال درقلعهٔ منشار محبوس گردانید تاعاقبت عزالدین وفات یافت واوخلاص گردید.[1]

سلطان علاءالدین کیقباد مدت هفده سال در آسیای صغیر پادشاهی کرد و صاحب رأی وتدبیر وحسن سیرت بود، درعصر اومملکت امن و آرام بود وعدالت درسر تاسر کشور حکمفرما شد، پادشاهان شام و دیار بکر همه مطیع او شدند و سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه را نیز در «یاسی چمن ارزنجان» شکست داد وممملکت خودرا توسعهٔ قابل‌ملاحظه‌ای بخشید.[2] سلطان علاءالدین کیقباد یکی از بزرگترین سلاطین سلجوقی آسیای صغیر به شمار میرود ودرشهامت و اقدام برجهانگیری و حسن تدبیر وهمت‌بلند سرآمد اقران روزگار خود بود، اوممالك روم رااز تجاوز وتاخت وتاز دشمنان وبیگانگان ومتعدیان محفوظ نگهداشت و قلمرو سلطنتش روزبه روز وسیعتر میشد، علاءالدین ازشاهان به سلطان محمود غزنوی وقابوس‌بن وشمگیر، علاقه‌مند بود، ازاخلاق وصفات آنان تبعیت‌میکرد، کتاب کیمیای‌سعادت غزالی و سیرالملوك خواجه نظام‌الملك را بیشتر مطالعه میکرد، در تمام صناعات متداول آنروز مانند معماری‌ونجاری وسراجی مهارت واطلاعاتی داشت، علاءالدین کیقباد به پاکدامنی ودیانت مشهور شده بود وبه طبقهٔ صوفیه نیز دلبستگی داشت. گویند موقعیکه شیخ شهاب‌الدین سهروردی از طرف خلیفه‌الناصرلدین‌الله منشور سلطنت برای اوآورد سلطان او را پیشوازرفت وبه احترام تمام به دارالملك قونیه بیاورد وپیوسته به‌زیارت و دست‌بوسی اومیرفت و از نصایح ومواعظ حکیمانهٔ او استفاده میکرد، جلال‌الدین قراطای که از عرفای آن عصر به شمار میرفت روایت میکندکه مدت هیجده سال درسفر وحضرملازم وهمسفر سلطان بودم وبرمن‌معلوم

---

۱ ـ تاریخ ابن بی‌بی‌عکسی (صفحهٔ ۳۶) و مسامرة‌الاخبار (صفحهٔ ۳۲)

۲ ـ تاریخ ابن‌بی‌بی‌عکسی (صفحهٔ ۱۳۳) ومسامرة‌الاخبار (صفحهٔ ۳۳)

نشده که در حالت صحو یا سکر بیش از یک پاس خوابیده باشد.[1] علاءالدین در آخر کار به امر پسرش کیخسرو مسموم گردید. بعد از آن غیاث‌الدین کیخسرو ثانی بر سریر سلطنت تکیه زد و در این موقع او از لشکر امرای مغول شکست خورده و درگذشت، وچون رکن‌الدین سلیمان بن کیخسرو به پادشاهی رسید برادرش علاءالدین کیقباد را به خدمت قاآن فرستاد واطاعت وانقیاد راگردن نهاد، و او این مأموریت را به نحو احسن انجام داد، ولی رکن‌الدین از او بیمناک شد و اورا به وسیلهٔ زهر از بین برد، کیخسرو بن سلیمان در سن طفولیت به جای پدر نشست و به موجب حکم آباقان‌خان معین‌الدین پروانه رتق وفتق امور مملکت را به عهده داشت. بعد از مرگ او غیاث‌الدین مسعود بن کیکاوس به سلطنت رسید وموقعی بود که هرج ومرج واختلال درکشور راه یافته بود. بعد از غیاث‌الدین مسعود کیقباد بن فرامرز برادرزاده او به حکم غازان‌خان به حکومت منصوب شد. بعد از اینکه مدتی سلطنت نمود غرور و نخوت بدو مستولی شده نسبت به غازان‌خان سرکشی وطغیان نمود، تا اینکه غازان خان به روم لشکر کشید و آن سلسله را به کلی منقرض کرد. بطور کلی چهارده نفر از سلاجقهٔ آسیای صغیر به سلطنت نشستند ومدت دویست وبیست سال حکومت کردند.[2]

بعد از انقراض سلجوقیان آسیای صغیر ممالک آنان به ده ناحیه تقسیم گردید که هر ناحیه به دست امیر یا خانی اداره میشد، این نواحی حکومت‌نشین نامهای رؤسا وامرای سابق خود را محفوظ داشته بودند. ناحیهٔ آخر که ارطغرل نام داشت به رئیس یکی از قبایل اغوز که در قرن هفتم هجری از خراسان آمده به خدمت سلاجقهٔ آسیای صغیر راه یافته بودند واگذار شده ارطغرل در نتیجهٔ ابراز شجاعت ودلاوریها مقرب دربار علاءالدین اول بوده است ودر اثر فتوحات قلمرو خود را وسعت داده است. پس از وفات ارطغرل پسرش عثمان جانشین پدر شده سلطنت عثمانیان را تأسیس کرده است. مرگ علاءالدین آخرین پادشاه سلجوقی وتجزیهٔ شاهنشاهی سلجوقیان آسیای

---

۲ ـ زندگانی جلال‌الدین محمد تألیف استاد فروزانفر (صفحهٔ ۲۴) وابن بی‌بی عکسی (صفحهٔ ۲۱۰) واحسن التواریخ صفحهٔ ۱۳

۲ ـ تاریخ حبیب السیر جلد دوم (صفحه ۱۹۴)

صغیر سبب شد که عثمان مؤسس دولت عثمانی در سلطنت و حکومت صاحب اختیارات گردید، تا اینکه دستور داد نامش را در خطبه‌ها بخوانند، وظاهراً اختیار سکه زدن نیز در عصر سلطنت اورخان جانشین عثمان به وقوع پیوسته است.[1]

وضع حکومت آسیای صغیر در دربار عثمانیان یك حکومت استبدادی بود وچون ملت مسلمان ودارای مذهب سنت وجماعت بودند، قرآن قانون عالی شمرده شده ودرپیش آنان بسیار محترم بود. وضع صاحب منصبان ازوزیر اعظم به بعد خالی ازخطر نبود زیرا اغلب اتفاق میافتاد که مورد خشم سلطان واقع میشدند وبه قیمت جان شان تمام میگشت. چه اگر وزیر یا صاحب منصبی حسن تدبیر و لیاقت نشان میداد مورد رشك سلطان قرار میگرفت و هرگاه اهمال و سستی در کارها میورزید بر غضب سلطان میافزود، حکام وعمال نیز بازیر دستان خویش این معامله را میکردند. ترکان عثمانی بعد از اسم شاه لفظ خان را میآوردند مانند سلطان سلیمان خان، در اسناد رسمی مانند مقدمهٔ عهدنامه‌ها و کاپیتولاسیونها پادشاهان عثمانی خود را با عناوین فوق العاده مجلل وغرورآمیز نام میبردند.[2] سلاطین به ندرت در ملاء عام ظاهر میشدند که آنهم توأم باتشریفات مخصوص بود وبعضی اوقات باتغییر لباس و حالت ناشناسی پایتخت را بازرسی میکردند وچند صاحب منصب همراهشان بود ودر صورت مشاهدهٔ خلاف ونافرمانی ازکسی همانجا دستور تنبیه صادر مینمودند.[3]

بعد از سلطنت پر افتخار محمد دوم وسلیمان قانونی که اوج قدرت دولت عثمانی را تشکیل میدهد سلاطین اغلب مطیع وتحت تأثیر ملدران و ندیمه‌ها وخواجه سرایان خویش بوده‌اند، وانتصاب اشخاص به مقامات عالی بسته به میل واراده آنان بوده است، باوجود قدرت فوق العادهٔ سلاطین قدرت و نفوذ واقعی اغلب در حیطهٔ اختیار وزیر اعظم بود که مهر دولت نیز دراختیارش قرار گرفته بود.[4] ازنظر تشکیلات

۱ ـ تاریخ ترکیهٔ سرهنگ لاموش ترجمهٔ استاد سعید نفیسی (صفحهٔ ۱۸ ـ ۱۷)

۲ ـ برای کسب اطلاع ازاین عناوین غرورآمیز به (صفحهٔ ۱۸۰) تاریخ ترکیه مراجعه کنید.

۳ ـ تاریخ ترکیه ترجمهٔ استاد سعید نفیسی (صفحهٔ ۱۸۱ ـ ۱۸۰)

۴ ـ ترجمه تاریخ ترکیه (صفحه‌ی ۱۸۵)

نظامی دولت عثمانی در آن روزگار بر ممالك اروپا برتری داشت و اولین پیاده نظام را سلطان اورخان تشکیل داد که تا قرن دوازدهم هجری باقی بود ، درمیان سپاهیان نیز مقام اول متعلق به ینکی چریان بود وفرمانده کل قوای ینکی چریان که موسوم به آقا بود یکی از برجسته ترین وتواناترین رجال مملکت عثمانی به شمار میرفت.[1]

معروفترین مدارس درزمان این دولت در شهرهای استانبول وادرنه وبروسه دایرشده بود ومحصلین این مدارس بعداز فراغ از تحصیل شغل روحانیت یا مقام قضاوت را اشغال می کردند، درهر ولایتی دررأس روحانیان آن ولایت یکنفر به نام مفتی قرار داشت،که امر فتوی به عهدهٔ او بود ، واززمان سلطان محمد دوم مفتی پایتخت به لقب شیخ الاسلامی نایل شد وبر مفتیان سایر ولایات سمت برتری وریاست پیداکرد .ودر واقع بعداز وزیر اعظم مفتی ، شخص دوم مملکت محسوب میشد .[2]

بعداز مرگ سلیمان قانونی (۹۷۴ﻫ) تاجلوس سلیم سوم (۱۲۱۰ﻫ) هفده نفر به پادشاهی رسیدندکه تنها سه نفر از آنان یعنی محمد سوم ومراد چهارم ومصطفی سوم اندك مایه‌ای ازصفت واقعی واستعداد حکمرانی داشتند و آنهم همراه با نقاط ضعف بسیار بود ، دراین عصر یعنی پس از سلطنت افتخار آمیز سلیمان قانونی وسایل ضعف وانحطاط ازهرحیث برای دولت عثمانی فراهم میشد ، بعضی ازپادشان کودك وبعضی ناقص العقل بودند ، درنتیجه ، به حکمرانی زنان ونافرمانی سپاهیان منجر میشد ، چنانکه بعداز تشکیل دولت عثمانی برای اولین بار عثمان دوم را سپاهیان مخلوع ودستگیر کردند ، وبعداز اندك زمانی مقتولش ساختند ، بدین ترتیب یك انجام گسیختگی وهرج ومرج دردولت عثمانی شروع شد ؛ تااینکه به تدریج تجزیهٔ آن دولت راتسریع نمود واورا از جمیع متصرفاتی که درشمال شبه جزیرهٔ بالکان به دست آورده بود برای همیشه محروم ساخت.[3]

---

۱ ـ ترجمهٔ تاریخ ترکیه (صفحه‌ی ۲۰۵ ـ ۲۰۴)
۲ ـ ترجمهٔ تاریخ ترکیه (صفحه ۱۹۷)
۳ ـ طبقات سلاطین اسلام صفحهٔ (۱۷۵ـ ۱۷۴) تاریخ ترکیه(صفحه ۱۲۵ ـ ۱۲۴)

فصل سوم

وضع اجتماعی و آداب و رسوم این دربارها

از آنجایی که سلجوقیان آسیای صغیر به آداب و رسوم ایرانی و وضع اجتماعی دربار غزنوی آشنایی داشتند باروی کار آمدن آنان تمدن و آداب و رسوم ایرانی که در آسیای صغیر ریشه دوانده بود چندان تغییری نیافت. و زبان و ادب فارسی مقام و منزلت سابق خود را حفظ کرد، و در حقیقت سلاجقهٔ آسیای صغیر که از اعقاب ابوالفوارس قتلمش بن اسرائیل بن سلجوق بوده‌اند و از سال ۴۷۰ هجری یعنی عهد سلیمان اول تا زمان علاءالدین کیقباد ثانی سال ۷۰۰ هجری پادشاهی کرده‌اند وسیلهٔ رواج زبان و ادب فارسی در قونیه و سایر بلاد آسیای صغیر بوده‌اند.[۱]

دربار فخرالدین بهرامشاه و پسرش علاءالدین داودشاه که در ارزنجان ولارنده سلطنت میکردند، ملاذ و ملجاء فضلا و شعرا بود، زیرا بهرامشاه پادشاهی کریم و دانش‌پرور بود، و نظامی گنجوی کتاب مخزن‌الاسرار را بنام او کرد، و به‌خدمتش فرستاد، و او در مقابل پنج هزار دینار و پنج رأس استر جایزه داد، و حکیم نظامی گنجوی در مدحش اشعاری گفته که در تاریخ ابن بی‌بی مسطور است.[۲]

علاءالدین داودشاه پسر او نیز پادشاهی کریم‌النفس و فاضل و عالم بود، و از نجوم و حکمت بهره‌ای داشت، و ریاضی خوب میدانست، و خود شعر نیکو میگفت، و در هنگامیکه علاءالدین کیقباد ملک ارزنجان از کارداران او گرفت و در عوض آقشهر

۱ ـ سبك شناسی مرحوم بهار جلد دوم و طبقات السلاطین اسلام جلد اول صفحه ۱۳۷

۲ ـ مختصر تاریخ ابن بی‌بی صفحهٔ (۲۲ ـ ۲۱)

قونیه را باآب گرم به حکم اقطاع بدوسپرد ، یك دوبیتی ساخته به خدمت سلطان فرستاد .[1]

موفق الدین عبداللطیف بغدادی که ازحکما و اطباءِ بزرگ قرن هفتم هجری به شمار میرفت ، به ارزنجان مسافرت کرد وازصلات و انعامات او برخوردار شد و چند کتاب به نام وی تألیف نمود ، همچنین سلطان العلما بهاء ولد پدر مولوی نیز پس از انجام مراسم حج به ارزنجان رفت و چهارسال در آنجا اقامت گزید.[2]

علاءالدین کیقباد که از اعاظم و اکابر پادشاهان این دودمان بود دردوران سلطنت خودکه هفده سال طول کشید ، همواره اوقات خودرا به فتح قلاع ودفاع از متجاوزان وایجادامن وآرامش میگذرانید ، اوبه حسن تدبیر وفضایل اخلاقی آراسته بود ، وبه عدالت ودینداری وپاکدامنی معروف ومشهور شده بود ، درزمان اوممالك پهناور آسیای صغیر به منتهی درجهٔ ترقی رسید ،گاهی رباعی های ظریف از طبع لطیف اوتراوش میکرد ، ازآن جمله این رباعی است :

تا هشیارم بر خردم تاوان است ... چون مست شدم عقل زمن پنهان است
می خور که میان مستی و هشیاری ... وقتی است که اصل زندگانی آن است[3]

اوبهاءالدین ولد را ازلارنده به قونیه آورد وبراحترام وتوقیرش بیفزود و دست ارادت بدو داد وتحت تأثیر مواعظ اوقرارگرفت ودرخود حالی احساس کرد.[4]

بهاءالدین ولد پدر مولانا (ازولدنامه)

چون بهاءالدین ولد پدرمولانا در روزگار سلطان محمد خوارزمشاه از قوم بلخ وسلطان برنجید، ازجانب خداوند خطاب آمدکه ازولایت بلخ بیرون روکه من آنان راهلاك خواهم کرد ، بهاءالدین به قصد سفرحجاز ازبلخ بیرون رفت و پس از

---

۱ ـ مختصر ابن بی بی صفحه ۱۵۰، دوبیتی مزبورفوق این است :

شاها دل دشمنان تو با درد است ... رخسارهٔ دشمن ازنهیبت زرد است
انصاف که با وجود منت قصه مرا ... در ملك تو آب گرم قانی سوداست

۲ ـ زندگانی جلال الدین محمد تألیف استاد فروزانفر صفحهٔ ۲۰

۳ ـ تاریخ مختصر ابن بی بی صفحهٔ (۹۳ ـ ۹۴)

۴ ـ زندگانی جلال الدین ازفروزانفر (صفحهٔ ۲۹)

گزاردن مناسك حج وزيارت خانهٔ خدا به كشور روم رفت و در شهر قونيه اقامت گزيد، مردم قونيه اززن ومرد وپير وجوان به او ارادت ورزيدند واز جان ودل به او اعتقاد وايمان پيداكردند.

چونكه از ياغيان بهاء ولد ... گشت دل خسته آن شه سرمد
ناگهش از خدا رسيد خطاب ... كای يگانه شهنشه اقطاب
چون ترا اين گروه آزردند ... دل پاك ترا ز جا بردند
بدر آ از ميان اين اعدا ... تا فرستيمشان عذاب و بلا
چون كه از حق چنين خطاب شنيد ... رشتهٔ خشم را دراز تنيد
كرد از بلخ عزم سوی حجاز ... ز آنكه شد كارگر در او آن راز
بود در رفتن و رسيد خبر ... كه از آن راز شد پديد اثر
كرد تاتار قصد آن اقوام ... منهزم گشت لشكر اسلام
بلخ را بستد و به زاری زار ... كشت از آن قوم بيحد و بسيار
شهرهای بزرگ كرد خراب ... هست حق را هزار گونه عذاب
قهرهای خدا ندارد حد ... دوزخی را بلا بود سرمد
هر نبی را همين خطاب آمد ... در سؤالش ز حق جواب آمد
كه جدا شو از اين گروه حسود ... كه زجهل‌اند خوار وكوروكبود
تا كنم من هلاك ايشان را ... كشم از باد و خاك ايشان را
يا كنم غرق جمله را در آب ... يا نهمشان در آتش پرتاب
نتوان گفت در ره آن سلطان ... كه چها داده با كهان و مهان
چه كراماتها كه در هر شهر ... می‌نمود آن عزيز و زبدهٔ دهر
گر شوم من به شرح آن مشغول ... فوت گردد از آن سخن مأمول
سالها آن تمام خود نشود ... همه عمرم در آن حديث رود
لازم آمد از آن گذر كردن ... وز مهمات خود خبر كردن الی آخر..[1]

---

[1] ــ به نقل از كتاب «اخبار سلاجقهٔ روم»، تأليف استاد محترم آقای دكتر محمدجواد مشكوة (ص ۵۲۵ ــ ۵۱۶).

این مرثیه به حکم عموم در حق امرای روم که ایام دولتشان در شهور ۶۷۶ به انقراض انجامید در قلم آمد.

پرسیدم از زمانه که این سروران روم
گوئی کجا شدند وچه دیدند ازجهان
من یارشان به غایت شهرت گذاشتم
و امروز نیست زیشان نه نام و نه نشان
پروانهٔ معظم گویی کجا شده است
کو آنهمه بزرگی و آن حشمت و توان
کو آن سوار گشتن و آن اسب تاختن
وآن سروران به‌طوع پس وپیش او روان
کو آنهمه عمارت و آن حکم و آن وقار
کو آنهمه خزائن و آن گنج بی‌کران
کو هیبتش که روم چنان گشته بود از او
کز گوشت میش گرگ فرو بسته بد دهان
کو آن سپه کشیدن و آیین برگ و ساز
کو آنهمه فصاحت و آن لفظ و آن زبان
میران که صف زدندی بر درگهش پگاه
یك کس پدید نیست ازایشان در این زمان
هرجا که مفسدی و حرامی و دزد بود
از بیم تیغ او همه بودند ناتوان
روحی که پرخوارج و آشوب و فتنه بود
گشت از نهیب تیغش چون روضهٔ جنان
و امروز باز بین چو وجودش پدید نیست
چون دوزخی است پر شده از مار وکژدمان

و آن نایب یگانه که میر فرید بود

گوئی چگونه گشته است از دیده‌ها نهان

کو آنهمه وزارت و آن حکم و آن ثبات

کو آنهمه بزرگی و آن جمله خان ومان

وآن مالها که جمع همی کرد سالها

وآن حلقهٔ غلامان و آیین و خاندان

بیچاره خواجه یونس گویی کجا شده است

آن سرور یگانه و آن میر نوجوان

کو آنهمهٔ تکبر و شاهی و عز و ناز

وآن حکم در سواحل همچون قضاروان

مسکین بهاء دین که جوانی گزیده بود

چون از میان کار برون رفت ناگهان

کو آنهمه فصاحت و آن خط و آن سخن

کو آنهمه کتابت وآن جاه و آن مکان

آن طبل و بوق و کوس و علمها کجا شدند

و آن اژدها نگاشته بر روی پرنیان

دو پور صاحب از چه سبب روکشیده‌اند

کز هردو نام نیست در این دهر جان‌ستان

آن رزم و بزم کو و غلامان همچو ماه

آن جامه‌های فاخر و آن گنج شایگان

وآن تاج گیونیز که چون شیر شرزه بود

آواز او بریده شد از جمع دوستان

کو آن سپه کشیدن و آن سبلت و بروت

آن یوزو بازو طنطنه و آن گرز وآن‌سنان

ابن‌الخطیر کو شرف الدین کبه رفعتش
بگذشته بود و پر شده تا فرق فرقدان
جایی رسیده بود که از از غایت علو
پنداشت زیر رتبت او رفت آسمان
بگلربگ زمانه و صاحبقران روم
میران به پیش حضرت او همچو کودکان
و آنکه برادرش کـه ضیا دین بدش لقب
آن شیر با شهامت و آن میر کاردان
گفتی که جمله مست شراب اجل شدند
وز مجلس حیات برفتند برکران
یکچندشان مراد جهان در کنار بود
و آخر به زور رخت ببستند از میان
چونین نهاده‌اند اساس جهانیان
در دهر هیچکس نتوان یافت جاودان
بودند پیش از ایشان میران کامکار
شاهان با تکبر با لشکری گران
روزی زمین گرفته و فرمانروا شده
بر مالدار و مفلس و بر پیر و بر جوان
لیکن چو شست مرگ بر ایشان گشاده شد
جمله نگون شدند از آن تخت خسروان
با تیر مرگ، هیچ سپر دستگیر نیست
با تیغ مرگ جوشن و خفتان کند زمان. [۱]

---

۱ ـ «روضة‌الکتاب»
«به نقل از کتاب اخبارسلاجقهٔ روم تألیف استاد محترم آقای دکتر محمد جواد مشکور (صفحهٔ ۵۱۹ ـ ۵۲۰)

« اسناد و نامه‌های تاریخی »

نقل دو نامه از کتاب اخبار سلاجقهٔ روم

تألیف استاددانشمند آقای دکتر محمد جواد مشکور

من معین‌الدین پروانه إلی حضرت‌الشریفه

باری عزشانه اعتضاد دین ودولت وعمادملك وملت را بیمن کامرانی وسلطنت وکمال مآلی ومقدرت واعمال‌عدل ومرحمت خداوند معظم‌صاحب اعظم صاحب‌السیف والقلم حاکم‌المشرق والمغرب ملك الحجاز والطراز زبدة‌الخلایق حاکم‌الثقلین شهریارالخافقین شرف‌الملوك والسلاطین برمجدد ایام وترادف اعوام مؤید ومؤکد دارد ولباس فرمانروائی ودوستکامیش مجددواساس قهرمانی وجهانبانی الی یوم‌التناد مؤکد و مشید بعد از عرض بندگی وخدمت به‌اخلاص که ازضمیم عبودیت ومحض اختصاص انبعاث یافته‌است به‌محل آنهار نمائیده میآید که مثال همایون بل فرمان‌مطاع که غیرت کلام وجد حکم لقمانی مرقوم گشته وبمدد یوتی‌الحکمة من یشاء ازحکم قوت به‌مظهر فعل رسیده مشحون به‌انواع مکارم وبنده‌نوازی وآراسته به‌اصناف لطایف چاکرنوازی ومعطر به‌فوایح نصایح که ازنسیم روایح واریتاج وافواح ناستناهی به‌مشام دل وجان رسیده به‌قدم اعظام و اجلال وامثال تلقی واستقبال واجب افتاد وندای انی القی الی کتاب کریم ظاهر شد شکر لطفی که ارادت رضیی و مسلعی مشکورة وافعال حمیده و فضایل نامعدود مجلس سامی برادر صدر کبیر عالم عامل بارع افضل متقی مالك ناسك زاهد عابد شمس‌الدین ضیاء‌الاسلام عماد‌الدوله سید‌الحاج و الحرمین ذخر‌الملوك والسلاطین ذی‌المناقب ادام‌الله سموه بر قلم غیب نگار معظم صاحب اعظم اعلی‌الله شانه گذشته بود ومیلان ضمیر اشرف که به‌تقریر فضایل مناقب گرایش فرموده

به‌امعان وبه‌تحقیق آنچه‌تمامتر اصغاءِ افتاد سمع‌وبصررا مطالعه وتلاوت این خط...
پذیرفت . اگرچه از غایت وقارودرایت فرهنگ ذات عزیز مجلس‌سامی شرف‌الدین
دام سموه است برمهرومحبت اتحادودادش برخاطر مقرر ومصور بود اما دراینوقف
که حلیهٔ حال وفعالش به طراز توفیق زیارت‌کعبهٔ معظم و اقامت برموافقت میمون
ومناسك مقدوم ومشاهد مبارك وشرف تشریف محاورت ومکالمت صدر معظم‌صاحب
اعظم معلم ومزین‌شد ازرتبت ودرجت شریفش‌حکایت بلغت من‌العلیاءکل مکان‌مصدق
ومصحح آمد .

هرکه چون مهتاب یك شب بردرت بیدار ماند

همچـو صبح از آفتـابش تـاج بر سر یافتند

داد ارعزاسمه باصرهٔ جهان وعرصهٔ عالم را بدیدارجهـان آرای ونفخهٔ صیت
گیتی نمای‌خدیومعظم صاحب اعظم روشن وگلشن‌داراد واقسام دشمن‌گدازی‌وچاکر-
نوازیش‌را موفر داراد . توقع به‌کرم امین وفیض لطف قدیم و وثوق تمام داردکـه
همواره بنده‌را به‌سعادت ابدی ودولت سرمدی‌که به‌حقیقت امتثال اوامرو نواهی‌آن
حضرت است محسود کافهٔ‌کرام فرمایند تا درتقدیم آن‌کمر مطاوعت برمیان جـان
بسته‌آید . اولیاء دولت منصور واعدا وبدخواهان مقهور بمحمد وآله .

من انشاءِ صاحبدیوان عـلاءِالحق والـدین الی پروانه

حضرت اسلام پناه مخدوم اعظم صاحب ودستور عالم ملاذ اهل ایمان با دو
دولت وسعادت ازلی وابدی هم سوگند وهـم دعای دولت راکه پیوسته زبان بد آن
رطب است ورد وحرز شب وروزساخته است وعبودیت اخلاص را شعار ودثارروزگار
خویش گردانیده‌وچون به‌دست قلم وخامه سرشکی بیش‌نیست ازتك و پوی او در
تعریز احوال میازچه خیزد صفاو نورروحانی باید تابادل برآمیزد واز جان‌درآویزد
واز این‌سبب است‌که درارسال بندگی‌ها تقصیری می‌رود وازاو درحمایت کفایت که
تکلیف مطالعهٔ آن لازم باشدگستاخی نمی‌نماید اما چون ازآن نیز چاره نیست‌که
بهروقت تجدید دعا می‌کند بوقت توجه موصل معتحد عثمان‌این بندگی را اصدار
گردانید وتا امروز که هفتم ماه ذی‌القعده است مدت پنج ماه بلکه زیادت بیش‌از

این تصدیع شرط نیست و از روی آنکه حرمان از امثلهٔ همایون حاصل است میگوئیم:
مدتی شد که ز دلدار ندارم خبری. هزار سال در دولتی که دین ما بدان باشد و دنیا تبع بماناد والسلام.[1]

قصیدهٔ صاحب شمس الدین که در زندان انشاء کرده است

چون مهر ز یك نیمهٔ خرچنگ گذر کرد
جرمش سوی بهرامش به تربیع نظر کرد
تا زوبنهٔ نور بر شیر فرستاد
و آنگه سوی کیوان ز در کینه سفر کرد
بهرام گرفتار گره گشت بکژدم
وین واقعه را ماه بر افلاك سمر کرد
برجیس به تندی نظر افکند به ناهید
بر آتش سوزنده چون تیر گذر کرد
ز آن خیره نظر از سر افلاك برون شد
ز آن تیره سفر در سوم ادبار اثر کرد
در خاطر من هیچ نیامد که ز گردون
سیاره از این گونه توانند خطر کرد
لیکن چو قضا آمد برگشت سعادت
آن را نتوان دفع به شمشیر و سپر کرد
هر تیر که از قبضهٔ تقدیر برون شد
کی شاید از آن تیر به تدبیر حذر کرد
انصاف فلك بین که در این مدت نزدیك
چه شور بر انگیخت ز بیداد چه شر کرد
اسباب مرا داد بتاراج و دلم را
سد رمق از قوت حواله به جگر کرد

---

۱ ـ صفحهٔ (۵۲۰ ـ ۵۲۱) کتاب اخبار سلاجقهٔ روم

بگشاد به صنعت زد و چشمم رگ یا قوت

وین تختهٔ رخسار مرا کوزهٔ زر کرد

در پای من از حاصل که کرد دو خلخال

وز باقی من در بدن کوه کمر کرد

هان ای دل سرگشته چه نالی تو زگردون

تا چند زنی طعنهٔ این شمس و قمر کرد

این غفلت تو بود بدیهاءِ فراوان

کز حد چو بگذشت گنه در تو اثر کرد

گردون چه کند کیست ستاره چه بود مهر

فرمان خدا بود حواله به قدر کرد

چون چرخ ز آسیب بلاخرج دگر کرد

صد تیر عنابر جگر اهل هنر کرد[1].

اشعاری که سلطان غیاث‌الدین کیخسرو بن قلج ارسلان درحین جلوس به تخت سلطنت سروده و شیخ مجدالدین اسحاق را ازشام به دربار قونیه دعوت کرده است.

صحت ذات طاهر سموی ... تاج اصحاب مجلس اخوی

عز اقران ، یگانهٔ آفاق ... صدر اسلام مجد دین اسحاق

آن عزیز و رفیق و شایسته ... وآن چو جان فرشته پابسته

باد تا روز حشر پاینده ... حرمت ور تبتش فزاینده

دست آفت زعرض اومصروف ... چشم فتنه ز ذات اومکفوف

ای ولی سیرت، ای نبی‌سنت ... گر بگویم که اندرین مدت

چه کشیدم زجور چرخ حرون ... مده بر نوک کلک گردد خون

دیدی آن مجمع صدور کرام ... که زمانه چگونه کرد حرام

پادشاهی ز ما به ظلم ببرد ... بیکی تند بی‌حفاظ سپرد

---

۱ ـ به نقل از کتاب اخبار سلاجقهٔ روم تألیف آقای دکتر محمد جواد مشکور (صفحهٔ ۲۶۶ ـ ۲۶۷)

من چو جم‌دل به‌غصه آکنده   شده اندر جهان پراکنده
گاه در شام و گاه در ارمن   گاه اطلال جای و گاه دمن
گاه همچون نهنگ در دریا   گاه همچون پلنگ بر صحرا
گه ستنبول جای و گه نشکر   گاه مغرب مقام و گه بربر
مدتی کار من ز دهر دورنگ   تیغ و پشت سمند و حرب فرنگ
رزمها دیده حربها کرده   طعنها داده ضربها خورده
گاه گاهم غذا ندامت و غم   از پی دوستان طبیعم دژم
دوستانم چو باز بر کنده   همچو من در جهان پراکنده
باز چون لطف حق جمال نمود   گردش چرخ هم وفا فرمود
خوابهاء صواب می‌دیدم   اثر آن به خواب می‌دیدم
عزم کردم بجانب الامان   کاندر آمد مبشری به امان
خبر مرگ خصم و فترت ملك   گفت هین شادشو به‌رؤیت ملك
نامهاء اکابر اطراف   تا پیام خلاصهٔ اشراف
گفت ما جمله داعیان توئیم   مهد یا هین که ساعیان توئیم
هر دمم هاتف از ره الهام   گفت عجل و حرك الاقدام
باز گشتم به ساحل دریا   وانگهی چه مخوف بحر و شنا
قصه کوتاه بحر ببریدم   تو مپیناش آنچه منش دیدم
آمدم سوی برغلو به مراد   ملکی یافتم چو نرد ز یاد
مفسدی چند عزم کین کرده   اسب ظلم وجفا به زین کرده
چون خدا بود یار و حافظ و پشت   خرد گشتند گاه زخم درشت
عاقبت بخت ما مظفر شد   مملکت سر به سر میسر شد
مملکت رام ما و رام شماست   در جهان نام ما و کام شماست
نیك خواهان ز فضل داور ما   مجمع دوستان ما بر ما

هین که وقت است جایی اینجا جوی

گر سرت در گلست اینجا شوی.[1]

سلطان ولد نیز به‌این موضوع اشاره‌کرده در ولدنامه چنین میگوید :

آمد ازکعبه در ولایت روم	تا شوند اهل‌روم‌از او مرحوم
از همه ملك روم قونیه را	برگزید و مقیم شد آنجا
بشنیدند جمله مردم شهر	که رسید ازسفر یگانهٔ دهر
همچوگوهرعزیزونایاب‌است	آفتاب از عطاش پرتاب‌است
نیستش درهمه علوم نظیر	هست از سرهای عشق خبیر
رو نهادند سوی او خلقان	اززن‌ومردوطفل وپیروجوان
آشکارا کرامتش دیدند	زوچه اسرارها که بشنیدند
همه بردند از او ولایت‌ها	همه کردند زو هدایت‌ها
چند روزی براین‌نسق‌چو گذشت	که‌ومه،مردوزن‌مریدش‌گشت
بعدازاین‌هم‌علاءِ دین‌سلطان	ز اعتقاد تمام با میران
آمدند و زیارتش کردند	قند پند ورا ز جان خوردند
گشت‌سلطان‌علادین‌چون دید	روی‌اورابه‌عشق،صدق ومرید
چونکه‌وعظش‌شنیدشدحیران	کرد اورا مقام در دل و جان
دید بسیار از او کرامتها	یافت‌در خویش از اوعلامتها
که نبد قطره‌ایش اول ازآن	روی کرد و بگفت بامیران
چونکه این مرد راهمی‌بینم	میشود بیش صدقم و دینم
دل همی لرزدم ز هیبت او	می‌هراسم نگاه رؤیت او
همه عالم زترس من لرزان	من‌ازاین‌مرد،چیست‌یارب‌آن
هیبتی می‌زند از او بر من	که ازآن لرزه می‌فتد در تن

---

۱ ــ به نقل ازکتاب اخبار سلاجقهٔ روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور (صفحهٔ ۲۹ ــ ۳۰ ــ ۴۱ ــ ۳۱)

رشدیقینم که او ولی خداست   درجهان نادرست و بیهمتاست.[1]

فضلاء و شعرا ازهر کجاکه رانده و مانده می‌شدند، به دربار او پناه میبردند، وصلات گرانبها دریافت میداشتند، چنانکه نجم‌الدین دایه درفتنهٔ مغول به‌دربار قونیه رفت وباشیخ صدرالدین قونوی ملاقات‌کرد وبه‌خدمت مولانا جلال‌الدین‌محمد رسید در سال ۶۱۸ هجری[2] کتاب معروف مرصادالعباد را به‌نام شهریار دانش‌پرور آسیای صغیر علاءالدین کیقباد تألیف‌کرد و به‌گفتن اشعاری نیز مبادرت ورزید.

خاندان علاءالدین کیقباد هم از ابتدا از سنن اجداد خود تبعیت‌کرده حتی نزد عوام واهل ظاهر به‌طرفداری وحمایت فلاسفه متهم شده بودند، و شهاب‌الدوله قتلمش بن اسرائیل بن سلجوق جد این‌دودمان ازفن نجوم وحکمت اطلاع کافی داشت.

فرزند او نیز به‌سنت پدر ازاهل علم وفلاسفه جانبداری میکردند،که یکی ازعلل سستی بنیان واساس عقاید دینی این دربار همین بود.[3]

ونیز سلطان رکن‌الدین سلیمان شاه‌بن قلج‌ارسلان (۵۷۸ـ۶۰۰) طرفدار جدی فلاسفه وحکماء بود، ودر بخشش وصله دست فیاضی داشت، وی وسایل ترفیه خاطر حکماء را فراهم می‌ساخت، و بدآنها صلات گرانبهائی می‌بخشید، این‌طبقه از هرجاکه وامانده وآواره میشدند، به‌دربار اوپناه میبردند، رکن‌الدین سلیمانشاه نیز به‌فضلا وشعرا احترام و توقیر می‌کرد، چنانکه امام‌الکلام ظهیرالدین فاریابی[4] قصیدهٔ معروف خود را به‌مطلع اینکه:

زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کند

جان اگر جان در نیندازد گرانجانی کند

۱ـ «نقل ازکتاب ولدنامهٔ سلطان ولد به‌تلخیص (صفحهٔ ۱۹۲)»

۲ـ سبک‌شناسی مرحوم بهار جلد سوم (صفحهٔ ۲۰)

۳ـ زندگانی جلال‌الدین محمد ازفروزانفر (صفحهٔ ۲۶)

۱ـ ظهیرالدین طاهربن محمد فاریابی (المتوفی ۵۹۸) از شعرای بزرگ قرن ششم است که درقصیده سبکی خاص داشته وغزلهایش دلپذیر است، او علاوه برشاعری از حکمت و ریاضی نیز اطلاع داشت، درمحلهٔ سرخاب تبریز که بمقبرةالشعرا معروف است مدفون میباشد . مجمع‌الفصحاء (صفحهٔ ۳۳۰)

به‌خدمتش ارسال کرد، او در عوض با اهداء وارسال جوائز بی‌شمار وی را از حیث دنیا مستغنی و بی نیاز ساخت، و سلطان غالب عزالدین کیکاوس (۶۰۷-۶۱۷) نیز سلطان بخشنده وکریم بود، ودرصلات وجوائز گوی سبقت را از همگنان ربوده بود، چنانکه دختر حسام‌الدین سالار قصیده‌ای در هفتاد ودو بیت ازموصل به‌خدمتش فرستاد، او در عوض هر بیتی صددینار ورسم در حق او انعام کرد، و برای دختر حسام‌الدین فرستاد.[1] وصدر نظام‌الدین احمد از ارزنجانی را به‌قصیده‌ای که گفته بود به‌مدارج عالی ترقی داد، وبه‌عارضی ممالك روم منصوب گردانید، وبنا به‌قول صاحب تذکرهٔ مجمع الفصحا عزالدین کیکاووس طبع شعر نیز داشت، واین دوبیت را از او ضبط کرده است، که درحال مرگ به‌اولاد واخوانش برخوانده است.

ما جهان را گذاشتیم و شدیم رنج بردل گــذاشتیم و شدیم
بعد از این نوبت شماست که ما نوبت خویش داشتیم و شدیم[2]

امیران ووزیران این دربار نیز دراکثر علوم وفنون بهره‌ای داشتند، وادیبان وشاعران را احترامی قائل میشدند، از جملهٔ آنان کمال‌الدین کامیار است، که از امیران علاءالدین کیقباد و بزرگان روزگار بود، ایزد تعالی او را از نعمت عافیت برخوردار ساخته به انواع علوم وفنون آراسته بود، این مــرد در فقه از شاگردان نظام‌الدین حصیری بوود و در حکمت از محضــر حکیم معروف شیخ شهاب‌الدین

۱ـ قصیدهٔ دختر حسام‌الدین ترکیب بندی است، مشتمل برنه‌بند و هربند دارای هشت بیت است واینك یك‌بند آن نقل میشود :

تا طــرهٔ آن طرهٔ طرار بر آمد بس آه‌کزین سینهٔ غمخوار برآمد
درعشق هرآنکس که بدین کوی فروشد جانش به‌غم وحسرت وتیمار برآمد
خوبان جهان‌را همه بازار شکستند آن روزکه او مست به‌بازار برآمد
شمشاد خجل شد چو ز بستان زمانه آن‌قامت چون سرو سمن‌وار برآمد
شد عارض زیبایش گل باغ لطافت کان‌سوسن نورسته زگلزار برآمد
ای‌چرخ‌مکن قصد به‌خون ریختن خلق زیرا که به‌یك غمزهٔ او کار برآمد
ای مه‌کلون دمدمهٔ حسن تو بنشست چون کوکبهٔ شاه جهاندار برآمد

شاهی به‌لطافت چــو دم عیسی جان‌بخش
جمشید دوم شاه جوان بخت جهــان‌بخش

۲ـ تاریخ مفصل ابن بی‌بی صفحهٔ ۱۲۶ ومجتمع‌الفصحاء جلد اول صفحهٔ ۳۹.

سهروردی تلمذکرده بود، همچنین به‌فصاحت و بلاغت مشهور وبه‌حسن خط و ربط معروفیت داشت.[1] وصاحب شمس‌الدین اصفهانی که از علم وفضیلت بهرهٔ کافی داشت وبه‌زیور طبع شعر آراسته‌بود، دردربار عزالدین کیکاوس قرب ومنزلتی یافت[2] درقرن پنجم وششم اهل‌علم وپادشاهان وقت‌بایکدیگر تعصب مذهبی می‌ورزیدند، ونزاعهای مذهبی وکشمکشهای دینی میان مذاهب مختلف اسلامی پیوسته حکمفرما بود، تحصیلات درمدارس منحصر به‌آموختن فقه واصول وعلم‌کلام وتفسیر وادبیات عرب بود، چنانکه نفوذ علوم دینی درغالب اشعار ونوشته‌های آن عصر نمایان است. بعضی اوقات تحصیل فلسفه را نیز ازطرف فقها تحریم میکردند. چنانکه عین‌القضاة همدانی وشیخ شهاب‌الدین سهروردی «مقتولین ۵۲۵ - ۵۸۷» قربانی آزادی فکر وعقیده شدند، وچون سلاطین سلجوقی در آسیای صغیر روی سیاست مذهبی حکومت می‌کردند، ووزراء وامرای آنان نیز درمذهب سنت‌وجماعت متعصب بودند، ونسبت به پیروان دیگر بدرفتاری وخشونت روامیداشتند، تاحدی‌که فرق مختلف اسلامی سنی وشیعه واسماعیلیه وغیره بایکدیگر به نزاع وکشمکش برخاستند، هردسته برای خود مدرسهٔ جداگانه تأسیس‌کردند. ازطرف دیگر چون این سلاطین پیرو مذهب امام ابوحنیفه بودند، میان اهل‌سنت وجماعت نیز اختلافاتی پیدا شد، و این اختلافات مذهبی وتعصبات خشك علاقه به ملیت را تضعیف‌کرده نفوذ زبان‌عربی را درفارسی به فزونی می‌برد.[3]

ولی باوجود این اختلافات مذهبی وفکری تبدیل مناصب وصدارت سلاجقهٔ آسیای صغیر وسیلهٔ بزرگی برای‌نشر زبان وادب فارسی درمتصرفات خودگردیدند، واز این بابت درتاریخ ایران شأن ومقلمی بزرگ دارند، چه در این عصر واعصار بعداز سلاجقه درقونیه وسایر بلاد آسیای صغیر شعروادب فارسی نضج تمام گرفت، حتی بعضی از سلاطین سلجوقی وآل عثمان علاوه بر استقبال از شعرا و دانشمندان

۱ــ تاریخ مفصل ابن‌بی‌بی صفحهٔ (۴۷۸)

۲ــ تاریخ مفصل بن‌بی‌بی صفحهٔ (۵۴۵)

۳ ــ زندگانی جلال‌الدین محمد ازفروزانفر (صفحه ۱۹)

خود نیز به پارسی شعر گفتند، وکتابهای نفیسی درادبیات به رشتهٔ تألیف کشیدند، شمس الدین تبریزی ومولانا جلال الدین محمد وسلطان ولد وفخر الدین عراقی نیز که سرمست بادهٔ حقیقت بودند، در این دربارها راه یافتند، و شوروانقلابی برپا کردند، که سلاطین وامرای وقت‌را مجذوب ومفتون خویش ساختند.[1]

محمد بلخی مولانا جلال الدین

مولانا جلال الدین محمد باچند تن ازسلاطین سلجوقی آسیای صغیر معاصر بود، پادشاهان سلجوقی نیز که ازروزگار پیشین برای علما ودانشمندان ومشایخ دین وپیران طریقت دست ارادت داده بودند، نظر به سوابق وعظمت مقام پدرش سلطان العلماء (بهاءولد) احترام وتوقیر مولانا را ازوظایف خود میدانستند، مخصوصاً پس ازحملهٔ مغول توجه به دیانت وآداب ورسوم مذهبی واحترام مشایخ دین را ازجملهٔ فرایض میشمردند. سلطان عزالدین کیکاوس(۶۳۳ ـ ۶۵۵) ورکن الدین قلج ارسلان(۶۵۵ ـ ۶۶۴) اغلب به خدمت مولانا جلال الدین محمد میرسیدند، ودرمجالس سماع او حضور می‌یافتند.[2] ازوزرای این دربار نیز معین الدوله پروانه وشمس الدین اصفهانی وغیرهم مرید مولانا بودند، وبه زیارتش می‌شتافتند.

معین الدین پروانه در روزگار وزارتش برای مشایخ خانقاهها می‌ساخت، و مدارس تأسیس میکرد، چنانکه جهت شیخ فخرالدین عراقی که از عرفا وشعرای آن عصر بوده به دربارسلاجقهٔ آسیای صغیر رفته بود درتوقات خانقاهی بناکرد، و اورا به شیخی آنجا منصوب گردانید.

شیخ فخرالدین عراقی درآسیای صغیر از محضر درس شیخ الدین صدرالدین قونوی استفاده‌کرده درحین استماع درس فصول صدرالدین کتاب لمعات را نوشته است، وشیخ صدرالدین آن‌را دیده ومورد پسندش واقع شده است. معین الدین خود ازمریدان و معتقدین خاص عراقی بود، و هرروز به حضورش تشرف حاصل

---

۱ ـ مسامرة الاخبار ومسایرة الاخیار آقسترایی (صفحهٔ ۲۰۹) ورسالهٔ استاد فروزانفر (صفحهٔ ۱۲۳)

۲ ـ زندگانی جلال الدین محمد ازفروزانفر (صفحه ۱۳۵).

می‌کرد، وروزی درهنگام شرفیابی مبلغی زرهمراه آورده به شیخ تقدیم کرد، ولی او نپذیرفت، وسلاطین وقت درآسیای صفیر هر روز برمواجب وحقوق خانقاه او می‌افزودند.[1] بنابرقول صاحب ولدنامه سلاطین سلجوقی روم عموماً به مولانا جلال‌الدین بلخی بیش از همه ارادت داشتند، وبخصوص سلطان عزالدین کیکاوس (۶۴۳ ـ ۶۵۵ ورکن‌الدین قلیج ارسلان (۶۵۵ ـ ۶۶۴) به محضر او رسیده درمجالس سماع او حاضر می‌شده‌اند، امیران ووزیران آن عصر که از تصوف وعرفان بهره‌مند بودند، به مشایخ ارادت می‌ورزیدند، ودرنخستین فرصت به خدمت مولانا مشرف می‌شدند، و بدین وسیله پادشاهان را نیز به شوق وذوق می‌آوردند.

معین‌الدین درایام حکومت ووزارتش ممالك روم را تحت انضباط ونظم درآورد، وبرای مشایخ صوفیه خانقاههایی ساخت، ومدرسه‌ها تأسیس کرد، وبیشتر به مدرسهٔ مولانا می‌آمد، وازمحضر او استفاده می‌کرد، وبدین جهت است، که قسمتی ازکتاب فیه‌مافیه مولانا که تلخیص از مجالس اوست، خطاب به معین‌الدین پروانه است.

وی علاوه بردرك محضر مولانا وجوهی نیز به‌خدمتش می‌فرستاد، وسماعهای گران میداد،[2] ومولانا درآن مجالس حضور می‌یافت، و اهـل قونیه نیز درنتیجهٔ ارادت پروانه به پیشگاه آن بزرگوار از اواستفاده می‌بردند، ودرقضایای بزرگ و مهم بدو متوسل می‌شدند، تادستخطی به معین‌الدین پروانه می‌فرستاد، ودرخواست عفو واغماض می‌نمود، چنانکه درشهر قونیه واقعه‌ای بس وحشتناك واقع شد، همه اهل‌قونیه پیش مولانا آمدند، وشفاعت خواستند، واونامه‌ای به معین‌الدین پروانه دراستغفار وپایمردی نوشت، ومعین‌الدین نسبت به مردم شهرتوجه و عنایت خاص نمود، ودر استخلاص آنان کوشید.

---

۱ ـ نفحات‌الانس من حضرات‌القدس مولانا عبدالرحمن‌بن احمد جامی تهران ۱۳۳۶ صفحهٔ «۴۰۲».

۲ ـ درمناقب‌العارفین آمده: «شبی مولانا را دعوت کرد، وسروران شریعت وطریقت حضور داشتند، بعداز فراغ ازسماع سفره انداختند، وبه دستور پروانه درکاسهٔ زرین کیسهٔ پرززرین برنج نهان کردند، وآن‌کاسه را پیش مولانا نهادند، وپروانه دم بدم مولانا را به تناول طعام تشویق می‌کرد، مولانا بانگی زد وگفت‌که طعام مکروه نهاده درپیش مردان ←

مولوی در تمام علوم و فنون آن زمان استاد بود، دینداری جذاب و بیانی گیرا داشت چنانکه علما وعظ او را در گیرائی به مجلس وعظ پیغمبر تشبیه کرده‌اند. پس از فوت پدر مریدان او را به جانشینی برگزیدند.

تعزیه چون تمام شد پس از آن خلق جمع آمدند پیر و جوان
همه کردند رو به فرزندش که توئی در جمال مانندش
بعد از این دست ما و دامن تو همه بنهاده‌ایم سوی تو رو

آوردن ازمصلحت دور است، ولله الحمد که ما را ازاین کاسه‌ها و کیسه‌ها فراغت کلی بخشیده‌اند، سماع برخاست واین غزل رافرمود:[۲]

به خدا میل ندارم نه به چرب و نه به شیرین
نه بدان کیسهٔ پر زر نه بدان کاسهٔ زرین
بکشی اهل زمین را به فلک بانگ زند مه
که زهی جود و سماحت عجبا قدرت و تمکین
چو خیال تو بتابد چو مه چارده بر من
بگزد ساعد و اصبع ز حسد زهره و پروین
هله المنةالله که بدین ملک رسیدم
همه حق بود که میگفت مرا عشق تو پیشین
چو مرا بر سر پا دید به سر کرد اشارت
که رسید آنچه تو خواهی هله ایمن‌شو و بنشین
همه خلق از سرمستی ز طرب سجده کنانش
بره و گرگ بهم خوش نه حسد در دل و نی کین
نشناسند ز مستی زده از ده خانه
نشناسند که مردیم عجب یا گل رنگین
قدح اندر کف و خیره چکنم من عجب این راه
بخورم یا که ببخشم تو بگو ای شه شیرین
تو بخور چه بود بخشش هله که دور تو آمد
هله خوردم ، هله خردم ، چو منم پیش تو تعیین
توخور این بادهٔ عرشی که اگر یك قدح از وی
بنهی بر کف مرده بدهد پاسخ تلقین[۲]

۱ـ نقل از کتاب زندگانی جلال‌الدین محمد از استاد فروزانفر صفحهٔ ۱۳۹
۲ ـ دیوان کبیر شمس تبریزی صفحهٔ ۸۴۶ غزل ۱۹۸۳

شاه ما زین سپس تو خواهی بود   از تو خواهیم جمله مایه و سود

ملاقات مولوی با شمس

گویند شمس تبریزی در بدایت حال مرید شیخ ابوبکر سله‌باف تبریزی بود تا در آخر حال به درجه‌کمال رسید و پیوسته نمد سیاه به‌تن می‌کرد ودر کاروانسراها مسکن می‌گزید ، تا اینکه روز شنبه ۲۶ جمادی‌الاخر ۶۴۲ درخان شکرریزان منزل‌کرد ومولوی در آن وقت تدریس می‌کرد و به خواندن دیوان متنبی مشغول بود وشمس اورا از تدریس منع می‌کرد ومولوی عاقبت ناچار به‌ترک آن شد . بعداز آن مولوی تحت ارشاد شمس قرارگرفت وبه اوعشق ورزید واورا به منزل خود برد وچند سالی در مصاحبت او گذرانید ، مریدان مولوی انتقاد می‌کردندکه چرا مسحور ومجذوب مردی گمنام گشته است و به‌شمس‌الدین ناسزا می‌گفتند تااینکه شمس ازقونیه به‌دمشق رفت مولانا طاقت هجران او را نیاورد و نسبت به‌مریدانش بی‌اعتنا شد تااینکه پشیمان شدند و عذر خواستند؛ مولانا سلطان ولد را به‌دمشق فرستاد تا شمس را به‌قونیه بیاورد وشمس‌الدین دعوت اورا پذیرفت وبه‌قونیه آمد و عاشق ومعشوق بهم رسیدند.

مریدان درحضور شمس استغفار کردند و تحفه‌ها نثارش نمودند اما باردوم باز مریدان ازسر پیمان گذشتند وشمس را بیازردند وشمس باردیگر از قونیه بدر رفت وناپدید شد و هرچه‌گشتند ازاو خبری ندانستند و اثری نیافتند، در پایان‌کار او داستانها و قصه‌ها پرداخته‌اند که نمی‌توانیم آنها را معتبر بشماریم ولی به‌عقیدهٔ محققان متفق‌القول عاقبت‌کار او معلوم نشده وخود سلطان ولد نیز بدآن اشاره کرده‌است:

«نی به‌کس بو رسید از او نه اثر»

بنابه‌روایت جامی درکتاب نفحات‌الانس شبی توطئه قتل شمس را ترتیب داده بودند واو بی‌پروا بیرون رفت ویکی از آنان زخمی بر پیکر شمس زد وشمس نعره‌ای بزد که‌ازهیبت وصولت آن نعره همه ازهوش برفتند ومولانا بیرون رفت و جز چندقطره خون در تن شمس اثری مشاهده نکرد ازوفات شمس تبریزی اطلاع صحیحی در دست نیست.

سرّ عارف به جز از دیدهٔ عارف نشناخت

شمس تبریز کنید فهم که مولانا کیست[1]

همچنین حسام‌الدین چلبی مولانا را بر آن داشت، که کتاب مثنوی معنوی را به‌نظم آورد، و آثار نفیسی در ادبیات فارسی از خود به‌یادگار گذارد[2].

اهل قونیه عموماً در هنگام فوت در تشییع جنازهٔ مولانا حضور یافتند و به‌حرمت تمام در دفن و کفن آن عارف عالیقدر همت گماشتند، و قاضی سراج‌الدین در مقابل تربت مولانا اشعاری خواند، وعلم‌الدین قیصر که از بزرگان قونیه به‌شمار می‌رفت، به‌کمك معین‌الدین پروانه آرامگاهی جهت مولانا بناکرد، و چندین مثنوی خوان وقاری قرآن بر سر قبرش گماشت، که ازجملهٔ آنان شمس‌الدین احمد افلاکی مؤلف مناقب‌العارفین میباشد[3]. وشمس‌الدین محمد اصفهانی چنانکه گذشت، علاوه بر اینکه حامی شعرا وفضلا بود، خود نیز ازاکابر کتاب وشعرای دولت سلجوقی آسیای صغیر به شمار میرود، واشعاری از او باقی مانده است، وی درفن انشاء مراسلات دیوانی سرآمد اقران بود، و دونامه ازوی در تاریخ ابن بی‌بی مندرج است. شمس‌الدین درروزگار سلطنت علاءالدین کیقباد و غیاث‌الدین کیخسرو وعزالدین کیکاوس مناصب مهمی را ازقبیل طغرا ونیابت وزارت وحتی وزارت عهده‌دار بود، و با حسن تدبیر و کفایتی که داشت با امراء مغول روابط حسنه برقرارمیکرد. اوبعدازمعزولی از کار وزارت درحدود سال (۶۴۷) در زندان مقتول گردید، ومطلع یکی از قصاید فارسی او به قرار ذیل است:

کشید رایت دولت بدین دیار انگور   فکند سایهٔ همت همای وار انگور[4]

بهاءالدین احمدبن محمود طوسی که در ترکتاز مغول به‌آسیای صغیر مهاجرت کرده به دربار علاءالدین کیقباد راه یافت، از آن سلطان شاعرپرور و ادیب دوست

۱ــ مقدمهٔ ولدنامه به قلم استاد جلال همایی

۲ــ زندگانی جلال‌الدین محمد ازفروزانفر (صفحه۱۳۵)

۳ــ زندگانی جلال‌الدین محمد از فروزانفر (صفحات ۱۱۵ــ ۱۱۴)

۴ــ تاریخ ابن بی‌بی چاپ عکسی صفحهٔ (۲۹۷ــ۲۰۲)

حرمت وعزتی به سزا دید چنانکه همواره اوقات خود را به مدح علاءالدین کیقباد وغیاث‌الدین کیخسرو وعزالدین کیکاوس می‌گذرانید ، او تاریخ سلاجقه وکلیله‌ودمنه را نظم کرد ، ودر وفات مولانا جلال‌الدین محمد نیز مرثیه گفته است ، قانعی در این درباره به پاداش منظومات و آثاری که ازخود به یادگار گذاشت ، به لقب ملك‌الشعرائی مفتخر گشت .[1]

تاریخ ابن‌بی‌بی :

کتاب تاریخ ابن‌بی‌بی که عنوان آن «الاوامر العلائیه فی‌امور العلائیه» می‌باشد درسال ۶۸۰ هجری پایان یافته وحوادث میان سالهای (۵۸۸ـ۶۷۹) هجری را شامل است ویکی از کتابهای پرارزش و پراهمیت است که در احوال سلاجقهٔ روم نوشته شده است .

نویسندهٔ کتاب ملقب به امیر ناصرالدین افتخار فرمان‌نویسی و مهرداری سلطنتی دربار سلجوقیان را داشته است .[2]

پدراو مجدالدین محمد ترجمان زمانی منشی دربار سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه بوده وازسادات کوه سرخ ومعتمدین گرگان شمرده می‌شد ، بعد به‌وسیلهٔ پدرزنش کمال‌الدین کامیار در دربار سلاجقهٔ روم تقرب یافت وچون ازطرف پادشاهان وقت به سمت سفارتهای سیاسی‌در بغداد وشام وغیره منصوب شد لذا به لقب ترجمان مفتخر گردید ، وی درسال ۶۷۰ هجری جهان را بدرود گفت ، ولیکن پدر زنش کمال‌الدین کامیار که از امیران آن دولت بود درعصر سلطان علاءالدین کیقباد

۱ـ زندگی جلال‌الدین محمد ؛ ازاستاد فروزانفر صفحه ۱۲۶ و ترکیات مجموعه سی‌استانبول اونیورسیته سی صفحه ۱۱۲ ودرصفحه ۱۱۲ همان مجموعه این‌اشعارفارسی از اونقل شده :

همانا چهل سال باشد تمام — که مداح سلجوقیانم مدام
به من‌زنده شد نام شاهان داد — جهاندار کیخسرو و کیقباد
بود سی مجلد سخن بیشتر — که آنرا بشاید نوشتن به‌زر
که ماند ز گفتار من یادگار — بود قرب آن بیت‌سیصد هزار .

۲ـ کتاب اخبارسلاجقهٔ روم تألیف دکترمحمد جواد مشکور صفحهٔ ۱۸ .

(۶۳۴ ـ ۶۱۷) مورد توجه وعنایت قرار گرفت ودر نتیجهٔ حسن کفایت و کاردانی وی پادشاهان سلجوقی آسیای صغیر به بعضی فتوحات توفیق یافتند ، وی در آغاز سلطنت غیاث‌الدین کیخسرو (۶۴۴-۶۳۴) درحدود سال ۶۳۴ به قتل رسید .

ابن بی‌بی درکتاب خویش اورا چنین توصیف می‌کند :

« امیر کمال‌الدین کامیار راکه از اعیان دهر واز اکابر سروران عصر بود ایزد تعالی بدوبسطی درچشم وعلم ارزانی داشته بود ، کمان صدمنی و گرز تهمتنی او را کسی تاگوش وبردوش نتوانستی کشیدن ، بردقایق علوم وحقایق موجودات به طریق علمی اهل حکمت یونان احاطت کلی وجزوی حاصل داشت ، و در تحصیل اجزاء حکمیات فلاسفه ازمستفیدان شهاب‌الدین حکیم سهروردی بود ، خطی خوب وخلق وخلقی به شکوه وفرهمند ، بلاغتی فصیح وعبارتی بلیغ داشت ، (عاقبت) او را در حضیض فلسفهٔ کاوله از لواحق محروسهٔ قونیه به اوج سعادت شهادت رسانیدند ».[1]

مادر ابن بی‌بی چنانکه خود مؤلف شرح می‌دهد زنی ستاره شناس و ازخاك نیشابور بود ، وی دختر رئیس شافعیان نیشابور کمال‌الدین سمنانی است ، گویند او در علم ستاره شناسی ماهر بود و در زایچه‌گیری و طالع بینی‌هم اطلاعاتی داشت بدین‌سبب به بی‌بی منجمه موسوم گشت ، این زن باشوهرش مجدالدین محمد مذکور ابتدا در دربار جلال‌الدین خوارزمشاه به سرمی بردوپس ازشکست جلال‌الدین ازلشکر مغول با شوهرش به شهر دمشق گریخت وبه دربار ملك اشرف مظفرالدین موسی ایوبی راه پیداکرد و به خدمت وی کمر بست تا اینکه عاقبت سلطان علاءالدین کیقباد آنان را ازملك اشرف خواست وبا احترام وتوقیر تمام به قونیه فرستاد .

این زن وشوهر در دربار سلوقیان آسیای صغیر با احترام تمام می‌زیستند و در مواقع ضروری به خصوص جنگها بی‌بی منجمه با مطالعه دراحوال ستارگان وقایع واتفاقات را پیش‌بینی می‌کرد ، وعلاءالدین کیقباد درنجوم به وی معتقد بود وبدو خلعت ونعمت فراوان می‌بخشید .

بی‌بی ستاره شناس ریاست دارالانشاء سلطنتی را بـرای شوهرش طلب‌کرد و

۱ـ به نقل از کتاب اخبارسلاجقه‌روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور صفحهٔ (۱۸ ـ ۱۹)

سلطان با تقاضای اوموافقت نمود از این پس مجدالدین اغلب درحضر وسفر درخدمت سلطان بود و از نواختهای شاهانهٔ وی برخوردار می‌شد.

کتاب تاریخ ابن بی بی که به نام علاءالدین کیقباد تألیف یافته است دارای نثر متکلف و مسجع است وغرض نویسنده ازاین لفظ آرایی اظهار فضل ودانش بوده است وبس.[1]

یکی ازمعاصران ابن بی بی عطاملك جوینی است که کتاب خود را بدو تقدیم کرده است ، وازقرارمعلوم ابن بی بی تحت تأثیر تاریخ جهانگشای جوینی قرارگرفته است ، وی نسبت به خاندان جوینی ارادت خاص داشته وشمس الدین محمدصاحب دیوان وبرادرش عطاملك جوینی را به نثرونظم مدح گفته است .

وبعد قصیدهٔ معروف امیرحکیم عمادالدین یوسف لرفضلوی را در تعریف و توصیف آن دوبرادر درمقدمهٔ کتاب، خود بیان کرده است واینك قسمتی از آن قصیده:

ای همایون پیکری برروی دریا ساخته
همچو شکل هندسی از طبع دانا ساخته
مثل توهرگزنه پرویز و نه کسری یافته
شبه توهرگزنــه شاپور و نه دارا ساخته
خطهٔ بغداد را راهی است از تو با نوا
ای نگارین پرده‌ای بررود کرخا ساخته
در عراق امروز هرکس می‌کند آهنگ تو
چون که شد زیر افکنت رودی چنان ناساخته
آن یکی صاحب علاءِ دولت دنیا و دین
کــزعــطاءِ اوست کار دین و دنــیا ساخته
هرچه اسباب سعادات دو عالم اندروست
هــم در ایــام شما زین گونه بادا ساخته
برشما هر دو مبارك باد میــمون این بنا
ای سریر قدرتان برتر ز جوزا ساخته

۱ـ کتاب اخبارسلاجقهٔ روم تألیف دکترمحمد جواد مشکورصفحهٔ (۱۸ـ۱۹)

ابن‌بی‌بی ازغیاث‌الدین مسعودبن‌کیکاووس‌نیز نام می‌برد و در پایان‌کتاب خود را به مدح وتعریف عطاملك جوینی تمام می‌کند.[1]

رکن‌الدین سلیمان دوم نیز شاعربود واین دوبیت که به برادرش قطب‌الدین ملکشاه امیرقیصریه نوشته است اثرطبع‌اوست :

ای قطب فلك وارزتو سر نکشم | تاچون نقطت به دایره درنکشم
بر کوس کشیده باد کیمخت تنم | گرپرچمت ازکاسهٔ سربرنکشم[2]

شعرهای تاریخ ابن‌بی‌بی :

ابن‌بی‌بی درتاریخ خود اشعاری آورده‌که بعضی‌از آنها اثر طبع خود مؤلف میباشد ، قصیدهٔ زیر ازجمله اشعار شیوای این‌کتاب است‌که ظهیرالدین فاریابی‌آن را درستایش سلطان رکن‌الدین سلیمان شاه‌سروده است :

زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کند
جان اگر جان درنیندازد گرانجانی کند
عقلها را از پریشان زیستن نبود گریز
اندر آن مجلس که زلف او پریشانی کند
از تکبر نرگس جادوی خون آشام او
سوی عاشق یك نظر با صد پشیمانی‌کند
عشق عالمگیر او چون عالم دل را گرفت
کس نداند تا در آن عالم چه ویرانی کند
گوی دل می‌افکنم در عرصهٔ میدان عشق
تا مگر آن گوی را زلف تو چوگانی کند
چنگ در فتراك عدل شامل سلطان زنم
گر دل سخت تو با من سست پیمانی کند

---

۱ ـ اخبارسلاجقهٔ روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور صفحهٔ (۲۰ ـ ۲۱)

۲ ـ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران شماره پی‌درپی ۷۵ دورهٔ ۱۷ شماره ۱ صفحهٔ (۸۳) . فروردین ۱۳۵۰ به قلم دکتر محمد امین ریاحی

ظل حق سلطان اعظم شد سلیمان رکن دین
آنك گردونش خطاب اسکندر ثانی کند
آنك در ایوان او قیصر به خدمت دم زند
و آنك بر درگاه او فغفور دربانی کند
خسرو اگر شخص تو بر آسمان سازد مقام
مشتری ، بهرام گردد ، زهره کیوانی کند
تیر عزمت از کمان فتح چون گردد جدا
موی بر اعضای اعدای تو پیکانی کند
باش باقی درجهان تا پاس باس و هیبتت
دین و دولت را به فر تو نگهبانی کند.[1]

قصیدهٔ شیوای دیگر این کتاب قصیده‌ای است به نام انگوریه که جلال‌الدین ورکانی درمدح صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی وزیرعزالدین کیکاوس (۶۴۴-۶۴۶هـ) سروده وازآن جمله است:

زهی ز مشرب لطف تو خورده آب انگور
جناب مهر تو پرورده آفتاب انگور
جناب کعبه شکوه ترا چو اهل هنر
ز جور دور فلك ساخته مآب انگور
به خوشه چینی لطف خوش تو چون زنبور
شفاء خلق نهان کرده در لعاب انگور
صداء صیت نویسنده باده اندر سر
به عزم بزم تو برخاسته ز خواب انگور
سؤال بی‌مزهٔ غورهٔ ترش‌رو را
چه لطف خوب توشیرین دهد جواب انگور

---

۱ ـ به نقل از کتاب اخبار سلاجقهٔ روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور ص (۲۱-۲۲).

به زعم سرکهٔ زاهد که خانقه‌دار است
به دوستکامی رویت خورد شراب انگور
تو آفتاب سپهر وزارتی و ندید
به جز به سایهٔ تو التجا صواب انگور
به بندگیت کمر بندد ار تواند دید
گشوده پیش نقیب درت نقاب انگور
بسا که هدیه فرستد به رسم خدمت تو
به آسمان ز دعاهای مستجاب انگور.[1]

این اشعاررا جلال‌الدین ورکانی که در شهر آماسیه به شغل قضاوت اشتغال داشت باهمراه چندبار انگوزازآنجا برای صاحب دیوان‌فرستاد شمس‌الدین‌محمد اصفهانی نیز درهمان وزن جوابیه‌ای سروده که ابیات زیر از آن جمله میباشد:

کشید رایت دولت بدین‌دیار انگور — فکند سایهٔ همت همای‌وار انگور
نمود طلعت زیبا چو خوشهٔ پروین — به طالعی که‌کند زهره اختیار انگور
بدان امیدکه‌لطفت فرستدش به‌رهی — سپیدگرد، دو دیده در انتظار انگور
ز رنج راه چو پرسیدمش شکایتها — زدهرکرد وزتو شکر بی‌شمار انگور
ازآن‌جهت‌که‌چوحلاج‌رفت برسردار — سرآمده‌است‌دراین‌عهدپایدار انگور
رضیع‌طبع‌توگر نیست‌جمله‌تن پستان — چراشدست‌چوطفلان‌شیرخوار انگور
مسیح‌وار سزدگر زند دم احیا — ازآنکه‌هست به‌قول‌تواستوار انگور
میان زهد ورهی صوفیانه‌گردی بود — به‌لطف‌سعی توبرداشت آن‌غبار انگور[2]

شمس‌الدین محمد صاحب دیوان در عصر علاءالدین کیقباد و غیاث‌الدین کیخسرو وعزالدین کیکاووس شغلها ومقامهای مهمی از قبیل طغراو نیابت ووزارت داشت ودرپایان‌کار ازوزارت‌برکنار شد ودرسال ۵۴۷ در زندان‌کشته شد.[3]

---

۱ ـ به نقل‌ازاخبار سلاجقهٔروم تألیف دکترمحمد جواد مشکور صفحه (۲۲ ـ۲۳).
۲ و ۳ ـ ازکتاب اخبارسلاجقهٔ روم تألیف دکترمحمد جواد مشکورص(۲۳).

شاهنامهٔ ابن‌بی‌بی :

ابن‌بی‌بی طبع شعر نیز داشته وشاهنامه‌ای سروده است که از آن جمله اشعاری دررثای علاءالدین کیقباد می‌باشد بدین قرار :

زروز وفات الـغ کیقباد | نیاورد کس خرمی را به یاد
همه کارها رفت در بدتری | رعیت بر افتاد و هم لشگری
همه‌خوشدلی رفت سوی عدم | چو از تخت برداشت‌خسرو قدم
همه رونق ملک بر بـاد شد | دل دشمنان زآن قبل شاد شد
کرام طراز و ملوک حجـاز | فتادند زین ماتم اندر گـداز
بماندست غمناک روح الامین | همی‌خواند از آسمان بر زمین

وسپس وی آخرین مدحش را در مورد غیاث‌الـدین کیخسرو بن قلج ارسلان سروده‌که درآن روزگار وی طفل‌مکتبی بوده وبه‌آموختن الفبا اشتغال داشته‌است چنانکه خود گوید :

اگر چه بدادش جهان کردگار | اتابک خرد طالع آموزگار
نخستین که استاد یزدان پرست | حروف تهجی بدادش به دست
زهی تازه نوبـاوهٔ خسروی | که می‌تابد از وی شکوه گوی
که از دیدن حرفهـای هجا | چنان کـرده دولت بـدوالتجا
که بنمودش از بهر شاهنشهی | زهر حرف صد آیت فرهی
همیشه جهاندار و پیروز باد | همه وقت او جشن نوروز باد .[1]

همچنین ابن‌بی‌بی درشاهنامه‌خود اشعاری درمدح خواجه شمس‌الدین‌محمد جوینی آورده است که قسمتی ازابیات آن دراینجا نقل می‌شود :

سپاه مغل همچو شیر دمـان | فتادنـد در لشکر شامیان
برادر شده بـا مغول رومیان | برای مصالح ببسته میان
در ایام سلطان دین کیقباد | چنان ایمنی کس نمی‌داد یاد

---

۱ ـ صفحهٔ (۲۴) اخبار سلاجقهٔ روم تألیف دکترمحمد جواد مشکور.

که در عهد تو قو و پروانه بود
کسی را به غم هیچ پروا نبود

ترا اعظم ایلخان آباقا
که صد قرن بادش به عالم بقا

سپهر برین بنده فرمان او
قضا و قدر تحت پیمان او

هر آنکس که برتاخت روی ازدرش
چو زلف بتان شد بریده سرش

چو تدبیر صاحب به پایان رسید
زناگاه پروانه آمد پدید

نشست از بر تخت سلطان روم
زند بیرور آی بدو بخت شوم

چوکرد او چنین اهل روم وعرب
نهادند نامش شه بی ادب

که این ترک ترك ادب کرده را
دهد داور عدل یزدان سزا

چنین گفت دستور کون و مکان
الغ شمس دین صاحب کامران

یکی بحر مواج از دانش است
ز رایش زمانه پر از رامش است

دو برهان بر این هست قایم یقین
کند بنده معروض رأی متین

نخستین که با ایلخان کینه بست
همیشه بر آن کینه در زین نشست

دوم آنکه بر تخت سلجوقیان
غلامی رودکی پسندد جهان

سلاطین سلجوق شاهان بدند
به نیکی جهان را نگهبان بدند

امید است کاین خاندان قدیم
بود در پناه خدیو کریم

الغ شمس دین لطف یزدان پاك
کزو ماند جان ستم دردناك

دو چشم جهان بینش پرنور باد
قصور معالیش معمور باد.[1]

قانعی طوسی :

ملك‌الشعراء بهاءالدین احمدبن محمود مشهور به‌قانعی طوسی از قرن هفتم هجری است‌که در حملهٔ مغول از خراسان‌گریخته به‌هندوستان و عدن و مکه و مدینه و بغداد سفرکرده و عاقبت به‌کشور آسیای صغیر افتاده است ؛ وی درقونیه جزو مقربین دربار سلطان علاءالدین کیقباد بوده و به لقب ملك‌الشعرایی مفتخر گردیده است ، و پس از فوت علاءالدین در دربار غیاث‌الدین‌کیخسرو و عزالدین کیکاووس نیز این سمت را داشته است.

۱ـ به‌نقل ازکتاب اخبار سلاجقه روم تألیف دکترمحمد جواد مشکور ص(۲۴ـ۲۵)

قانعی قصیده نیکو میگفت و سرگذشت دوران سلاجقه را به‌بحر متقارب سروده و سلجوقنامه نام نهاده است‌که‌گویا درسی مجلد و قریب سیصد هزار بیت بوده است .

علاوه براین قانعی کلیله ودمنهٔ بهرامشاهی‌رانیز به‌نظم‌کشیده‌است وهمچنین در رثای مولوی صاحب کتاب مثنوی قصیده‌ای سروده است و بعد کاووس پادشاه سلجوقی را در شاهنامهٔ خود مدح‌گفته وآن را به‌اندازه یك‌بار شتر خوانده است و اینك از جملهٔ‌آن ابیات .

جهانــدار کاووس فــریــاد رس — که مدحش مرا کرد مشکین نفس
شنیدست رنجی‌کـه من بــرده‌ام — در آن نــام شاهان بر آورده‌ام
همانا بــود یك شتر وار بــار — کـه من نظم کـردم بـه‌کم روزگار
ز هرکس‌که اصلش بود ز آب وگل — بـه سلجـوقنـامه نباشم خجـل
که در نظم آن کرده‌ام درفشان — نگفتم سخن مثل آن بی‌نشان
اگر در جهـان نیست گفتـار من — بـرکس جز این یك مجلد سخن
ز تألیف آن روزگـاری گذشت — بـه‌گـرد کلیله که یارست گشت
به من زنده شد نام شاهان داد — جهــانـدار کــیـخسرو کیقباد
کنون از کلیله شوم شادمـان — بـه اقبـال سلطان روشن روان

و در پایان چنین‌گوید :

زمـان و زمین بندهٔ شاه بـاد — همیشه به کام نکو خواه بـاد
بدو باد آبـادی بوم و بـر — فزو دست حکمت قضا و قدر .[1]

قانعی طوسی از مریدان مولانا جلال‌الدین محمد بلخی بود وچنانکه‌گذشت در مرگ او مرثیه‌گفته است.

نظام‌الدین احمد ارزنجانی :

از جمله شاعـران معاصر ابن‌بی‌بی که در کتاب خود از او یادکرده است نظام‌الدین احمد ارزنجانی‌می‌باشدکه از دانشمندان و نویسندگان و شاعران عصر

۱ــ به‌نقل ازکتاب اخبار سلاجقهٔ روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور ص (۲۶)

عزالدین کیکاوس و علاءالدین کیقباد به‌شمار میرود وی نیز گویا شاهنامه‌ای داشته و در آن از سبك فردوسی تقلید کرده است، و شاید شاهنامهٔ او همان فتحنامه باشد که در مورد پیروزی علاءالدین کیقباد در جنگ با جلال‌الدین خوارزمشاه گفته است استاد محترم آقای دکتر مشکور در اخبار سلاجقهٔ روم از قول ابن‌بی‌بی او را چنین توصیف میکند:

ملك‌السادة ولی‌الافضال والسیادة السرحة‌الطاهرة و زهرة‌الدوحة‌الزاهرة مالك البر البراعة والعبارة نظام‌الدین احمدامیر عارض معروف به‌پسر محمودوزیر که بعد از سلطان ممالك‌کلام فردوسی طوسی رقاه‌الله مراقی‌الجنان و لقاه مراضی الغفران تلفیق قوافی مثنوی پهلوی را مبدع‌تر و ملفق‌تر ازاو متصدی نشده ودرج درر دری [را] ماهرتر از او نظامی اتفاق نیفتاده» رباعی سؤال و جواب لؤلوی خوشاب از نتائج طبع سلیم و قریحهٔ مستقیم او تا برنقاء لطاف طبع و ملاء ظرف بدآن اعتقاد ازدیاد یابد اثبات افتاد.

محمدبن علی‌بن سلیمان‌الراوندی صاحب کتاب راحة‌الصدور و آیة‌السرور نیز از علما وفضلای دربار سلاجقه بود، ودر چندین قسمت ازکتاب‌خود غیاث‌الدین کیخسروبن قلج ارسلان را مدح و ثنا گفته و عدل و داد وفضل و کمال و بذل وبخشش وی را ستوده است، که در مدح و توصیف‌کیخسروبن قلج ارسلان به‌نظم کشیده است.

ازجمله قصایدی‌که منصف‌کتاب راحة‌الصدور در مدح‌کیخسروبن قلج‌ارسلان گفته قصیده‌ای به‌مطلع ذیل است:

تا بود دور جهان کیخسرو با داد باد
پادشاه انس و جان کیخسرو با داد باد
سرورگیتی غیاث‌الدین و دولت شهریار
ملك‌گیر و کام ران کیخسرو باداد باد
بازگیر از دشمنان و تاج‌بخش دوستان
در جهان تا جاودان کیخسرو باداد باد

عدل فرما ، داد ده ،کشورگشای ، اقلیم بخش
بر رعیت مهربان کیخسرو باداد باد
در ممالکهای هفت اقلیم و بر شاهان عصر
سرور و صاحب قران کیخسرو با داد باد
ملك هفت اقلیم بستد تاج و تخت آمد به کف
شاد و برخوردار از آن کیخسرو با داد باد
تخت اقبالش به روم وخطبهٔ مدحش به چین
بر ممالك قهرمان کیخسرو با داد باد
هر کجا شاهی است تافغفور و خاقان شاه چین
از همه رشوت ستان کیخسرو با داد باد
تا زمین باشد فلك گردد شب و روز آورد
در زمان فرمان روان کیخسرو با داد باد
باغ عالم را کز انواع ریاحین گلشن است
میوه چین ز آن گلستان کیخسرو با داد باد
تا طبایع را اثر باشد بود منحوس و سعد
با سعادت همعنان کیخسرو با داد باد
بی‌غم از اطراف عالم شادمان بر تخت و ملك
از حوادث در امان کیخسرو با داد باد
پادشاه روم و روس و ترك و چین و مصر و شام
تا حد هندوستان کیخسرو با داد باد
ملکت از دشمن به تیغ استان و آنگاهی به کلك
بخش کن بر دوستان کیخسرو با داد باد
هفت چرخ و کوکبش با گوی خاك و جوهرش
امرده بر این و آن کیخسرو با داد باد

خلق را تا جاودان وخویشتن بر تخت ملك
غم زدای و شادمان کیخسرو با داد باد

اعور دجال ظاهر شد در این طوفان غم
مهدی آخر زمان کیخسرو با داد باد

بیشهٔ رزم عدورا روز هیجا شیروار
او فتاده در میان کیخسرو با داد باد

شهریاری کآستانش را بوند از منقبت
سر نهاده گردنان کیخسرو با داد باد

پیش هرشاهی وازهرعهد و قولی تا ابد
سرخ رو چون ارغوان کیخسرو با داد باد

شهریار وکامران فرمان ده وسلطان نشان
در زمین وآسمان کیخسرو با داد باد

شد عقیم این آشیان سلطنت بازای خدای
فرخ اقبال آشیان کیخسرو باداد باد

در هزیمت های دشمن از پس او روز رزم
همچو اژدرها دمان کیخسرو باداد باد

با دبستان جهان ز انصاف شه آباد و پس
با طرب در بوستان کیخسرو با داد باد

ما دحانش را کز اطراف ممالك می رسند
مایه بخش بحروکان کیخسرو با داد باد

وین رهی راکز دوماهه راه مداح آمدست
برسر او زرفشان کیخسرو با داد باد

هرشکستی کاین ضعیف ازجوردونان برد دید
جبر آنرا در ضمان کیخسرو با داد باد

مرحبا گو، جای ده، انعام‌کن بر این ضعیف
سیم بخش و میزبان کیخسرو با داد باد
یاویش دنیا بدادی همچنین اندر بهشت
همنشین با حوریان کیخسرو با داد باد.[۱]

ونیز درقصیدهٔ دیگر راوندی بر بذل وبخشش کیخسرو اشاره کرده چنین گوید:

گر کسی فیض جان همی بخشد　　شاه گیتی ستان همی بخشد
پادشاه جهان غیاث‌الدین　　که روان را روان همی بخشد

تا اینکه گوید:

دست جودش نگر که از سر فضل　　زر به راوندیان همی بخشد... الی آخر.

شرف‌الدین ابوالفضل حبیش بن (حملین) ابراهیم بن محمد التفلیسی نیز از علمای مشهور دربار سلاجقهٔ آسیای صغیر بوده در زمان سلطنت قلج ارسلان بن مسعود (۵۸۸ - ۵۵۱) میزیسته است، این دانشمند تصانیف وتألیفات زیادی از خود به یادگار گذاشته است، که ازجملهٔ آنها کتاب کامل‌التعبیر را به درخواست قلج ارسلان به‌رشتهٔ تحریر کشیده است، وکتابهای دیگر نیز مانند: قانون‌الادب وغیره به فارسی وعربی نوشته است، ولی کتابهای فارسی او مخصوصاً کتاب کامل‌التعبیر از لحاظ سبک نثر نویسی واستعمال لغات مصطلح ایران قدیم حائز اهمیت میباشد.[۲]

دانشمندان وادبا وشعرای بیشماری دراین دربارها مورد تفقد واحترام شاهان سلجوقی آسیای صغیر واقع شده درعلوم مختلف آثار گرانبهائی به فارسی و عربی به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند، که شرح حال همگی آنها ازگنجایش این کتاب خارج است از آن جمله‌اند محی‌الدین عربی صاحب کتاب فصوص‌الحکم وصدرالدین قونوی که از بزرگان علماء تصوف وشاگردان محی‌الدین عربی بوده درقونیه شغل مدرسی داشت. و

۱ـ برای کسب اطلاع بیشتر ازمدایح منظوم ومنثور مصنف درحق کیخسرو بن قلج ارسلان به کتاب راحة‌الصدور راوندی مراجعه کنید.

۲ـ مجموعهٔ ترکیات اونیورسیتهٔ استانبول (صفحه۷ـ سال ۱۹۴۶) وفرهنگ ایران‌زمین جلد ۴ سال۶ وقلموس‌الاعلام ترکی جلد سوم (صفحه ۱۹۲۷).

طلاب علوم مختلف آن عصر ازمحضرش استفاده میکردند ، وکریم آقسرایی صاحب کتاب مسامرةالاخبار، وقطب‌الدین شیرازی که یکچند قاضی سیواس بود، ومعین‌الدین پروانه به‌او اعتقاد داشت ، وسعیدالدین فرغانی، وبدیع انکوریه‌ای، وحکیم محمود انکوریه‌ای ، ومحیوئی انکوریه‌ای، وغیرهم که از علماء و شعرای مشهور آن دربار بودند مورد تکریم واحترام سلاطین سلجوقی آسیای صغیر قرارگرفته‌اند، وکتابهائی در نظم ونثر فارسی ازخود باقی گذاشته‌اند ، که درنوبهٔ خود اهمیت خاصی دارند. [1]

درخاتمهٔ این بحث لازم است ، شمه‌ای نیز ازسلطان ولد فرزند و جانشین روحانی مولانا جلال‌الدین محمدکه ازشعرا و عرفای مشهور دربارسلاجقهٔ آسیای صغیرمحسوب میشود،گفته شود ، اسم اصلی اوبهاءالدین محمدمعروف به‌سلطان‌ولد پسرمولانا جلال‌الدین‌محمد پسرسلطان العلماء بهاءالدین محمدولد پسرحسین‌پسر احمد خطیبی بلخی میباشد ، وولادت اودرسال (۶۲۳ ووفاتش در۷۱۲) هجری‌اتفاق افتاده است ، اودرموقع وفات پدرش پنجاه ساله بود، درنظم ونثر ازخود به لفظ ولد یاد میکند ، سلطان ولد به امر پدرش با خانوادهٔ شیخ صلاح‌الدین زرکوب قونوی وصلت‌کرده و دختر او فاطمه خاتون را به‌زنی گرفت ، به گفتهٔ استاد محترم آقای جلال همائی درمقدمهٔ ولدنامه «سلطان ولد مردی تحصیل کرده بوده و از کلمات ومعارف صوفیه‌که سراپای این مثنوی مبتنی بر آن است به‌خوبی آگاه بود،

۱ـ مجموعهٔ ترکی دانشگاه استانبول (صفحهٔ ۱۰۸ـ۱۱۳) و تاریخ ادبیات ادوارد براون‌جلد اول (صفحهٔ۷۲) واینك اشعارچند ازشعرای‌فوق برای‌نمونه در اینجا ذکرمیشود،

بدیـع انکوریـه‌ای دررگ زن

از آهـن پولاد بت عشـوه پرست — آمـد بر من نیشتری اندر دست
بسکرفته رگم تمام کز غمزهٔ او — صد چشمهٔ خون ازرگ‌جانم برجست

محیوئی انکوریه‌ای درحق ملك محی‌الدین گوید:

دی صبح چـوغرم تو سوی دکان شد — تا رفته زهیبت تودد بی‌جـان شد
خورشید‌که نمازشام آمدنت (دید؟) — ترسید که صید تو شود پنهان شد

حکیم محمـود انکوریـه‌ای گـوید . در نعلبند

گرسینهٔ تو همیشه بر سینهٔ ماست — رخسار چو خورشید تو آیینهٔ ماست
در صنعـت تو زخم بود بر سندان — سندان دل تست وزخم برسینهٔ ماست

ودانشهای موروثی ازپدرویاران وی بسیار داشت، سه زبان فارسی وعربی و ترکی را میدانست ، اما زبان ترکی راکه در دیارقونیه فراگرفته بود . به‌خوبی فارسی و عربی که نخستین زبان پدر و مادری و آن دیگر زبان تحصیلی وی شمرده میشد، نمیدانست، چنانکه خود دراین مثنوی پس‌ازآنکه ابیاتی ترکی وفارسی بهم آمیخته وترك جوش آورده است، بدین اشارت میکند، [1]

بگذر ازگفت ترکی و رومی — که از این اصطلاح محرومی

گوی از پارسی و از تازی — که‌دراین هردوخوش همی تازی.[2]

او بعدازمرگ پدر چلبی حسام‌الدین را که در زمان مولانا جلال‌الدین محمد خلیفه بود درهمان سمت ابقاءکرد، وتا حسام‌الدین درحال حیات بود، شیخی را نپذیرفت، وبه‌جای پدرنه‌نشست ، ولی بعداز رحلت حسام‌الدین به‌خواهش مردم و سلطان وقت به‌جای مولانا نشست، وآداب ورسوم تازه نهاد.[3] اوبرسر تربت پدرمدت هفت سال اسرارمعارف ومواعظ میگفت ، وخلفا ازجانب خود به‌بلاد دور و نزدیك

۱ـ مقدمهٔ ولدنامه صفحهٔ(۱۱)

۲ـ (صفحهٔ۳۹۴) ولدنامه

۳ـ خلق جمع آمدند پیروجوان — همه شافع شدند لابه‌کنان
کای ولدجای والد آن تو بود — ز آنکه پیوسته مهربان تو بود
کردیش با حسام دین ایثار — ز آنکه بد پیش والدت مختار
چونکه رفت او بهانه‌ایت نماند — حق تعالی چو این قضا را راند
بعد از او کن قبول شیخی را — خلق را شو امام و راهنما
سر این قوم شو که بی سرور — هیچ کاری نیاید از لشکر
اهل گردون همه مرید تواند — همه در آرزوی دید تواند
همهٔ حیران فکر و رای تواند — همه بنهاده سر به‌پای تواند
همچنین این سخن دراز کشید — کرد ازایشان ولد قبول و شنید
برسر تخت رفت بی‌پائی — در جهانی که نیستش جائی
گشت غواص در چنان دریا — بدر آورد تحفه گوهرها
بر مریدان نثار کرد آنرا — زندگی داد جان و ایمان را
خلق حیران شدند و گفتند این — که زهی قطب پادشاه گزین
گشت راه نهان از او پیدا — جاهلان را همی کند دانا
←

روانه میساخت، واکثر مردم روم وسایر بلادبه آئین اوگرویدند، وی درمدت سی سال دورهٔ خلافتش برای سلسلهٔ مولویه تشکیلات مرتبی داد، که هنوزهم میان آنان باقی است، بطوریکه از کتاب ولدنامه مستفاد میشود، بعد از وفات چلبی حسام‌الدین چنانکه ذکرش گذشت، درسال ۶۸۳ خلافت به‌سلطان ولد رسیده است ودرعین‌حال اوازشیخ کریم‌الدین بکتمر که ازسلسلهٔ نه‌گانهٔ مولویه[1] به‌شمارمیرفت وجانشین چلبی حسام‌الدین بود یاد میکند[2].

ادواردبراون درتاریخ ادبیات خود ازسلطان ولد نام میبرد وچنین می‌گوید: اسم اصلی او بهاءِ الدین احمد است، تألیف معروف وی مثنوی است، موسوم به‌رباب نامه، وآن کتابی است، فارسی که محتوی بر۱۵۶ بیت ترکی نیز میباشد»[3]. وگیب درکتاب تاریخ شعرعثمانلی ازاونام‌برده‌گفته است، که اشعار ترکی سلطان ولد قدیمیترین نمونهٔ شعرترکی غربی میباشد، ودرضمن اینکه سلطان ولد را بسیار تعریف وتوصیف میکند، میگوید، اوبرای‌ملت ترك شعررا ایجادکرد، وآن درواقع شاخه‌ای ازشعرفارسی میباشد، که درمدت پنج قرن‌ونیم‌ازآن،مایه‌میگرفته‌است[4].

←

مدت هفت سال گفت اسرار	بر سر تربت پدر بسیار
شرق تا غرب رفت آوازه	چو شد آیین حق ز نو تازه
مشکلاتی که بسته بود گشاد	این چنین تحفه هیچ شیخ نداد
خلق را زنده کرد از نو باز	در دل جمله کاشت صدق و نیاز
پرده از پیش سرها پرداخت	علم عشق بر هوا افراشت
داد بی‌حد عطا مریدان را	پرزانوارکرد هرجان‌را..الی آخر

(صفحات ۱۲۹ تا ۱۳۱ ــ ولدنامه به‌تلخیص)

۱ــ سلسلهٔ نه‌گانهٔ مولویه عبارتند از: ۱. بهاء الدین‌ولد ۲. سیدبرهان‌الدین‌محقق ترمذی ۳، شمس‌الدین تبریزی ۴. مولاجلال‌الدین محمد ۵. شیخ‌صلاح‌الدین زرکوب ۶. چلبی‌حسام‌الدین ۷. شیخ کریم‌الدین‌بکتمر ۸. سلطان ولد ۹. عارف چلبی فریدون. مقدمهٔ ولدنامه (صفحهٔ ۱۱ حاشیهٔ ۱)

۲ــ مقدمهٔ ولدنامه (صفحهٔ ۱۱) کارها وآئین‌های ولد در صفحات ۱۳۰ و۱۵۵و۱۵۶ مثنوی ولدنامه نقل شده است.

۳ــ تاریخ ادبیات ادواردبراون جلداول (صفحه۱۶۹)

۴ــ کتاب گیب تاریج شعرعثمانی (صفحات۱۴ــ۱۶۴)

درخاتمه باید دانست که خاندان مولانا در بلاد آسیای صغیر به نهایت حرمت و عزت می‌زیستند، و مقرب دربار سلاطین وقت بودند، ناشر و مروج اصلی زبان و ادبیات فارسی و اصول تصوف و عرفان همین خاندان مولانا را باید شمرد، که به ترتیب سی تن از این سلسله به مسند خلافت و ارشاد نشسته‌اند که آخرین آنان محمد بهاءالدین (برهان‌الدین) ولد چلبی افندی است، که از این شغل و مقام معزول شد، و با عزل او مسند خلافت این خاندان نیز برچیده شده سلسلهٔشان منقرض گردید.[۱] در نیمهٔ دوم قرن هفتم هجری سلاجقهٔ آسیای صغیر قبول اطاعت از ایلخانان مغول کردند و از آن پس امور این بلاد به حاکمی که از جانب آنان تعیین می‌شد، محول می‌گشت، ولی به مناسبت دوری بلاد روم از مرکز حکمرانی مغول این تسلط چندان دوام و ثباتی نکرد، درسال هفتصد هجری (۱۳۰۰ میلادی) سلاطین سلجوقی آسیای صغیر ضعیف شدند، و مملکت آنان میان سلسله های جوان دیگری که از تجزیهٔ دولت آنان به وجود آمده بود، تقسیم گردید.[۲]

سید برهان‌الدین محقق ترمذی

وی در جوانی به بلخ رفت و مرید مولانا بهاءالدین گردید و زیر نظر او تربیت یافت تا اینکه به مقام قطبیت رسید، یکسال پس از وفات مولانای بزرگ به شهر قونیه آمد و در آنجا بساط ارشاد و یاری خلایق بگسترد و برای نخستین بار به ارشاد مولوی پرداخت و به او گفت تو در شریعت و فتوی به جای پدر نشستی اما علوم باطنی هست که از او به من انتقال یافته است باید از من بیاموزی تا بتوانی جانشین واجد شرط پدر باشی، مولوی بدو ایمان آورد و در راه طریقت از محضرش کسب فیض کرد، مصاحبت مولوی با سید برهان‌الدین سه‌سال طول کشید چنانکه سلطان‌ولد در ولدنامه بدان اشاره کرده است:

---

۱ ـ زندگانی جلال‌الدین محمد از فروزانفر (صفحه ۱۷۸)

۲ ـ طبقات سلاطین اسلام (صفحات ۱۷۵ ـ ۱۷۰-۱۶۷) و بلدان‌الخلافة‌الشرقیه (صفحهٔ ۱۸۵).

بود در خدمتش بهم نه سال   تاکه شد مثل او به‌قال و به‌حال
همسر و سر شدند در معنی   زآنکه یکدل بدند در معنی
ناگهان سید از جهان فنا   کرد رحلت سوی سرای بقا
ماند بی او جلال‌دین تنها   روز و شب‌کرد رو به‌سوی خدا
پنج سال این چنین ریاضت کرد   از سر صدق و سوز و ناله و درد
عمل و درد را چو کرد قرین   رفت همچون ملك به‌چرخ برین
بی عدد شد کرامتش پیدا   پیش هر پیر و نیز هر برنا
ده هزارش مرید بیش شدند   گرچه اول زصدق دور بدند
مفتیان بزرگ و اهل هنر   دیده او را به‌جای پیغمبر
خاص و عامش مرید و بنده شدند   چون نبات از بهار زنده شدند
وعظ گفتی ز جود بر منبر   گرم و گیرا چو وعظ پیغمبر
سر های نهفته را گفتی   هر زمان صد هزار در سفتی
صیت خوبش گرفت عالم را   کرد زنده روان آدم را
گشت اسرار از او چنان مکشوف   هر مریدش گذشت از معروف
در چنین دعوت و به‌حق مشغول   عاشقان‌را مراد از او به‌حصول[1]

---

۱ ولدنامه سلطان ولد

فصل چهارم

وضع سیاسی و اجتماعی و آداب و رسوم دربار عثمانی

قبلاً گفتیم که در سال هفتصد هجری حکومت سلاطین سلجوقی آسیای صغیر به تدریج رو به ضعف نهاده ممالك پهناور آنان بعداز انقراض این سلسله بین سلسله‌های جوان دیگری که از تجزیهٔ آسیای صغیر به ظهور رسیده بودند، تقسیم شد، از آن جمله سلاطین آل عثمان بودند، که دریك قسمت از ولایت فیریژیا حکومت مـی‌راندند، مؤسس اصلی این سلسله ارطغرل بود، چون بنیان شاهنشاهی سلاجقهٔ آسیای صغیر ازهم پاشیده شد، ارطغرل نیز در قسمتی از این قلمرو حکومت راند، و پس ازمرگ او عثمان که جانشین او شده بود، در سلطنت آن ممالك خودمختار گشت، ودستور داد نامش را درخطبه‌ها بخوانند، بعدازعثمان پسرش ارخان جانشین وی شد، وبه ترتیب سی وپنج تن از این سلسله در دربار سلاجقهٔ آسیای صغیر حکومت مستقل وموروثی عثمان را در دست داشتند.[1]

در این موقع امیر تیمور دامنهٔ فتوحات خـود را وسعت داده پس از تصرف گرجستان و ارمنستان و کردستان از قسمت مغرب با مملکت عثمانی همسایه شده بود. دراین هنگام سلطنت آسیای صغیر را با یزیدخان اول از سلاطین عثمـانی عهده‌دار بود، پیشرفت فتوحات دامنه‌دار ترکان عثمانی به‌واسطهٔ هجوم ناگهانی امیر

---

۱ ـ طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی لینپول (ترجمهٔ مرحوم عباس اقبال) تهران ۱۳۱۲ (صفحهٔ ۱۷۰ ـ ۱۶۷)

تیمور به‌تعویق افتاد، و درسال (۸۰۴ هجری ۱۴۰۲ میلادی) امیر تیمور به‌جنگ سلطان عثمانی بایزیدخان‌اول اقدام‌کرد، تااینکه درسال۱۴۰۲میلادی جنگ‌سختی درآنقره به‌وقوع پیوست، وترکان‌عثمانی شکست‌خورده سلطان ایلدرم بایزیدعثمانی هم‌اسیر گردید. این ضربت مهلک‌که ترکان‌آن‌را (تیمور محاربه‌سی) یعنی جنگ تیمور می‌نامند، و در تاریخ بیستم ژوئیه ۱۴۰۲ میلادی(۱۸ ذیحجهٔ ۸۰۴هـ)صورت گرفت، مدت قلیلی پیشرفت نیروی عثمانی را متوقف ساخت، دراین جنگ پسران بایزید سلیمان و محمدوعیسی فرارکردند،که‌بالاخره سلیمان و عیسی کنار رفتند، و سلطنت عثمانی به محمد واگذار شد.[۱]

البته باید دانست،که در طول‌این مدت‌که تیمور با سلطان بایزید علم‌مخالفت برافراشته بود، نامه‌ها و مکاتباتی میان آنان و سایر سلاطین وحکام ردوبدل‌می‌شده است،که در مجموعهٔ مراسلات فریدون‌بیک منشی‌جمع‌آوری‌شده است. [۲] ازجملهٔ این نامه‌ها نامه‌ای است،که امیر تیمور به‌سلطان بایزید به‌فارسی و بدون تاریخ نوشته، درآن اختلاف میان سلاطین اسلام را زشت شمرده تقاضای جواب سریع و مسالمت‌آمیزکرده است. سلطان‌بایزید هم جواب نامهٔ فوق را به‌فارسی و بدون تاریخ مسترد داشته، از دلیری ترکان یادکرده، مسلح‌شدن به‌اسلحهٔ خدعه‌و نیرنگ را قبیح دانسته است.[۳]

بدین‌ترتیب مکاتبات فارسی بیشتری میان امیرتیمورو سلطان بایزیدردوبدل شده است،که بعضی مؤدبانه و برخی تهدیدآمیز می‌باشد، و درضمن سلطان‌عثمانی

---

۱ ـ ترجمهٔ تاریخ ترکیه از سعید نفیسی (صفحهٔ ۴۹)

۲ ـ آن مجموعه در استانبول در دوجلد چاپ شده است و مؤلف‌آن احمد فریدون ملقب به‌توقیعی در اواسط قرن دهم هجری مطابق قرن شانزدهم میلادی زندگانی‌می‌کرده است. او منشآت را در سال ۹۸۲ هـ ر ۱۵۸۴م به‌رشتهٔ تالیف‌کشیده است، مجلد اول‌کتاب منشآت شامل نوشتجات دولتی رسمی است وبالغ‌بر ۶۲۶ صفحه است وازآن‌جمله‌ازصفحات ۱۱۸ تا ۱۴۰ نامه‌هائی است‌که میان تیمور و سلاطین عثمانی یا شاهرخ پسرتیمورو‌غیرهم مبادله شده است. تاریخ ادبیات ادوارد براون (صفحهٔ ۲۳۶) جلد دوم.

۳ ـ (صفحات ۱۲۶ ـ ۱۲۷) منشآت فریدون‌بیک.

دریکی از نامه‌های خودکه به‌تیمور نوشته از تسلیم کردن سلطان احمد جلایر و قرایوسف امتناع‌کرده آنرا خلاف سنت مهمان نوازی آل عثمان دانسته است. شاه منصور برادرزادهٔ شاه شجاع مظفری حاکم شیراز وسلطان احمد جلایر بغدادی و قرایوسف‌نیز باسلطان بایزید مکاتباتی داشته‌اند، که هریك درنوبهٔ خوداز نظر تاریخی وسبك انشاء حائز اهمیت میباشد.

میان شاهرخ پسر امیر تیمور وسلطان محمد اول نیزمراسلاتی رد و بدل شده است، که حوادث ووقایع آن عصر و روابط میان این پادشاهان را معلوم میدارد، چنانکه نامهٔ شاهرخ به سلطان محمد با عبارت خشونت آمیز و الفاظ موهن انشاء شده وازسلطان عثمانی تقاضاکرده است، که از پناه دادن به‌قرایوسف امتناع ورزد، ازطرف دیگرسلطان محمدعثمانی به‌طریق مسالمت‌آمیز وبا نهایت ادب و تواضع به‌اوجواب داده اورا به‌یك رشته‌القاب بلند مخاطب ساخته از قتل برادران خویش معذرت‌طلبیده‌است، اینك عین این دونامه برای نمونه درذیل صفحه نقل‌میشود[1] :

۱ــ «نامهٔ شاهرخ به‌سلطان محمد»

« بجناب سلطان الاعظم مولی‌الملوك بین‌الامم قاتل‌الکفرة وقامع‌الفجرة المجاهد فی‌سبیل‌الله‌الملك الاحدنظام‌الملك والدین سلطان محمدایده‌الله بادامه باحسان پادشاهانه فائز گشته بداندکه بمسامع علیه چنان رسیدکه سلیمان‌بك وموسی‌بك وعیسی‌بك بااودرمقام شقاق ونزاع بوده‌اند وبرسم تورهٔ عثمانی، هریك را ازغوغای دنیای فانی خلاص کرده‌اند « ذلك تقدیرالعزیزالعلیم» اما این شیوه درمیان برادران جانی برموجب تورهٔ ایلخانی غیرمناسب میشود، چه دولت چند روزه بقائی ندارد، که بجهت‌آن‌ارتکاب چنین احوال کرده‌شود. بیت:

میازار موری که دانه‌کش است   که جان دارد وجان‌شیرین خوش‌است

ایشان اعقل‌اند واحوال همایون ماآنکه بجزغوغای قرا یوسف واولاد او که ظالمان بی‌دین وقاطعان طریق اهل یقین‌اند مدافعهٔ دیگر نیست «این خارهم ازآن گل بر جیب‌جان خلیده است» شایدکه ازسطوت قاهره بآن جوانب عنان پوی گردد و هرگاه بحدود ایشان رسد گرفته بدست بازخواهان ما دررسانند ودراسباب محبت قصوری نگذاشته در اطفاء آتش فتنه‌کوشند ، تا موجب پریشانی احوال رعایا و برایا نگردد . باقی مشافهاترا از دارنده بورندق بهادرتحقیق کنندوبزودی‌اعادت‌نمایندوالسلام والاکرام کتب‌الامرالعالی اعلی‌الله‌شأنه، فی‌اواسط شهرذی‌الحجةالحرام سنه‌ثمان عشروثمانمائه ببلدة خرازم.»

چنانکه قبلا اشاره شد امیر تیمور بعد از این نامه‌های تهدیدآمیز وآمرانه به‌خاك عثمانی حمله‌کرده وتمام مردم آسیای صغیر را به‌خاك وخون کشید وبرای اینکه دولت عثمانی را بیشتر تضعیف کند، امیران مخلوع دورهٔ بایزید را دوباره به‌مناصب خودشان بازگردانید، وخود به‌ایران بازگشت، وعازم حمله به‌چین شده بود، که در نوزدهم فوریهٔ ۱۴۰۵ (۱۷ شعبان ۸۰۷ ه) بدرود حیات گفت، وچون در اثر اختلاف بین پسران بایزید عیسی درجنگی از میان رفت، وسلیمان نیز به‌سبب عیاشی و خوشگذرانی که داشت، درحین فرار در راه قسطنطنیه کشته شد، پسر دیگر بایزید که موسی نام داشت ودر جنگ با تیمور اسیر افتاده بود بعد از مرگ امیر تیمور آزادی

نامهٔ سلطان محمد غازی به‌شاهرخ

«مخلص دولتخواه که، همیشه حلقهٔ موالات در گوش جان داشته وحب‌حب در مزرع دل کاشته، لیلا ونهاراً وسراً وجهاراً دست تضرع ودعا بدرگاه حق جلا وعلا برداشته به‌تمهید قواعد سلطنت وکامرانی وتخلید سعادت وشادمانی عالیحضرت خلافت منقبت، پادشاه فلك بارگاه ملك پناه جمجاه، کسری ایوان منوجهر عنوان، افراسیاب زمان: شهنشاه اقالیم سبعه، برگزیدهٔ آباء تسعه.

شه هفت کشور ممالك ستان جهان کرم شهرخ کامران

ضاعف‌الله قدره وشرح صدره واغرجنده وزاده عمره ونصره مسارعت ومبادرت می‌نماید قرین اجابت وضمین استجابت باد «انه روؤف بالعباد» بعداز تقدیم خدمات ایلخانی معروض رای قرولتای خسروانی گورکانی آنکه دراین ولانامه یرلیغ ختامه، مصحوب ذوالمجدوالمعالی بورندق بهادرخلکانی زید قدره ورزقت سلامته، دربهترین ایام بدین محب مستهام در رسید. چون مشعر بود بصحت‌ذات ملکی‌الصفات، شکرالهی بجای‌آورد. نصایحی که در باب اخوان زمان کرده بودند فرمان بریم لکن ازابتداء تباشیر صبح دولت عثمانیه رحم‌الله‌اسلافهم و ابدا اخلافهم، مشکلات ایام را اکثر یابدست تجربه گشاده و آنرا پیشنهاد خویش ساخته‌اند. و از جمله سلطنت درآنکه اقتضای شرکت نمی‌کند شبهه‌ای نیست و کلام لئالی انتظام صاحب گلستان غفره‌الله‌الملك‌الرحمان که «ده درویش بر گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگبخند» مویداین احوال امن مآل است. علی‌الخصوص که‌اعدای دین ودولت ازاطراف وجوانب‌منتظر اندك‌فرصت‌اند. وثبات وزوال ملك بتدبیر نیست‌بلکه وابستهٔ تقدیر الهی‌است. فااما اگر احکام همجوار مسلمانان عالی‌تبارمی بودند اندوهی دست نمیداد، والعیاذبالله که فرصت بکیفارخاکسار درافتند. معلوم عالی است‌که‌در واقعهٔ‌جدمغفرت پناهم اکثر بلادمفتوحه

یافته یگانه پادشاه متصرفات عثمانی شده بود، اما چون ازخود بیرحمی وستمگری نشان داد، زیردستان او آزرده خاطر شدند، در این موقع محمد به کمك امپراطور مانول که پدرزن سلیمان بود، براوحمله برده درنزدیکی ده چامورلو شکست داد، بدین ترتیب شاهرخ جانشین تیمورو محمد جانشین بایزید شده بود، محمدبه تدریج مخالفین خودرا ازمیان برداشت، وبا امپراطور مانول پیمان اتحاد ودوستی منعقد کرد. وتاآخرعمربه این پیمان باقی بود، شاهزادگان و امرای نصاری را که دست نشانده یا همسایهٔ این دولت بودند، مورد تفقد و ملاطفت قرارداد وی مخصوصاً نسبت به ادبیات وصنایع بیشترعلاقه نشان داد، به ساختن مساجد ومدارس ومؤسسات خیریه اقدام نمود، باشاهرخ پسر تیموروباامرای آق قویونلو وقراقویونلو قراردادهائی بست، و سلطنت موردعلاقهٔ وی تاحدی جبران شکستهای گذشته رانمود، وسلطنت این دوران چندان قابل توجه واهمیت نشد، تا آنکه سلطان مرادخان ثانی بعد از اینکهٔ به برقراری صلح موفق گردید، موقعیت خودرا تحکیم کرد، وتوانست، ممالك عثمانی را ازحملات دشمنان خلاص بخشد، وی درنتیجهٔ فتحی که درجنگ صلیبیون نصیبش شد، ممالك عثمانی را ازطرف شمال آسوده ساخت وازاین تاریخ تامدت دو

←

مثل سلانیك وغیره ازقبضهٔ اسلامیان بیرون رفته.

«ماقصهٔ فتنه را چه گوئیم ایدوست ازغمزهٔ شیوه کار جانانش پرس»

ازآن است که دراین امورسلطنت تفرد را اختیارکرده‌اند، والخیرمااختیارالله واحوال قرایوسف را متحیریم. اگرطلب عذراو ازآن درگاه می‌نمائیم شاید درمعرض قبول نیفتد و اگر درولایت خود راه نمی‌دهیم گفته‌اند«هرکه دست ازجان بشوید هرچه دردل دارد بگوید» وازضرورت بلکه مرتکب انواع فضاحت گردد، وباحکام هم جوار مثل قرامانیان وحمیدیان واسفندیاریان وطور غوذیان وذوالقدریان متفق شده ، باسلاطین مصرنیز در پیوسته از شومی هریك امر غزامعطل ماند. نه‌آنکه شیرمردان روم را از جمعیت شغالان گزندی است. یقین مشغلت بغزاء انسب و اولی از دفع امثال این غوغاست. زیادت چه نویسد والامراعلی.» (صمحات ۱۴۳ و ۱۴۴) منشات فریدون بیگه.

قرن دیگر دورهٔ فتوحات سلاطین آل‌عثمان به‌شمارمیرود[1] .

باید دانست‌که سلاطین عثمانی نیزمانند سلجوقیان به‌پیروی از آداب ورسوم آنان‌که دست نشاندهٔ دربارسلاجقـهٔ آسیای صغیر بودند، درترویج شعروادب فارسی می‌کوشیدند، وعلما ودانشمندان وشعرا را تکریم وتعظیم می‌کردند، وگاهـی خود آنان نیزبه‌فارسی شعرمیگفتند، این آداب ورسوم بعد از انقراض سلاجقه آسیای صغیردرجانشینان آنان یعنی عثمانیان نیزمعمول ومتداول‌گردید ، بطوریکـه تمام سلاطین عثمانی عالم‌پرور وشعردوست بوده شعرا را درگفتن اشعار فارسی تشویق و ترغیب‌می‌کردند، چنانکه‌ایلدرم بایزید عثمانی‌که ذکرش‌گذشت، وتاغلبهٔ‌امیرتیمور دراستانبول سلطنت میکرد. به‌فارسی شعرگفته است واین یك بیت را در تذکره‌ها به‌نام اوضبط‌کرده‌اند :

هردود که بالا رود از سینهٔ چاکم   ابری‌شود وگریه‌کند برسرخاکم (۲)

سلطان محمد دوم معروف به‌فاتح بسیار باهوش وتحصیل‌کرده بود، و بعد از فتح قسطنطنیه درقوانین عثمانی تجدید نظرکرد، وکتابی به‌نام (مجموعهٔ قوانین) تدوین نمود، اوبه‌دانش‌پروری وعدالت موصوف بود. درعصراوشعرائی دردربارش راه یافته به‌گفتن اشعارفارسی‌وترکی‌مبادرت جسته‌اند. بایزید دوم نیزبه‌صنایع وادبیات بسیارعلاقه داشت، وخود نیزشاعری ونویسندگی میدانست، چنانکه اورادرآسیای صغیر به‌لفظ عاقل وحکیم ملقب ساختند، اودرداخل‌کشورخـود به‌ترویج صنایع و ادبیات وخیرات ومبرات همت‌گمـاشت، وبه‌ساختن چندین مسجد ومدرسه وپل و منار اقدام‌کرد،وبه‌کارهای‌عام‌المنفعهٔ بیشتری مبادرت‌ورزید. کرکود پسرمهتربایزید دوم نیزمانند پدرش ازکوچکی ادبیات وصنایع را بیش‌از جنگ دوست میداشت، وشاعری میدانست[3] .

سلطان بایزیددوم درخلال‌سالهای (۱۴۸۱–۱۵۱۲ م) که زمان اوج وترقی

---

۱ ــ ترجمهٔ تاریخ ترکیه ازسعید نفیسی (صفحهٔ ۴۲ ــ ۴۰) و طبقات سلاطین اسلام (صفحهٔ ۱۷۰)

۲ ــ قاموس‌الاعلام ترکی وتذکرهٔ مجمع‌الفصحاء دولتشاه (صفحهٔ۸)

۳ ــ تاریخ حبیب‌السیر (صفحهٔ ۵۴۴) وتاریخ ترکیه (صفحهٔ ۹۰ ــ ۸۴) .

شاه اسماعیل صفوی محسوب میشود، تحف وهدایائی بوسیلهٔ هیأتی بدربار ایران فرستاد، وفتوحات شاه اسماعیل را درفارس وعراق تبریك گفت[1].

همچنین در طول مدت سلطنت سلطان بایزیددوم مکاتباتی فیمابین حکام و پادشاهان همسایه ردوبدل گردیده است، که درمجموعهٔ منشآت فریدون بیك گردآوری شده است.

از جملهٔ این مراسلات نامه‌ای است، که از طرف یعقوب پادشاه آق‌قویونلو به‌سلطان بایزید نوشته شده سلطان بایزید دوم به‌زبان فارسی به‌مراسلهٔ مزبور پاسخ داده است. همچنین شاه اسماعیل صفوی نیز به‌سلطان بایزید نامه نوشته وتقاضا کرده است که مریدان وی راکه ازآسیای صغیر به‌اردبیل برای زیارت او مسافرت میکنند، مانع نگردد، بایزید نیز به‌فارسی به‌نامهٔ اوجواب داده وگفته است که مقصود ومنظوراین مریدان ازاین مسافرت انجام دادن مراسم مذهبی نیست، بلکه بدینوسیله میخواهند ازخدمت نظام شانه‌خالی کنند[2]. بعد از فوت بایزید پسر کوچکترش سلیم تمامی مدعیان سلطنت ورقبای خودرا ازبین برده صاحب تاج و تخت دربارعثمانی گردید. سلیم بسیارباهوش و باسواد بود، وطبع شعرعالی داشت، چنانکه به‌زبانهای سه‌گانهٔ فارسی وعربی وترکی شعر میسرود، اوسلطانی عادل و کامل بود، وبروزیرومشیرچندان احتیاجی نداشت، زیرا به‌رأی منیروابتکار خود تمام‌کارها رابه‌خوبی اداره میکرد. سلطان سلیم به‌زندگی مردم چندان ارزشی قائل نبود، ونزدیکان وحکام وقت را به‌اندك بهانه ازمیان میبرد، در دوران سلطنت این پادشاه جملهٔ «امیدوارم‌وزیرسلطان‌شوی» نفرین متداول آن‌روزبود، اوخلیفهٔ عباسی مصررا مغلوب ومطیع خویش ساخته اشیاءِ مقدس متعلق به‌پیغمبراسلام را تحویل گرفت، وخلافت رابه‌خود اختصاص داد، ازاین‌تاریخ سلاطین آل عثمان خلافت و سلطنت را توأم عهده‌داربوده به‌لقب امیرالمؤمنین ملقب‌گشته‌اند[3].

---

۱ ـ تاریخ ادبیات ادواردبراون جلد چهارم ازآغازعهد صفویه تازمان حاضرترجمهٔ رشید یاسمی (صفحهٔ ۶۱)

۲ـ منشآت فریدون بیگ (صفحهٔ ‎ ‎ ‎ـ۳۴۵)

۳ـ ترجمهٔ مجالس‌النفائس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحهٔ ۳۶۰)

سلطان سلیم مردی لطیفه‌گو ودرویش‌مسلك بود، ومدافع متعصبی ازاصول مذهب تسنن به‌شمارمیرفت، چنانکه دعوتنامه‌ای به‌شاه اسمعیل نوشتهٔ اورا به‌سنی شدن‌که درنظراودین حنیفی بود، تشویق کرد، وشرط نمود که درصورت پذیرفتن این‌دین نواحی متصرفی‌راکه متعلق به‌دولت عثمانی است، تخلیه خواهدکرد.مراسلات فارسی‌بین‌سلطان‌سلیم وشاه‌اسماعیل صفوی رد وبدل شده‌که حائز اهمیت میباشد. سلطان سلیم درنامهٔ دوم خود که به‌شاه‌اسمعیل نوشته شاه‌اسمعیل و خانواده‌اش را به‌مرتد بودن وکفر نسبت میدهد، واورا تشویق به‌توبه میکند.

این‌نامه به‌فارسی وبدون تاریخ نوشته شده است[1]. اسناد مربوط به دوران پادشاهی پرافتخارسلطان‌سلیم عثمانی تقریباً هشتادوچهارصفحه از منشآت فریدون بیك را اشغال میکند. سلطان سلیم نسبت به‌شعرا و فضلا احترامی قائل بود، و در تکریم وتعظیم آنان دریغ نداشت، درروزگارسلطنت‌اوشعرائی از نقاط مختلف‌ایران به‌دربارش روی‌آورده ازاحسان وانعامش برخوردارشدند، چنانکه درجای خود از این شعرابحث‌خواهد شد، شیخ عبدالله شبستری فرزند شیخ محمودشبستری صاحب مثنوی‌گلشن‌راز وعارف نامی ازسمرقند به‌خاك عثمانی رفته ازسلطان سلیم نوازش واحسان واکرام دیده است، اومثنوی شمع وپروانه را به‌نام سلطان سلیم سروده است، وعلاوه براین رساله‌ای درقواعدمعما نوشته به‌نام سلطان سلیم تدوین کرده‌است، که امثلهٔ قواعد معما همه به‌نام سلطان سلیم بیرون میآید[2].

سلطان سلیم دستورداد هرروزسی آقچهٔ[3] عثمانی علوفهٔ او را تعیین کردند. و درهردو یا سه‌ماه پنج هزار آقچه انعام اومیفرمود، همچنین مولا ناشمس‌الدین بردعی‌که به‌ملازاده وبردعی‌زاده معروف است، ازجانب سلطان سلیم اعزازواکرام بسیاردید، چنانکه اورااستاد غلامان خاص‌مقرب خودگردانید، ودرمقابل قصیده‌ای

۱ـ (صفحهٔ ۳۰۹ـ۳۴۵) منشآت فریدون‌بیگ

۲ـ ترجمهٔ مجالس‌النفائس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحهٔ ۳۶۰) وطبقات سلاطین اسلام جلد اول (صفحهٔ ۱۷۱)

۳ـ آقچه پول خردرا گویند.

که ساخته بود سیصد اشرفی جایزه داد، و یك طاقه پوستین سمور بخشید، و هشتاد آقچهٔ عثمانی علوفهٔ روزانهٔ او مقرر داشت. خواجهٔ اصفهانی نیز که سنی متعصبی بود، دردربار او راه یافته در تهنیت سلطان سلیم بعد از وقعهٔ چالدران قصیدهٔ فارسی ساخت و او را به فتوحات و حمله به ایران تشویق و ترغیب کرد.[1] دوران سلطنت این پادشاه فضل دوست و شاعر پرور هشت سال و هشت ماه و هشت روز بوده در سال ۹۲۶ ه و ۱۵۲۰م وفات یافته است، در جامع شریف که به نام خود او منسوب است، مدفون میباشد[2].

بعد از سلیم این دربار بدست پسر رشیدش سلطان سلیمان قانونی (خان اول) افتاد. سلطان سلیمان سلطان قانونگذاری بود، و توجه خودرا بیشتر به تشکیل دولت و طرز حکومت و سازمان دادگستری و مذهب معطوف داشت، عثمانیان او را در نتیجهٔ دادگری قانونی لقب داده‌اند. او نیز مانند اجداد خود از شعرا

۱ـ اشعارذیل ازقصیدهٔ فارسی خواجهٔ اصفهانی برای نمونه درج میشود :

الا ای قاصد فرخنده منظر — بیازم بر سوی شاه مظفر
بگو ای پادشاه جمله عالم — توئی امروز در مردی مسلم
اساس دین تو در دنیا نهادی — تو شرع مصطفی برجا نهادی
اگر ملك شریعت مستقیم است — همه از دولت سلطان سلیم است
توئی امروز ز اوصاف شریفه — خدا را و محمد را خلیفه
رواداری که گیرد ملحدوند — دهد دشنام اصحاب محمد
تو او را نشکنی از زور مردی — سرش را تابریده باز گردی
اگر گیرد امانی در سلامت — بگیرم دامنت را در قیامت
بیا از نصر دین کسر صنم کن — به‌تخت روم ملك فارس ضم کن
تو آن دین پرور کشور ستانی — که ذوالقرنین موعود جهانی
الهی سرور ما پیر گردد — چو ذوالقرنین عالمگیر گردد
ز نور عدل او عالم منور — امین آمین بگو تا روزمحشر

«منشآت فریدون بیك (صفحهٔ ۳۶۷)»

۲ـ تاریخ ادبیات ادوارد براون (صفحهٔ ۷۸) مجالس النفائس (صفحهٔ ۳۶۷) تحفهٔ سامی (صفحهٔ ۱۹) وتاریخ ترکیه (۹۲ـ۸۹)

و فضلا پشتیبانی می‌کرد، شیخ عبداله شبستری و امینی که در دربار او می‌زیستند، در مدح او قصاید فارسی و ترکی ساخته‌اند، سلیمان نیز مانند پدرش سلیم به زیور طبع شعر آراسته بود، و محبی تخلص می‌کرد، و به زبان‌های سه‌گانهٔ فارسی و عربی و ترکی شعر می‌گفته است، و این رباعی از اشعار فارسی او برای نمونه در اینجا انتخاب می‌شود:

دیده از آتش دل غرقه در آب است مرا

کار این چشمه زسر چشمه خراب است مرا

چشم بر هم نهم و روی تو بینم به خیال

در شب هجر مگر دیده به خواب است مرا[1]

او در کشور خود بناهای باشکوهی ساخت، که از جملهٔ آنها مسجدی است، که به نام خود او معروف است، و از زیباترین مساجد استانبول به شمار می‌رود، سلیمان قسمت اوقاف را نیز سروصورتی داد، و دورهٔ سلطنت او دورهٔ پرعظمت دولت عثمانی محسوب می‌شود، سلیمان در سال ۹۷۴ هجری درگذشت، و در جامع شریفه به نام (سلیمانیه) مدفون گردید.[2]

بعد از وفات سلیمان قانونی در نتیجهٔ روی کار آمدن جانشینان نالایق و خوشگذران دولت عثمانی روز به روز تضعیف شد، و راه تنزل و انحطاط را پیمود، و چون در امور سلطنت بی‌نظمی روی داد، و آن رونق و جلال دربار عثمانی با سلیمان از آن کشور وداع کرد، حتی می‌توان گفت، که شعر و ادب و شاعر نوازی و عالم‌پروری نیز برای همیشه از آن کشور رخت بربست و امینی چنانکه ذکرش گذشت، در جلوس سلیمان قصیده‌ای ساخته بود، که از هر مصراع آن عدد ۹۲۶ حاصل می‌گردد.[3]

---

۱ ـ تحفهٔ سامی تألیف سام‌میرزا صفوی (صفحهٔ ۱۹).

۲ ـ تاریخ ترکیه ترجمه سعید نفیسی (صفحه ۹۶ ـ ۱۲۲) وقاموس‌الاعلام ترکی.

۳ ـ مطلع قصیدهٔ امینی این‌است:

«بداده نعمان ملکت کلفرانی ... به کاوس عهدو سلیمان ثانی ...» الخ

برای کسب اطلاع از تمام قصیده به فصل سوم از بخش دوم این کتاب مراجعه کنید.

و شاعر ایرانی دیگر به‌نام نیازی به‌یادگار فتح رودس قصیدهٔ ماهرانه نظم کرده بود، که مطلعش چنین است:

در اول جلوسی به‌وی سرفرازی   دوم فتــح اردوس الاای نیــازی

و از مصراع این قصیده تاریخ جلوس سلیمان‌خان قانونی (۹۲۶هـ، ۱۵۲۰م) و از مصراع دومش تاریخ فتح رودس به‌دست می‌آید.[1]

از بیانات فوق چنین مستفاد می‌شود، که زبان و ادب فارسی در زبان و ادب عثمانی تأثیر به‌سزائی کرده است و نویسندگان و شاعران ترک در مقالات و اشعار خودکه از فارسی گرفته‌اند آب و رنگ ترکی داده‌اند، حتی تصوف و عرفان نیز به‌وسیلهٔ ادبیات ایران در آسیای صغیر انتشار یافته است.

چنانکه هر شاعر ترک به‌گفتن اشعار صوفیانه پرداخت، و از سرچشمهٔ بزرگ تصوف و عرفان که مولانا جلال‌الدین محمد بنیان نهاده بود، سیراب گردید.[2]

---

۱ ـ تاریخ ادبیات براون جلدچهارم (صفحهٔ ۸۰)

۲ ـ کتاب تاریخ شعر عثمانی گیب جلد اول (صفحه ۱۲۶)

فصل پنجم :

وضع شعر و ادب فارسی در ایران در قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری)

در قرن پانزدهم میلادی‌که مطابق با قرن نهم هجری است، کشورما به‌سبب منازعات متوالی حکومت‌های مختلف وضع آشفته و درهمی داشت، جنگ‌وجدال امرای‌کوچك مردم را از نعمت امن و آسایش محروم ساخته بود، هجوم تیمور و کشتارهای بیرحمانهٔ او نگرانی و اضطراب خاطر قاطبهٔ مردم این سرزمین را فراهم آورده تقهقر و انحطاط ادبی دورهٔ مغول را تکرار می‌کرد، تا اینکه بعد از وفات تیمورکه در سال ۸۰۷ اتفاق افتاد پسر کوچکش شاهرخ که سلطان عادل و صلح‌جوئی بود در قلمرو حکومت خود آرامش و آسایشی ایجادکرد.[۱]

در دوران سلطنت شاهرخ بازار علم‌ودانش و هنر رونقی به‌سزا یافت ، امرا و شاهزادگان تیموری عموماً دوستدار دانش و هنر بودند، و مراکز علمی و ادبی سمرقند و تبریز و شیراز به‌دست آنان ایجادگردید، ولی باید دانست که مهم‌ترین کانون ادبی این عصر دربار هرات بود، زیرا شاهرخ‌که مقر حکومتش‌درهرات‌بود، با فرزند هنرمند و هنرپرورش بایسنقر به‌جمع و تربیت دانشمندان و شعرا و هنرمندان همت‌گماشتند، و دوران حکومت این شاهزادگان راکه‌قریب‌نیم‌قرن

---

۱ ترجمهٔ طبقات سلاطین اسلام جلد اول صفحهٔ ۲۱۸ و شعر فارسی در عهد شاهرخ تألیف دکتر یارشاطر صفحهٔ ۹۰

طول کشید، می‌توان از ادوار درخشان ادبیات فارسی و هنری به‌شمار آورد.[1] در اینجا بی‌مناسبت نیست که تعدد دربارهای مختلف این عصر راکه خریدار آثار شعرا و ادبا بودند، ذکر کنیم، و به‌قراری که مرحوم ادوارد براون در تاریخ ادبیات خود بدان اشاره کرده‌است، یك سلسله علل و عواملی باعث شده است که در ایام فترت و اغتشاش ادبیات فارسی بیش از سایر مواقع رونق و رواج یافته است[2].

عامل اول آنکه در این دوره امرا و سلسله‌های مختلف زمامدار امور کشور بوده‌اند، و هریك به‌نوبهٔ خود در تشویق و ترغیب شعرا و دانشمندان سعی کرده‌اند، بطوری‌که هرگاه شاعری یا نویسنده‌ای در یك دربار عزت و حرمت نمی‌یافت، به‌دربارهای دیگر پناه می‌آورد، و از پیشرفت و نیل به‌هدف خود مأیوس نمی‌شد.

دوم اینکه دراین عصر باآنکه شاهرخ به‌قسمت اعظم ممالك تیموری تسلط داشت، دربارهای دیگری نیز مانند دربار قراقویونلو و آق‌قویونلو و آل‌جلایر و سلاطین هند و عثمانی پناهگاه شعرا و ادبا بودند.

سوم اینکه در داخلهٔ حکومت تیموری هم دربارهای کوچك و مستقلی دیده می‌شد، که هرکدام جداگانه از شعرا و ادبا حمایت می‌کردند و بعضی اوقات آنان با همدیگر رقابت می‌ورزیدند، دربار خلیل سلطان و الغ‌بیگ را در سمرقند و دربار پسران میرانشاه را در تبریز ودربار اسکندربن عمرشیخ و ابراهیم‌سلطان بن شاهرخ را در شیراز می‌توانیم تقریباً مستقل و مجزا از دربار شاهرخ و بایسنقر در هرات به‌شمار آوریم[3].

در قرن پانزدهم میلادی کتب بسیار در اثر تشویق شاهزادگان تیموری به‌زبان فارسی نوشته شد، و چون خود این شاهزادگان غالباً باسواد و نویسنده وصاحب‌ذوق و شاعر بودند، در ترویج علم و ادب پیشقدم بوده حتی لغت «میرزا» به‌معنی

---

۱ ـ کتاب شعر فارسی در عهد شاهرخ تألیف دکتر یارشاطر صفحهٔ ۹-۸

۲ ـ جلد سوم ترجمهٔ تاریخ ادبیات ادوارد براون صفحهٔ ۱۶۰

۳ ـ شعر فارسی در نیمهٔ اول قرن نهم تألیف دکتر یارشاطر صفحهٔ ۶

باسواد به‌اول اسامی صاحب‌هنران‌و فضلای این دوره افزوده شد،مانندمیرزاشاهرخ و میرزا بایسنقر وغیرهم.[1]

هم‌چنین در این دوره تاریخ‌نویسی و خط و تذهیب و نقاشی و معماری و مینیاتورسازی ترقی پیداکرد ،و کتب تاریخ مانند سبك قرن‌هفتم بـه زبان ساده نوشتـه شد .[2]

خلیل‌سلطان فرزند میرانشاه علاوه‌بر اینکه از شعرا حمایت می‌کرد، خود نیز به‌زبان فارسی و ترکی شعر می‌گفت.[3]

دراین عصر مولانا نظام‌الدین شامی و خواندمیر و عبدالرحمن جامی‌وغیرهم کتاب‌های بی‌شماری‌در نظم و نثرفارسی نوشته، ازخودبه‌یادگارگذاشته‌اند،وبایسنقر پسر شاهرخ‌کتابخانه و مجمع علمی و ادبی دایرکرد، و از خط و تذهیب ونقاشی و شعرحمایت نمود، الغ‌بیگ نیز در شهر سمرقند رصدخانه ساخت، و درترویج ریاضیات و هیأت و نجوم بسیارکوشید.[4]

میرزا عبداللطیف فرزند الغ‌بیگ نیزحامی و مروج شعرا و ادبا بود، وی مردی فاضل و ادب‌دوست بوده‌شعر نیز میسروده است، و امیرعلیشیرنوائی مطلع ذیل را از او نقل‌کرده است:

بردل و جان صد بلا از یك نظر آورد چشم

من‌چه‌گویم شکر اویارب نه‌بیند دردچشم[5]

دوران سلطنت سلطان‌حسین بایقرا نیز ازنظر ادبی مهمتر بود، زیرا دربار او در هرات یکی‌از برجسته‌ترین و درخشانترین مراکز علم و ادب وهنرمحسوب می‌شد، وزیر صاحب‌ذوق او نیز امیر علیشیر نوائی صاحب‌کتاب مجالس‌النفائس

---

۱ ـ سبك‌شناسی مرحوم بهار جلد سوم صفحهٔ ۱۸۶

۲ ـ سبك‌شناسی مرحوم بهار جلد سوم صفحهٔ ۶۰

۳ ـ ترجمهٔ تاریخ‌ادبیات ادوارد براون جلد سوم صفحهٔ ۴۱۳

۴ ـ سبك‌شناسی بهار جلد سوم صفحهٔ ۱۸۵

۵ ـ ترجمه مجالس‌النفائس صفحهٔ ۱۲۶

علاوه‌بر اینکه خامی مردان فاضل و ادیب بود، خود نیز در نظم‌ونثر به خصوص‌در زبان ترکی از مشاهیر گویندگان آن‌عصر به‌شمار می‌رفت.[1]

دراین قرن مراسلات دولتی میان پادشاهان ایران و عثمانی وحکام و سلاطین همسایه به‌زبان فارسی مبادله شده‌است، که درکتابی موسوم بمنشآت فریدون‌بیگ منشی ضبط گردیده است.[2] در ادبیات منثور این دوره نیز تحول زیادی پیدا شده است:

اول اینکه ایجاز و اختصار راکه در عصر مغل معمول و متداول شده بود، رعایت می‌کردند.

دوم اینکه افعال به صیغهٔ وجه وصفی بیشتر مورداستعمال قرارمی‌گرفته‌است.

سوم لغات عربی غامض در فارسی به‌کار رفته‌است.

چهارم ترکیبات عربی و ترکی‌کردن الفاظ فارسی‌که دارای همان معنی باشد از مختصات این عصر بوده است.

پنجم لغات مغلی بیش‌از سابق وارد زبان فارسی شده است.[3]

در قرن نهم تصانیف و تألیفات زیادی به‌زبان فارسی در علوم مختلف به‌وجود آمده بیش از همه‌کار علمای دین رونق‌گرفت، و ریاضی‌دانان و متصوفه‌نیزکم‌وبیش رواج بازاری پیداکردند، ولی پیشرفت علمای دین‌که‌از عصر تیموری آغازشده‌بود، در عهد صفویه به اوج عظمت رسید.[4] در قرن نهم با اینکه سبك ادبی معمول فارسی به‌تکلفات لفظی آمیخته شد، معذالك در هیچ‌دوره‌ای نفوذ ادبی زبان‌فارسی در ممالك همسایهٔ ایران‌مانند ترکیه‌وهندوستان و ماوراءالنهر به‌این‌درجه‌نرسید.[5]

دراین قرن تصوف و عرفان نیز در ادبیات فارسی شیوع فوق‌العاده یافته بحد

---

۱ ـ جلد سوم ترجمهٔ تاریخ ادبیات ادوارد براون صفحهٔ ۴۲۴

۲ ـ جلد چهارم کتاب ادوارد براون صفحه ۶۹

۳ ـ سبك‌شناسی مرحوم بهارجلد سوم صفحات ۲۰۳ و ۲۱۰

۴ ـ سبك‌شناسی مرحوم بهار جلد سوم صفحهٔ ۲۸۲

۵ ـ ترجمهٔ تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد سوم صفحهٔ ۵۲۳

کمال رسید، و بر تعدادخانقاهها و تکایا افزوده شد، وکمتر آثار دانشمندو شاعری را می‌یابیم،که از ذوق تصوف و عرفان بی‌بهره باشد.[1]

ازمشخصات دیگر این قرن آنست ،که شخصی به نام فضل‌الله استرآبادی‌متوفی در(۸۰۴) فرقهٔ مذهبی حروفیه راتشکیل داد وشروع به‌انتشار عقاید خودکرد ،ودر اشعاروادبیات فارسی اثری به جای گذاشت ، کتاب «جاویدان‌کبیر»که بـه یکی‌از لهجه‌های محلی ایرانی نوشته شده است ، ازکتب‌دینی‌این‌فرقه محسوب میشود.[2]

«تسمیهٔ این‌فرقه به حروفیه ازاین جهت است،که این‌فرقه به حروف بسیار اهمیت میدادند، ودر آنها اسراری میجستند ، وبعضی‌حروف را به بعضی اشخاص منتسب میدانستند.»[3]

دراین قرن مذهب رسمی دربار شاهرخ مـذهب سنت وجماعت بود ، و اغلب علما وشعرا نیزپیرو این‌مذهب‌بودند ، درعین حال‌کیش شیعه نیزدربعضی نقاط‌ایران چون خراسان وآذربایجـان وعراق پیروانی داشت ، اختلاف میان پیروان این دو مذهب را میتوان درادبیات این‌عصر ملاحظه‌کرد ، ورباعی منسوب به مولانا جامی بهترین شاهد این‌مدعا میباشد.[4]

درقرن نهم معمانویسی وسرودن مـاده تاریخ درزبان وادبیات فارسی رایج و متداول‌گردید ، واز تعدادگویندگان قصاید فارسی کاسته شد، غزل عرفانی و عشقی رواج یافت ، وبیشتر شعرا درمدح ومنقبت ائمهٔ اطهارقصیده ساختند ،که این‌شیوه به تدریج دردوران سلطنت صفویه صورت کلی‌وعمومی بـه خودگرفت ، تااینکه در قرن دهم به اوج عظمت خود رسید.[5] درقرن دهم بازارشعر وادب فارسی بی‌رونق

---

۱ ـ شعر فارسی در عهد شاهرخ تألیف دکتر یارشاطر صفحهٔ ۱۹

۲ ـ کتاب ادوارد براون جلد سوم صفحهٔ ۳۹۳

۳ ـ نقل‌عین عبارت ازکتاب شعرفارسی درعهد شاهرخ ازدکتر یارشاطر صفحهٔ ۱۸

۴ ـ ای مغبچهٔ دهر بده جام میم کآمد ز نزاع سنی و شیعه قیم
گویندکه جامیا چه مذهب داری صدشکر کـه سگ‌سنی‌وخرشیعه‌نیم
شعرفارسی درعهد شاهرخ ازدکتراحسان یارشاطرصفحات ۱۶و۱۷

۵ ـ تاریخ ادبیات دکتر فریود صفحهٔ ۲۱۸

گشت، ونوحه‌سرائی ومرثیه‌گوئی جانشین اشعار ادبی وعرفای گردید ، وشعرای رثاگوی مانند محتشم وغیره پیدا شدند، ودرمصائب آل علی شعرسرودند ، دراین عصر کتابهای دینی تدوین وتنظیم گردید ، وکتب فقه واصول رونقی تمام یافت . دردورهٔ صفویه به دوسبب عدهٔ زیادی ازصاحبان ذوق وکمال مهاجرت کردند :

علت اول سختگیریهای متعصبانهٔ دولت وفقهای وقت بود .

علت دوم ضیقی معیشت بود، که دراثر تقرب فقها ومحدثین به دربار دیگران ازعهدهٔ تأمین معاش برنمیآمدند ، بنابراین شاعر وادیب و نویسنده وخطیب و هر هنرمندی که قدرتی داشت، فرار را برقرار ترجیح داده و به دربارهای دیگر مانند دهلی وآسیای صغیر پناه برد، درایران به جای شعرا وادبا فقهائی چون مجلسی و شیخ حرعاملی وغیرهم پای به عرصهٔ ظهور نهادند .[1]

---

۱ ـ سبک‌شناسی مرحوم بهار جلد ۳ صفحهٔ ۲۵۶

فصل ششم :

علت تشویق پادشاهان آسیای صغیر از شعرا و گویندگان پارسی‌زبان

علت تشویق سلاطین سلجوقی‌آسیای صغیر از شعرا و گویندگان پارسی‌زبان مبتنی برچند اصل بود : اولاچون سلاجقهٔ آسیای صغیر درابتدای امر در دربار غزنویان وسلجوقیان ایران نشوونما یافته بودند ، و دریك محیط فارسی زبان‌که شعروادب فارسی نقل‌مجالس ومحافل اجتماعی‌آنان‌بود، زندگانی میکرده‌اند ، از اینجهت درترویج شعر وادب فارسی‌وتشویق وترغیب شعرا وگویندگان فارسی‌زبان همت می‌گماشتند ، ووسایل زندگی ورفاه حال این‌گویندگان را به‌خوبی تأمین مینمودند ، بدیهی‌است اعمال ورفتار هرکس مولود محیطی‌است ،که درآن تربیت یافته است . وچون سلاجقهٔ آسیای صغیر تابع سلجوقیان ایران بودند ، و زبان رسمی دربار سلجوقی‌زبان فارسی بود، به همین سبب‌آنان نیز درقلمرو خود وسیله نشرزبان فارسی‌شدند .

ثانیاً سلاجقهٔآسیای صغیرچون ازحیث‌نسبت واجداد منتسب به دربارایرانی بودند ، وبا زبان وادبیات پارسی مأنوس ومألوف شده بودند ، لذا تمدن و ادبیات ایران را جزوآیین ورسوم پادشاهی‌خود میدانستند ، وحتی بعضی‌ازآنان نیز خود به فارسی شعرمیگفتند ، وبا شعرا وادبا تشریك مساعی وهم‌آهنگی داشتند .

ثالثاً نظربراینکه سلاطین‌سلجوقی آسیای‌صغیر وزرای دانشمند وشاعرپرور وادیب نوازی داشتند ، وجودآنان نیز درتشویق و ترغیب‌گویندگان پارسی‌زبان و

ترویج وتوسعهٔ ادبیات فارسی بی اثر نبود ، وسبك نثر فارسی درکشور عثمانی وسلاجقه درست مطابق کشور ایران پیشرفت میکرده است ، چنانکه تاریخ ابن بی بی در قرن هفتم یعنی زمان سلاجقه وتاریخ هشت بهشت درقرن نهم یعنی زمان آل عثمان مؤید بارز این گفتار میباشد.[1]

رابعاً یکی از علل تشویق سلاطین سلاجقه وآل عثمان ازشعرا و گویندگان پارسی زبان نفوذ روابط سیاسی بین پادشاهان همسایه ومکاتبات ومناظراتی استکه میان آنان مبادله میشد . چنانکه قبلا اشاره شد، میان تیمور وسلطان بایزیدعثمانی همچنین میان قرایوسف وبایزید وبین سلطان احمدجلایر وبایزید وغیرهم مکاتبات ومراسلاتی به زبان فارسی ردوبدل شده است ، بدین جهت دردربار سلاطین عثمانی چون به پارسی میبایستی نامه بنویسند، لازم میآمد، که منشیان زبردستی دردربار خود نگه بدارند ، و ازآنها تشویق نمایند ، چنانکه زبان پارسی درسرتاسر خاك عثمانی زبان علمی وادبی محسوب میشد ، وامتیاز وبرتری خودرا برزبانهای عربی وترکی ثابت وروشن میکرد .[2]

خامساً یکی از علل تشویق این سلاطین ازشعرا را باید شیوع و انتشار شعر وشاعری ونویسندگی دانست، این شیوع وانتشار عمومی بوده ومنحصر به طبقهٔ خاصی نشده بود، زیرا درمیان همهٔ طبقات واصناف مردم ازدانشمند وعالم وعامی وشاه و وزیر وامیر، ذوق وشوق شعردوستی و شاعرپروری مشاهده میشد ، چنانکه درقرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) که مصادف بازمان سلطنت شاهرخ درایران است، بعضی ازپیشه وران کوچك وکارگران ولشگریان نیز به شغل شاعری اشتغال داشته اند . بطوریکه مولانا مشرقی که کاسه گر ومولانا قدیمی که نقاره چی بودند شعر میگفتند.[3]

سادساً یکی دیگر ازعلت تشویق شعرا و گویندگان پارسی زبان را دردربار سلاجقهٔ آسیای صغیر وعثمانی باید تعدد دربارها دانست ، زیرا دراین قرن چون امرا

---

۱ ـ سبك شناسی مرحوم بهار (صفحهٔ ۲۵۱ ـ ۳۰۰) جلد سوم

۲ ـ سبك شناسی مرحوم بهار جلد سوم (صفحهٔ ۲۵۱) وتاریخ ادبیات ادواردبراون کتاب دوم (صفحهٔ ۲۳۸)

۳ ـ ترجمه مجالس النفائس حکیم شاه (صفحهٔ ۴۲ و۱۹۵)

وسلاطین متعددی ازسلسله های مختلف در ایران وممالك همجوار زمامدار بوده اند، به ناچار برای کسب شهرت وافتخار هریك از این امرا وشاهان درتشویق شعرای پارسی گوی به یکدیگر سبقت میجستند ، علیهذا سلاطین سلجوقی آسیای صغیرو عثمانی نیز ازاین سنت وقانون رقابت که امرطبیعی است ،پیروی کرده به هروسیله ای بود ، شعرا وادبای شیرین بیان فارسی گوی را به دربارخود میآوردند ، ودر انعام و اکرام وصلات وجوائز آنان دریغ نمیکردند ، چنانکه مراسلات بین بایزید سلطان عثمانی ومولاناجامی که بااحترام تمام میخواسته جامی رابه درباز خود ببرد، بهترین شاهد این مدعا است .[1] علاوه براین، این امرا وشاهان وخاندانهای بزرگ ، وجود مردان شاعر ونویسنده وفاضل را دردستگاه خود مایهٔ افتخار شمرده ازجملهٔ لوازم و وسایل مهم ریاست وامارت محسوب میداشتند، وهریك میکوشیدند، که دربارودرگاه آنان ازاین لحاظ بردربارهای دیگران امتیاز ورجحان داشته باشد ، همین امرسبب شده بودکه ، سلاطین دربار سلاجقهٔ آسیای صغیر وعثمانی نیز بردیگران تأسی جسته درتشویق شعرا وگویندگان پارسی زبان بذل توجه بیشتر نمایند ودرشعر وادب پارسی عدهٔ بیشماری را وادار به تحقیق وتتبع وتألیف وتدوین کتب فارسی کنند ، وشاعران ونویسندگان بیشتری به دربارخود بیآورند ، تابدین وسیله کسب شهرت و افتخار نمایند .[2]

سابعاً صدور وامرا وسلاطین وقت درهر نقطه ای ازایران وممالك همجوارکه حکومت میکردند ، بهداشتن شعرا ونویسندگان بزرگ دردربار خود علاقه و میلی فراوان داشتند .زیرامدایح غرای آنان را وسیلهٔ عظمت و شهرت وافتخار خود میدانستند ، بههمین علت سلاجقهٔ آسیای صغیروسلاطین عثمانی نیزکه بعدهاجانشین آنان شده بودند، ازاین موضوع غافل نبوده درنتیجهٔ احساس احتیاج به وجودشعرای پارسی گوی صلات وجوائزگرانبها به آنان عطا میکردند ، چنانکه سابقاً درشرح

---

۱ ـ شعرفارسی درعهد شاهرخ تألیف دکتریارشاطر (صفحهٔ ۶۰)وتاریخ ادبیات ادوارد براون جلد سوم (صفحهٔ ۳۲۵)

۲ ـ تاریخ ادبیات دکترصفا جلد دوم(صفحهٔ ۳۲۵)

فضایل ومناقب سلطان‌علاءالدین کیقباد وعزالدین‌کیکاوس وغیرهم به‌این نکته‌اشاره شد . باید دانست ، که رقابت میان امرا وشاهان و حکومتهای مختلف در استقبال شعرا ونویسندگان به حدی بود،که‌گاهی اوقات اصرار دراین‌قسمت به‌کشمکشهائی منجرمیشد، چنانکه کشاکشها وجدالهای محمد جهان پهلوان وقزل‌ارسلان‌ازسلسلهٔ اتابکان آذربایجان برسرشعرا بهترین دلیل‌اثبات این‌موضوع میباشد .[1]

---

۱ ـ تاریخ ادبیات دکترصفا (صفحهٔ ۳۴۶)

فصل هفتم :

رقابت بین زبان فارسی و زبان ترکی در این دربار

چنانکه درسابق اشاره رفت ، سلاطین سلجوقی آسیای صغیر یا از حکومت مرکزی سلجوقی تابعیت مستقیم داشتند ، ویا اینکه پرورش یافتهٔ آنان بودند ، و نظر براینکه زبان رسمی دربارسلجوقی زبان فارسی بـود ، بدین جهت سلاطین و حکومتهای تابع آنان هم درآسیای صغیر زبان‌فارسی را زبان رسمی‌دربار خود قرار داده بودند .

این سلاطین نیزمانند سلجوقیان مرکزی درقلمرو حکومت و سلطنت خود وسیلهٔ نشررواج زبان فارسی شدند، چنانکه دراواخر قرن ششم واوایل قرن‌هفتم درآسیای صغیر عدهٔکثیری ازنویسندگان بزرگ زبان وادب فارسی ظهورکردند ،و آثارنفیسی دراین زبان ازخود به یادگارگذاشتند .[1]

علاوه براین بطورکلی اغلب ادبا ونویسندگان وشعرای کشورعثمانی ازشعراو نویسندگان ایرانی پیروی میکردند ، چنانکه دردربار عثمانی زبان فارسی زبان علمی وادبی عثمانیان محسوب میشد ، وبا زبان عربی رقابت میکرد ،حتی سلاطین آل‌عثمان خود به فارسی‌شعر میسرودند ، وبه پارسی‌مینوشتند . فقط‌گاهی اوقات‌در مواقع قهروغضب عنان‌اختیار رااز دست میدادند ، وبه زبان ترکی نامه می‌نوشتند، مجموعهٔ منشآت فریدون بیگ تأثیرزبان فارسی‌را در زبان ترکی به خوبی‌آشکار میسازد . واین تأثیربه حدی است ،که درسایر زبانها نظیرش پیدا نمیشود. باید دانست‌که شعرترکی‌دراین دربارها درمرتبهٔ دون شعرفارسی‌قرارگرفته بود، چنانکه

---

۱ ـ تاریخ ادبیات دکترصفا جلددوم (صفحهٔ ۳۳۲

سلطان سلیم که ازمقتدرترین پادشاهان آن کشور به شمارمیرفت ، وصاحب طبع شعر بود ، درشعر پارسی ازخواجه حافظ وکمال وخسرو پیروی کرده است ، ودیوان فارسی او برای این ادعا شاهد بارزی است. [1] درقرن پانزدهم میلادی نفوذ ادبی زبان پارسی درممالك همسایهٔ ایران مانند آسیای صغیر به اندازه‌ای است ،که درهیچ دوره دیگر نظیر آنرا نمیتوان مشاهده کرد ، و این سبك واسلوب فارسی به تدریج در تمام ممالك آسیای مرکزی وغربی ثابت وبرقرارشد، وازآنجائیکه زبان فارسی دارای حسن تعبیر واصطلاحات لطیف میباشد ، زبان ترکی را تحت تأثیر عمیق خود قرارداده است. [2]

نظم و نثر ترکی چه در ایران و چه در دربارهای آسیای صغیر و ممالك همجوار چندان رونق و شیوعی نداشت، وکتابهائی هم که به‌وسیلهٔ دانشمندان عثمانی به‌زبان ترکی تألیف می‌یافت، به‌خط پارسی بود، و حتی خط ثلث و نسخ هم که در دورهٔ امیرتیمور و پسرش شاهرخ در ایران با پیشرفت قابل‌ملاحظه‌ای دیده می‌شد، در خاك عثمانی نیز این دو خط رابه‌شیوهٔ یاقوت‌مستعصمی از ایرانیان تقلید کردند، و در آن کشور بیش از ایران نضج و رواج گرفت.

از اینجا می‌توان استنباط کرد، که خط و زبان پارسی در ترکهای آسیای صغیر تأثیر به‌سزائی بخشیده بود. و بدین سبب مردم و سلاطین خاك عثمانی بی‌اختیار تحت تأثیر گویندگان پارسی‌زبان قرارگرفته به‌گفتن اشعار فارسی و تنظیم و تدوین دراوین شعر وکتب نثر مبادرت می‌کردند. [3] در قرن نهم هجری دو زبان فارسی و ترکی در ترکستان و ماوراءالنهر نیزانتشار و رواج کامل داشت ، وعدهٔ بسیاری به‌این‌دوزبان تکلم می‌کردند، و آثاری می‌نوشتند، ولی چون زبان فارسی ازحیث اصطلاحات لطیف و تشبیهات و تعبیرات متناسب محاسن زیادی‌را دارا بود، بیش‌از زبان ترکی مورد استعمال واقع شده‌است، چنانکه امرای ترك مانند بایسنقر والغ بیك

---

۱ ـ ترجمهٔ مجالس‌النفائس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحهٔ ۳۶۰) و سبك شناسی مرحوم بهار جلدسوم (صفحهٔ ۳۰۰)

۲ ـ تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد سوم (صفحهٔ ۵۲۳ ـ ۵۲۱)

۳ ـ سبك‌شناسی مرحوم بهار جلد سوم (صفحهٔ ۲۴۴)

و سلطان‌حسین بایقرا و سایرین همه به‌زبان فارسی مقاصد و مطالب‌خود رابیان می‌کردند. علاوه‌بر این در دربارهای آسیای‌صغیر که‌امرا وحکام و سلاطین‌همه ترک بودند، زبان فارسی را زبان رسمی وعلمی و ادبی دربار خویش محسوب‌می‌داشتند، وکلیهٔ مراسلات و مکاتبات دولتی بااین زبان نوشته می‌شد، بنابه روایت ادوارد براون [1] در تاریخ ادبیات خود، شهر هرات در روزگار سلطنت سلطان‌ابوالغازی حسین (۸۷۸هـ ۹۱۲هـ ۱۴۷۳م ۱۵۰۶م) در ظهور و پیشرفت ادبیات ترکی عثمانی مؤثر بوده است، و مسترگیپ [2] درکتاب (تاریخ شعر عثمانی) خود از نفوذ جامی و میر علیشیر نوائی در ادبیات ترکی سخن رانده وگفته است: که‌این‌دو نویسندهٔ فاضل در راهنمائی ادبیات ترکی‌عثمانی به‌منزلهٔ دوستارهٔدرخشانی‌می‌باشند.(۱۶۰۰- ۱۴۵۰م) در نیمهٔ دوم‌قرن نهم هجری دونفراز سلاطین عثمانی یکی سلطان‌محمد فاتح و دیگری سلطان بایزیددوم‌شهرت‌وآوازهٔ فضایل‌مولاناجامی راکه‌ازشرق‌ایران تا آسیای‌صغیر پیچیده‌بود، شنیده‌اورا به‌وسیله مراسلات‌محترمانه به‌آن‌دیاردعوت کرده‌بودند، و این‌نامه‌ها هردو از طرف سلاطین عثمانی به‌فارسی نوشته‌شده‌است،ودر منشآت فریدون‌بیک دیده می‌شود، از دونامهٔ مزبور برمی‌آیدکه در دربارعثمانی نسبت به‌مولاناجامی‌حرمت و اکرام بسیاری قائل بودند، و در انعام و الطاف‌شاهانه به‌هیچ‌وجه‌دریغ‌روانداشته‌اند.ودونفر ازادباوفضلای‌ایرانی‌نژاد نیز،یکی‌جلال‌الدین دوانی حکیم معروف و دیگری فریدالدین‌احمدتفتازانی مشهور مورداعزازواکرام بایزیددوم قرارگرفته‌اند، وهمهٔ‌اینها تأثیر زبان و ادب فارسی‌در زبان ترکی‌وتفوق آن‌را می‌رساند.بدیهی‌است‌احضارودعوت‌این‌فضلاوادباوشعرای‌پارسی‌گوی به‌دربارهای عثمانی به‌خاطر شهرت عالمگیرشان بود، که در زبان وادب‌فارسی داشته‌اند. [3]

---

۱ ـ ترجمهٔ تاریخ ادبیات براون جلد سوم (صفحهٔ۴۶۸)

۲ ـ تاریخ شعر عثمانی مسترگیپ جلد اول (صفحهٔ۸ـ۷)

۳ ـ تاریخ ادبیات براون جلد دوم (صفحه ۴۷۰) وکتاب از سعدی تا جامی تألیف علی‌اصغر حکمت (۴۴)

باید دانست که مطابق اظهار نظر گیپ در کتاب خود موسوم به تاریخ شعر عثمانی[1] موجد اصلی شعر ترکی در کشور عثمانی نیز یک نفر ایرانی به نام سلطان ولد پسر عارف نامی مولانا جلال الدین محمد بوده است، که مستر گیب آن را شاخه‌ای از شعر فارسی به‌شمار می‌آورد، که از سال ۱۳۰۰ تا ۱۸۵۰ میلادی به‌تدریج مایه و قوتی پیدا کرده است. دیگر اینکه سرودن اشعار ترکی جغتائی در عصر شاهرخ پسر تیمور در ایران رواج یافت، و امیرعلیشیر نوائی و سایر معاصرین او نیز در پیشرفت آن اهتمام ورزیدند، تا اینکه به‌تدریج دامنه‌اش به‌کشور عثمانی کشیده شد، و آنجا نیز به‌ترجمهٔ کتب پارسی و تدوین دواوین به‌زبان ترکی اقدام کردند. ولی این نکته را باید خاطرنشان کرد، که در حقیقت شعرای ترکی‌گوی و شعر ترکی کاملا تحت تأثیر شعر فارسی قرار گرفت، و می‌توان گفت که شعرای مزبور فقط الفاظ و عبارات فارسی را به‌ترکی ترجمه و تبدیل کردند، وگاهی بعضی کلمات را عیناً به‌زبان فارسی در شعر خود به‌کار بردند، و در واقع شعر ترکی از حیث صورت و معنی تحت‌تأثیر کامل شعر فارسی واقع شده است. می‌توان به‌صراحت گفت، که شعرای ترکی‌گوی به‌جز تبدیل الفاظ کار دیگری انجام نداده‌اند.[2] اینک برای اثبات این ادعا چند بیت از اشعار ترکی شعرای آسیای صغیر را در اینجا تجزیه و تحلیل می‌کنیم:

از احمد داغی:

اهل دل تربیتی لایق ادر جانا سنی

معرفت و اصل ادر صحبت جانانه سنی.[3]

در بیت فوق که مطلع یک غزل است کلمات اهل، دل، تربیت، لایق، جانا، معرفت، واصل، صحبت، جانانه همه کلمات فارسی می‌باشند. فقط کلمهٔ (ادر) به‌معنی می‌کند، و (سنی) به‌معنی ترا و (ی آخر) کلمهٔ تربیت که به‌جای کسرهٔ اضافهٔ فارسی

---

۱ ــ تاریخ شعر عثمانی گیپ جلد اول (۱۴۹ ــ ۱۶۳)

۲ ــ شعر فارسی در عهد شاهرخ (صفحهٔ ۶۴) و تاریخ ادبیات براون جلد سوم (صفحهٔ ۴۶۸)

۳ ــ دیوان ترکی احمدداعی غزلیات چاپ استانبول ۱۹۵۲ (صفحهٔ ۱۱۵)

است، در بیت مزبور فوق ترکی هستند، و باز در قصیده‌ای که به نام سلیمان بن ایلدرم بایزید ساخته این مدعا صدق می‌کند. و این چند بیت از آن قصیده تجزیه و تحلیل می‌شود:

مملکت یدی آتادان ملکی در موروث انك
تاج و تخت و سلطنت هم دفتر و دیوان اکا
اول که چرخك گردشندن داد آلور هر بیر نفس
اول که قسمتدر از لدن حکم له فرمان اکا
اول که منصوبی عطا در ذاتنه مخصوص انك
دولت و بخت و سعادت دانش و عرفان اکا[1]

که در این شه بیت نیز کلمات مملکت، ملك، موروث، تاج، تخت، سلطنت، هم، دفتر، دیوان، گردش، هر، نفس، قسمت، از، حکم، فرمان، که، منصوب، عطا، ذات، مخصوص، دولت، بخت، سعادت، دانش، عرفان کلمات فارسی هستند، و جز تبدیل لفظ کاری انجام نیافته است. یا اینکه در آثار منثور همان شاعر مثلا در کتاب وسیلة الملوك لاهل السلوك بعد از بسم الله الرحمن الرحیم چنین شروع می‌کند: «حمد بی‌پایان و نامعدود و ثنای بی‌غایات و نامحدود، اول خالق بی‌همتای معبود و رزاق بی‌فنای موجود اوزرنه اولسون کم هزاران هزار سال .... الی آخر[2] که در اینجا میان کلیهٔ کلمات بیش از چهار کلمهٔ (اول - اوزرنه - اولسون - کم) ترکی نیستند. از مولانا حامدی:

«زهی مهر رخك کوکلم سراجی   ایاغك طپراقی خورشید تاجی
سنوك مهر کله‌ده کوکلم منور   بلی مصباح ادر روشن زجاجی.»[3]

در این دو بیت ترکی مولانا حامدی کلمات زهی - مهر - رخ - سراج - خورشید - تاج - منور - بلی - مصباح - روشن - زجاج کلمات فارسی میباشند و بقیهٔ کلمات نیز ترجمهٔ

۱- دیوان ترکی احمد داعی قصاید چاپ استانبول ۱۹۵۲ (صفحهٔ ۱۴۲)
۲- کتاب وسیلة الملوك لاهل السلوك احمد داعی چاپ استانبول (صفحهٔ ۴۲۵)
۳- به نقل از دیوان مولانا حامدی چاپ استانبول ۱۹۴۰ (صفحهٔ ۵۳۳)

کلمات فارسی به ترکی محسوب میشوند و شاید درصورت تحقیق زیاد بعضی از کلمات ترکی هم ریشهٔ فارسی داشته باشند.

ازمولانا باقی ، هر درد و هر سقامته حاذق طبیب اولور ،الامریض عشقه بولنمز دوابلور،[1] که دربیت بالاکلمات هر- درد - سقامت - حاذق - طبیب - الا- مریض-عشق- دوا- فارسی وکلمات (اولور- بولنمز- بلور و ه آخرکلمات سقامت و عشق) ترکی هستند.که به معنی ب فارسی است . ویا دراین بیت :

نوبهار آچدی جمالك مصحفندن بر ورق
اول ورقدن بشلدی گلشنده بلبللر سبق
گل گل اولدی بادهٔ عشقکله روی گلستان
تاب میدن درجبین غنچهٔ تر ده عرق .[2]

دراین دوبیت مولانا باقی کلمات ، نوبهار- جمال- مصحف- ورق-گلشن- بلبل- سبق-گل - باده - عشق- روی - گلستان- تاب - می - جبین - غنچه - تر- عرق، کلیه فارسی هستند ، وکلمات ، (اول- بشلدی- آچدی- اولدی - ترکی بوده عیناً ازفارسی ترجمه شده‌اند . پس‌ازاینجا به خوبی روشن میشود،که‌گویندگان ترکی درآسیای صغیرجز تبدیل الفاظ کاری انجام نداده‌اند،گذشته‌ازاین‌موضوع مراسلات و مکاتبات وفتحنامه‌ها وسایراسناد ونامه‌های رسمی دولتی که درمجموعهٔ منشآت فریدون‌بیك گردآوری شده است ، خود دلیل‌بارزبر تفوق وبرتری زبان‌فارسی بر زبان‌ترکی‌است، وحتی نامه‌های داخلی‌هم‌که مابین‌سلاطین وحکام‌آنان مبادله شده است، همه به زبان شیرین فارسی نوشته شده سبك نثر آن دوره را مانند یك ادیب و نویسندهٔ ایرانی رعایت‌کرده‌اند، ومانند منشیان‌خوش‌ذوق‌وبلاغت شعارایران به تحریراین‌مراسلات و نامه‌های دولتی مبادرت ورزیده‌اند . حتی در دربار مقتدرترین سلاطین عثمانی شعرائی به دربارشان راه می‌یافتند ، وبه‌گفتن‌مدایح وقصاید فارسی اقدام می‌کردند، وآنها را به شاه تقدیم‌مینمودند . چنانکه قبلاگذشت ، خواجهٔ‌اصفهانی‌قصیدهٔ‌فارسی

۱ـ به‌نقل‌ازدیوان باقی چاپ‌آلمان ۱۹۱۱ (صفحهٔ ۶۳۵)
۲ـ به نقل‌ازدیوان باقی چاپ‌آلمان (صفحه ۴۳۶)

در تهنیت سلطان سلیم گفته بود، وحامدی از شعرای آسیای صغیر در مدح سلطان محمد غازی اشعار فارسی گفته ومولانا قبولی از شعرای آن کشور به نام سلطان محمد مدایحی به فارسی گفته است.[1] در اینجا بی مناسبت نیست که چند فقره از نامه‌های رسمی سلاطین وحکام آسیای صغیر راکه به فارسی نوشته‌اند، نقل کنیم، تابرای ارباب فضل وصاحبان ذوق این رقابت محسوس زبان فارسی با زبان ترکی وهمچنین تفوق و برتری آن بر زبان ترکی معلوم وآشکار گردد.[2] بسیاری ازاین مراسلات ونامه‌ها مراسلاتی است که میان سلاطین آل عثمان وپادشاهان صفویه رد وبدل شده‌است، وبااینکه سلاطین صفویه ترک بوده به زبان ترکی در دربار خود اهمیت فوق‌العاده قائل بودند، و در ترویج وپیشرفت آن میکوشیدند، معهذا سلاطین عثمانی بخلاف آنان سعی میکردند، که نامه‌های خود را به فارسی بنویسند، وزبان فارسی را زبان علمی و رسمی خود وانمود نمایند، چنانکه مراسلاتی که سلطان بایزید با جامی وجلال‌الدین دوانی و فریدالدین احمد تفتازانی داشته است، این موضوع را تا اندازه‌ای ثابت و روشن

۱ـ تاریخ ادبیات براون ازآغازعهد صفویه جلد چهارم (صفحه ۷۸) دیوان حامدی وقبولی (صفحه ۶۹ـ۳۴)

۲ـ صورت نامه‌ای که سلطان محمد غازی درجواب زراعت نامهٔ محمد بیك قرمان اوغلو فرستاده است. «صداقت نامهٔ اخلاص بیان که ازجانب عالیشان مکرمت عنوان امیر اکرم والی مکرم اعدل حکام انام و زبدهٔ دوستان مودت پیام شمس‌الدین محمد بیگ دام اقباله مصحوب عمدة المعتمدین حاجی بگ عموجه اعاده‌الله بالخیر ارسال شده بود درایمن اوقات رسید، و موجب زیادتی اتحاد ویکجهتی شد وهدیهٔ مقبوله بجهت رکاب خاصهٔ همایون مقرر گشت اما ازاجناس خیول عربی وقرامانی مقداری که لازم بود دفتر کرده بجهت خریداری با مبلغ دو خروار زرعثمانی پولاد سراج را بمشارالیه رفیق کرده شد که بموجب دفتر خریداری نموده عودت کند انشاءالله تعالی یقین که شیوهٔ امداد اظهار خواهند آورد وچون دردفع غوغای مرحوم موسی چلبی جناب حمزه بك ولد ازمیر رسم نیکوخواهی بجای آورد اورا اززمرهٔ مخلصان معدود کرده سبیل مخالفت را باوی مسدود سازند وبالجمله دراتحاد کوشند تا موجب رفاهیت انام گردد کتب الامر العالی اعلی‌الله شانه فی اوائل رجب المرجب سنهٔ ثمان عشر وثمانمائة .

بمقام بروسه

نقل ازمنشآت فریدون بیگ (صفحه ۱۴۳)

میکند[1] وهمچنین حاکم ارضروم که به دربار سلطان مرادخان غازی نامه فرستاده به فارسی است . و بازاین نظر را تأیید میکند .[2]

آقای دکتر یادشاطر نیز درکتاب (شعر فارسی درعهد شاهرخ) درباره شعرای ترکی گوی دورهٔ تیموری در ایران درقرن نهم اظهار نظر می کنند، وچنین میگویند: «قول پاوه دوکورتی فرانسوی، Pavet de Courteille مترجم ماهر با برنامه به زبان فرانسه در بارهٔ میرحیدر مجذوب ، از شعرای ترکی گوی دورهٔ تیموری ، در بارهٔ همهٔ شعرای ترکی گوی این دوره صدق میکند ، وآن این است:« قول پاوه

۱- تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد چهارم (صفحهٔ ۷۲)

۲- منشآت فریدون بیگ (صفحات ۹۶-۹۷) واین نامهٔ حاکم ارضروم از نظر اهمیت سبک نثر وعبارت پردازی در اینجا درج میشود :

صورت نامه‌ای که از طرف حاکم ارضروم بحضرت سلطان مرادخان غازی فرستاده شده است بندگی وخاکساری وچاکری وجانسپاری خالی ازخودفروشی و خویشتن‌داری بعز عرض گماشتگان درگاه جهان مداری خلافت شعاری حضرت خداوندگاری کامکاری‌الله یخلدظله‌العالی بآداب خضوع ومراسم‌خشوع رسانیده واین کمینهٔ دولتخواه که نهال‌هواداری حضرتش را درعرصهٔ ضمیر مغروس گردانیده است ساحهٔ درگاه آسمان بنیاد گاه بجاروب مژگان رفته «آناءالليل واطراف‌النهار» بوظایف بهروزی ومراسم ثناءاندوزی دوام دولت وثبات رفعت شیده‌الله قواعد ارکانها ومهد معاقد بنیانها مواظبت ومداومت مینماید بعزاجابت وشرف استجابت لاحق و متصل باد بعهد از عرض عبودیت بررأی جهان آرای ارکان دولت اعزالله انصار هم‌اشعار میدارد که چون در این وقت عمدة‌الفوارس ابراهیم را بشرف بساط‌بوسی آن خداوندگاری معدلت شعاری خلدالله‌ظله‌السامی فرستاده شد واجب دید خود را مذکور خاطر فیاض گردانیده در زمرهٔ دولتخواهان صادق‌الاخلاص متداخل داشتن تا از کمال الطاف شاهانه دائماً درگوشهٔ ضمیر مندرج گردانیده در سلك منشیان مثبت نفرمایند چه ازآن سبب آسمان معدلت وآستان مکرمت همان شمهٔ لطیف واحسانی ملحوظت تاجان در تن وروان در بدن است در جادهٔ عبودیت و اخلاص ثابت‌قدم و راسخ دم خواهد بودن بواقی‌حالات رابمشافهه بدآن حضرت‌ایراد خواهدکردبراین موجب‌که تحقیق ویقین‌حاصل گردد که این بنده را دائماً بمماثلات وحی‌کردار و مخاطبات الهام آثار مشتمل بشرف یادداشت و حسن التفات مفتخر ومباهی و مستظهر مستبشر خواهد فرمودن در این صحبت بزیادت املال رعونت داشته مأمول عفو است‌که ابدالابدین ساکنان روی زمین فرمانبردار رأی رزین‌باد بمحمدوآله و صحبه‌الامجاد. (به‌نقل از صفحهٔ ۹۶ و۹۷ منشآت فریدون‌بیگ متعلق به‌کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی) به‌شمارهٔ $\frac{۴۶}{۳۲}$× ج

دورکورتی: «بی‌تردید میتوانم بگویم که شعرمیرحیدر برای من دردرجهٔ دوم‌اهمیت قرار دارد، چه‌اساس‌آن از حیث معانی و تمایلات عرفانی و تشبیهات‌و اساساً سبك کاملا فارسی است، میرحیدر به‌فارسی فکرکرده و به‌ترکی نوشته است، مهارت او در زبان ترکی‌کمتر از رقیب او میرعلیشیر نیست وهردوی‌ایشان ازمنابع ایرانی ملهم‌اند، چنانکه همین‌ا نکته در بارهٔ نویسندگان ترك زبان‌که در قرن پانزدهم میلادی در دربار امرای تیموری شهرت یافته‌اند نیز صادق است.»[1] پس از اینجا معلوم میشودکه زبان و ادبیات فارسی نه‌تنها درآسیای صغیر بلکه درتمام قلمروها که با زبان ترکی رقابت میکرد، آن را تحت تأثیر عمیق خود قرار داده است، و بنابه‌روایت ادوارد براون[2] درتاریخ ادبیات خود سلطان سلیم اول حتی‌درهنگامیکه با‌ایرانیان جنگ میکرده زبان فارسی‌را برای انجام‌دادن مقاصد ادبی به‌کارمیبرده است. درخاتمه باید تذکر داد،که در قرن نهم هجری زبان فارسی در زبان ترکی تأثیر زیادی‌کرده است، ودرکمتر دوره‌ای میتوان نظیر این نفوذ ادبی زبان‌فارسی را درممالك مجاور مانند ترکیه وهند مشاهده‌کرد.[3]

---

۱ ــ به‌نقل از شعرفارسی در عهد شاهرخ (صفحه ۹۴)
۲ ــ تاریخ ادبیات ادواردبراون جلد اول (صفحه ۱۳۱)
۳ ــ تاریخ ادبیات ادواردبراون جلدسوم (صفحه ۵۴۲)

بخش دوم

فصل اول

کلیاتی در بارهٔ شعر وشاعری در قرنهای نهم و دهم در آسیای صغیر

چنانکه پیش از این در بخش اول اشاره رفت، سلاطین آل‌عثمان که بعد از انقراض سلاجقه در آسیای صغیر دولتی به‌نام‌دولت عثمانی تشکیل دادند، و به‌تدریج صاحب قدرت وشوکتی شدند، دردربار خود شعرای پارسی‌گوی وادبای پارسی‌نویس را پذیرفتند، ودر ترویج شعر و ادب فارسی وترغیب وتشویق پارسی‌گویان‌که از نقاط دوردست به‌آن دربار روی میآوردند، همتی به‌سزا به‌کار بردند. گاهی اوقات اتفاق میافتاد، که خود سلاطین عثمانی نیزچنان تحت تأثیر زبان شیرین فارسی قرار میگرفتند، که به‌گفتن اشعار فارسی مبادرت میکردند، و درتدوین و تنظیم دواوین برای مطالعهٔ خود ودیگران از هیچگونه مساعدت وبذل توجه دریغ نمیداشتند، شعرا و نویسندگان‌کشور عثمانی نیز مانند سلجوقیان و به‌پیروی از روش آنان عیناً شیوه وسبک‌گویندگان ونویسندگان ایرانی را سرمشق خویش قرار میدادند، و گاهی ازشعرای عرفانی چون مولوی و جامی وحافظ اقتباس و تتبع میکردند. در این دوره سلاطین‌آل‌عثمان ادبا وشعرا ودانشمندان ایرانی وپارسی‌گوی را مورد تکریم وتعظیم خاص قرار میدادند، وازاعطای صلات وجوائز در حق آنان‌کوتاهی روا نمیداشتند چنانکه دونفر ازدانشمندان ایرانی نژاد یکی جلال‌الدین دوانی و دومی فریدالدین احمد تفقازانی مورد تفقد و احترام سلطان بایزید و سلطان

محمد عثمانی قرارگرفته باآنان به‌مکاتبه ومراسله میپرداخته‌اند.[1]
نگفته نماندکه این‌مکاتبات باامور سیاسی ارتباطی نداشت، وفقط به‌خاطر فضل وادب دانشمندان ایرانی از طرف سلاطین عثمانی به‌رشتهٔ تحریر درمیآمد. چنانکه بنابه‌نقل فریدون بیک درمنشآت[2] خود بایزید به‌مولاناجامی‌هزارفلورن[3] وبه‌جلال‌الدین دوانی پانصد فلورن با ادب و احترام صله فرستاده است و هنگام بازگشت مولانا جامی ازسفر مکهٔ معظمه سلطان‌محمد فاتح پادشاه عثمانی درکشور خود دستور داده که درحق مولانا جامی احترامات لازمه را مرعی ومنظور دارند، علاوه براین عنایت، سلطان‌محمد خواجه عطاءالله کرمانی را باپنجهزار سکهٔ طلای نقد ووعدهٔ یکصدهزار سکهٔ طلای دیگر به‌شام‌گسیل داشت، تا شاعر عالیقدر ما را به‌کشور عثمانی ببرد، و مردم آن دیار را از فیض زیارت و انفاس قدسیهٔ او محفوظ وبهره‌مند سازد، ولی مولانا جامی قبل ازآنکه خواجهٔ‌کرمانی به‌دمشق رسد، ازراه حلب به‌سوی تبریز رهسپار شده بود ،که پس از استماع این‌خبر رسالهٔ ارشادیهٔ‌خود را باقصیدهٔ مدحیه به‌دربار آن پادشاه ارسال داشت.که مطلعش این است:

طاب ریاك ای نسیم شمال   قم و مر نحوکعبة‌آلامال.[4]

مولانا جامی برای مرتبهٔ دوم ازطرف سلطان محمد به‌کشور عثمانی دعوت شد ، وی به‌قصد ملاقات آن‌سلطان ازخراسان به‌سوی استانبول رفت، اما در قونیه خبر فوت‌سلطان محمد را شنید، وبه‌هرات بازگشت ، و در همانجا درروز جمعه هیجدهم محرم سال ۸۹۸ هجری در سن هشتاد ویك سالگی بدرود حیات‌گفت.[5] بدین‌ترتیب برای ماروشن میشود،که شعروادب فارسی نه‌تنها درممالك فارسی‌زبان بلکه درکشورهائی‌که زبان‌مادری وملی ورسمی آنها ترکی بود، رواج ورونقی‌داشت،

۱ــ تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد سوم (صفحهٔ ۴۷۱) و طبقات سلاطین اسلام (صفحهٔ ۱۶۹)

۲ــ منشآت فریدون‌بیک منشی طبع استانبول (صفحهٔ ۳۶۱)

۳ــ فلورن: زرمسکوك رایج‌آن عصر بود.

۴ــ مقدمهٔ دیوان مولانا جامی بقلم پژمان (صفحهٔ ۴۹۵)

۵ــ مجمع‌الفصحاء جلد دوم (صفحهٔ ۲۱)

به‌حدیکه شاهان وامرا را وادار میکرد که دانشمندان و شعرای ایرانی و پارسی گویان را با فرستادن تحف و هدایا و وجه نقد به کشور خویش دعوت کنند، و از وجود آنان کسب فیض نمایند. مکاتبات و مراسلاتی که در این زمینه در منشآت فریدون بیگ ضبط شده است، بهترین شاهد این مدعا می‌باشد.[1]

---

۱ ـ در اینجا بی‌مناسبت نمی‌بینم که دوفقره از نامه‌هائی را که‌میان‌مولانا جامی‌وسلطان بایزید عثمانی مبادله شده است، از کتاب منشآت فریدون بیگ نقل کنم:

نامهٔ دوم سلطان بایزیدعثمانی بمولاناجامی: «چون بمیامن‌توفیقات سبحانی‌ومحاسن تأییدات آسمانی برضمیر منیرما که‌مرآت آیات و مشکوة‌اشعهٔ‌لمعات الهامات است‌محقق‌و مبرهن است که دوام ایام دولت وکامگاری و ثبات اعوام سلطنت و تاجداری بیمن نعم‌عالیه و منن همم ازخواطر سامیهٔ ارباب کشف وکرامات و اصحاب‌وجدوحالات که‌رجال‌لاتلهیهم تجارة ولابیع‌عن‌ذکرالله،وصف‌حال ایشان‌است منوط و مربوط است، وهر دولتمندسعادت‌شعار و خردمند بختیاردست اعتصام بعروة‌الوثقی و حبل‌المتین محبت این گروه باشکوه‌زدهمهٔ اسباب‌عزت اورا میسر و مهیا و هرروز به‌فتوحات بی‌اندازه و سعادات تازه مبشرومهنااست و الحمدلله علی توالی آلائه و تتالی نعمائه‌که این مقال‌مصدوقه حال فرخ‌فال فرخنده‌مآل‌ما است که‌کسوت والای خلافت و خلعت مطرای سلطنت بطرازاکرام و اعزاز این فرقهٔ‌ناجیه مطرزگردانیده‌ایم و خلوص‌نیت بااین‌جمع‌که از آلایش منفرد و بهر خصال حمیده‌وستایش مزینه ستوده‌اند به‌تخصیص عالیجناب ولایت‌مآب هدایت پناه ارشادو دستگاه قدوة‌ذوی‌الفضل والکمال زبدة‌اولی الکشف والحال‌المقتبس من‌انوارفیضه‌اهل‌الزمان مولانا نورالملة‌والدین عبدالرحمن ادام‌الله تعالی برکات ایام‌الشریفة ماتلالاالنیران در مرتبهٔ اعلی‌ودرجهٔ‌اقصی‌است و در هر روز سمت تضاعف وصفت تزاید بپذیرد و خصوصاً دراین‌ایام فرخ انجام که از روائح‌انفاس متبرکه و نتایج ابکار افکار مبارکه‌کلیات جامع‌الکمالات که ابیات آن‌دراحکام بمثابهٔ‌قواعد بیت‌المعمور وزواهر جواهر، عقود منظومهٔ‌آن‌بدمرتبهٔ‌نظم‌قلایدخورِ بی‌قصورودرر غررمعانی درآن کاللؤلؤالمنثور بتأیید ملهم توفیق از عالم غیب و نزاهت به ترجمانی زبان بلاغت بواسطهٔ خامهٔ عنبرین عمامه به‌خطه‌خط آمده مصراع:

بارک‌الله خامهٔ دربار او

بیت

برویش نور تجلی تافته　　　　بهره از علم لدنـی یافته

روزانهٔ پایهٔ سریر خلافت مصر ساخته رسید و به‌یمن‌مطالعهٔ شریف مخصوص شده ←

هم چنین مولانا حامدی که در زمان سلطان محمد عثمانی به کشور آسیای صغیر سفر کرده بود، در مدح سلطان محمد اشعاری گفته و در مقطع هر غزل نام ممدوح خود را ذکر کرده است:

غوث ملوك عالم کو مهدی زمان است

سلطان محمد بن سلطان مرادخان است. [1]

هم چنین فقیه نامی عثمانی مؤیدالدین عبدالرحمن چلبی که در عصر سلطان

نصایح و مواعظ که در آن مندرج بود بسمع رضا شنید بسی مفید و مستحسن بود بیت:

چنان داد سخن داده است جامی	کز آن شد تازه ارواح نظامی

موجب مزید فنون اعتقاد گشت از فیضان زلال نوال پادشاهی مبلغ یکهزار فلوری که نقد تمامی عیار و سکهٔ اعتبار از نام نامی ما یافته به رسم انعام فرستاده شد تا کمال عواطف خسروانی در بارهٔ خود مشاهده نماید و بدعاوی دولت جاودانی افزاید والسلام»

جواب مولانا جامی به نامهٔ سلطان بایزید

دعائی که ورود ساکنان ملکوت و ثنائی که ذکر سبحان صوامع جبروت بوده باشد با انواع خلوص درویشانه و اصناف خشوع فقیرانه نثار مجلس عالی اعلیحضرت سلطانی خداوندگاری اسلام پناهی خلدظلّه السامی گردانیده همواره گوشه نشینان کنج قناع و متوطنان زوایای بقاع را دعاگوی جانی و ثناخوان جنانی امور دینی و دنیوی عالیشانی شناسند امید که لطف باری یاری کرده مقبول درگاه حضرت عزت عزت اسمائه گردد بحق حقه و بنبیه وذویه از تشریف تضعیف احسان بیکران و تبلیغ یرلیغ مکرمت عنوان سعادت فزود و گفت: نظم

جامی کجا عطای شه روم از کجا	کاین لطف غیب میرسدش از ره عموم
هرچند بود سخت گریزان دلش ز نقد	نرمش نمود کیسهٔ زر، مهرشه، چو موم
در زهد چو فروشی او کاست لاجرم	گندم نمای گشت به آفاق ازاین رسوم
زین تنگنای سرخ شد آخر چنان غنی	ترسم که حب مال کند درویش هجوم
تعداد آن نمیرسد ار عقل گویمش	بشمار هست کم زتیه محصول ملک روم (؟)

و چون دارندگان رقعهٔ نیاز درویش محمد بدخشی زید تقواه با جمعی از فقرا عزم حجاز کرده بودند و شاید که در ذهاب و ایاب عبور ایشان بـه آنطرف واقـع شود وبشرف دعاگوئی مستعد شوند در آنکه نظر عنایت مصروف احوال وجمعیت اطوار آن جمع پریشان حال خواهد گشت شبهه‌ای نیست بعنایة‌الله و حسن توفیقه فلاعز ومن‌الملك ان یفوح ومن البدران یلوح والامر اعلی» به نقل از منشآت فریدون بیگ جلد اول (صفحه ۳۶۱).

۱ ــ دیوان حامدی چاپ استانبول (صفحهٔ ۵۷)

بایزید دوم شهرت پیداکرد، در سال (۸۸۳) هجری ازکشور خود به قصدتحصیل دانش مهاجرت‌کرده مدت هفت‌سال در شهر شیراز اقامت گزید، و در محضر مولانا جلال‌الدین دوانی دانشمند معروف تلمذکرد.[۱]

بعضی از شعرای دربار آل عثمان به اشعار شعرای پارسی‌گوی ایرانی‌جواب گفته‌اند، و از اشعار آنان استقبال‌کرده‌اند،مولاناقبولی‌که‌ازشعرای‌عصرسلطان‌محمد فاتح می‌باشد، قصیده‌ای‌در جواب‌کمال‌اسماعیل‌گفته است‌که در دیوان‌فارسی‌اوچاپ شده است، و نیز بعضی از شعرای‌آسیای‌صغیر از سبك و شیوهٔ حافظ‌وکمال‌وخسرو پیروی‌کرده برخی نیز خود راپیرو و مرید خاص ومقلدعارف‌نامی‌مولاناجلال‌الدین محمد شمرده‌اند، و از مولانا به‌زبان شعر مدح‌کرده‌اند.[۲]

شعر دوستان و دانش‌پروران‌کشور عثمانی در نتیجهٔ داشتن علاقه‌به‌شعروادب فارسی به‌تألیف تذکره‌ها و تدوین دیوان‌ها پرداخته‌اند. از جمله ضیاپاشا درنتیجهٔ اظهار علاقهٔ مفرط به‌زبان و ادب فارسی تذکره‌ای دربارهٔ شعرای ایران تألیف‌کرده است.[۳]

و عاشق‌پاشا نیزکه از قدیمترین شعرای عثمانی است، در دربار ارخان‌که دومین شاه آل‌عثمان بود زندگی می‌کرد، و با اینکه لقب پاشائی داشت، سردستهٔ جنگجویان نبود بلکه پاشای شعرای صوفی مشرب بود، دورهٔ دوم مکتب قدیم عثمانی نیز (۱۴۵۰ ـ ۱۶۰۰) مصادف با دورانی است،که اشکالات‌زبان‌ترکی‌کم‌کم مرتفع شد و شعرا توانستند توجه خود را به‌مطالعهٔ مکاتیب ادبی ایران‌معاصرخود معطوف دارند، و از سبك و شیوهٔ شعرای فارسی زبان تقلید نمایند و حتی عرفان‌و فلسفهٔ مخصوص ایران‌نیز توأم با ادبیات‌فارسی در روحیهٔ شعرا ونویسندگان‌عثمانی تأثیر بخشید.[۴]

---

۱ ـ کتاب‌گیپ تاریخ شعر عثمانی جلد اول (صفحهٔ ۱۲۸)

۲ ـ مقدمهٔ دیوان مولانا قبولی به‌ترکی چاپ استانبول (صفحهٔ ۲۷)

۳ ـ جلد اول‌کتاب‌گیپ تاریخ شعر عثمانی (صفحهٔ ۱۲۸) و تاریخ ادبیات دکتر شفق (صفحهٔ ۳۴۴)

۴ ـ کتاب تاریخ شعر عثمانی گیب (صفحهٔ ۱۶۵ ـ ۱۶۵)

فصل دوم:

سلاطینی که از آل‌عثمان شعردوست و شاعرنواز بوده‌اند

خود به‌فارسی شعر گفته‌اند.

چنانکه در بخش اول گفتیم مرگ علاءالدین کیقباد ثانی آخرین پادشاه سلجوقی آسیای صغیر و تجزیهٔ شاهنشاهی بزرگ آن سلسله سبب شد، که عثمانیان در سلطنت خویش خودمختار و مستقل شوند، و چون این سلاطین تربیت‌یافتهٔ دربار سلجوقیان آسیای صغیر بودند مانند آنان در حفظ آداب ورسوم دیرین و احترام و تکریم شعرا و اهل فضل و ادب همت گماشتند به‌طوری‌که بعضی از شاهان آل‌عثمان علاوه‌بر ادیب‌نوازی و شاعرپروری خود به‌زبان فارسی شعر گفته به‌تدوین دیوانها و تنظیم تذکره‌ها پرداخته‌اند. سلطان ایلدرم‌بایزیدعثمانی ازجملهٔ سلاطینی است که‌خود به‌فارسی شعر گفته و از شعرا و فضلا حمایت نموده است، این یك‌بیت رادر تذکره‌ها به‌نام او ضبط‌کرده‌اند:

هر دود که بالا رود از سینهٔ چاکم

ابری شود وگریه‌کند برسر خاکم.[۱]

احمد داعی‌که یکی از شعرای آن دوره به‌شمار می‌رود. در مدح شاهزاده سلیمان چلبی پسر ایلدرم‌بایزید شعر گفته است ر اثرهای خود را به‌اوتقدیم داشته است، و این یك بیت از آن‌جمله است، که دارای ارسال‌المثل می‌باشد:

---

۱ ــ تذکرهٔ مجمع‌الفصحاء تألیف رضاقلی‌خان هدایت (صفحهٔ ۸)

آری چه کنم عارت موران باشد پای ملخی پیش سلیمان بردن[1]

سلطان محمد عثمانی درمورد شعرا مهرومحبت بی اندازه مبذول داشته آنان را ازصلات ونوازش خود برخوردار میساخته است ، و درزمان سلطنت او شعرای بسیاری مانند ساحلی وقبولی به دربار اومیآمدند . چنانکه سلطان محمد مولانا عبدالرحمن جامی شاعرشهیر وعارف نامی‌مارا نیز چندین‌بار بدان مرزوبوم دعوت کرده است ، ومولاناقبولی ازاینکه دردربار او راه یافته وازصلات وجوائزش متمتع شده است ، اظهاررضایت وسپاسگزاری نموده است .[2]

یکی دیگر ازسلاطینی که خود به فارسی شعرمیگفت ، ودردربارش شعرای فارسی‌گوی بسیاربودند ، سلطان سلیم‌عثمانی میباشد . واواول کسی‌است ازسلاطین آل‌عثمان‌که خلافت وسلطنت را درخاندان عثمانی جمع کرده است ، وی در سال ۸۷۵ هجری متولد شده درسال ۹۱۸هجری به تخت شاهی تکیه زده است . سلطان سلیم مردی درویش‌مسلك ولطیفه‌گو وشاعربود ، درریاضی وسایر علوم نیزاطلاعاتی داشت ، وازشعرای ایرانی به‌کمال وخسرو ومخصوصاً حافظ علاقهٔ بسیارداشت ، واز آنان درغزلسرائی پیروی‌می‌کرده است .

تخلص اوگاهی سلیمی‌وگاهی سلیم‌بوده است . چنانکه در غزلی‌که مطلعش چنین است تخلص سلیمی به نظرمیرسد :

تا خرقه و سجاده‌ام ارزد در می چند
خواهم طرف میکده رفتن قدمی چند
درکش قدحی چند و فلك را عدم انگار
در خاطرت از دور ببینی المی چند
در گلشن دوران همه در دور قدح کن
چون نرگس آزاده چو یابی در می‌چند

---

۱ ـ دیوان احمد داعی مقدمهٔ ترکی (صفحهٔ ۱۹۱)
۲ ـ دیوان قبولی چاپ استانبول فارسی (صفحهٔ ۳۴۲)

همدم بجز از باده مسازید حریفان

از عمر گرانمایه چو باقی است دمی چند

حال دل عشاق سلیمی تو چه پرسی

در میکده با عشق و جنون متهمی چند.[1]

ودر غزل دیگر گوید:

بر هر دلی که غیرت عشق (سلیم) تافت

پیغام سوی دوست به باد صبا، نداد

سلطان سلیم گاهی اوقات دراشعار خویش خودستائی کرده وزمانی از مشرب عرفان وتصوف سیراب شده است، چنانکه دراین غزل گوید:

در اقلیم فنا چون شمع اگر چه زار میمیرم

خوش است این دولت باقی که بهر یار میمیرم

اگر در خانه بنشینم کشد دوری آن شوخم

وگر بیرون روم از طعنهٔ اغیار میمیرم

(سلیمی) چون برای یار میمیری چه مینالی

من ازبهر چنین مرگی دمی صدبار میمیرم

❀ ❀ ❀

ز پیشم رفتی و من بهر آن رفتار میمیرم

قدم را رنجه فرما آه ورنه زار میمیرم

توئی سلطان حسن ونیستت بر بنده‌ها رحمی

طبیب دردمندانی و من بیمار میمیرم

گه از تاب خم زلفت به‌خود چون موی می‌پیچم

گهی از حسرت آن لعل شکربار میمیرم

لبت ازسحر وافسون چند رنجد ای طبیب جان

حدیثی گو که من از بهر آن گفتار میمیرم

---

۱ - ترجمهٔ مجالس النفائس - حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۷۶)

سلیمی هرگه آن مه میرود جانم نمی‌ماند

ندارم بهره‌ای از زندگی ناچار میمیرم[1]

سلطان سلیم گاهی بردنیا وسلطنت بی‌اعتنائی نشان میدهد ومیگوید :

نمیخواهم سلیمی پادشاهی بندهٔ یارم

که من شاهنشهی از بندگی خویشتن دارم

وچون کشور آسیای صغیر جایگاه نشوونما وارشاد مولانا جلال‌الدین محمد بلخی بوده است ، لذا دراشعار سلیم و دیگران نیز تأثیر عرفان و تصوف مولانا تا اندازه‌ای مشاهده میشود . چنانکه دراین غزل که در دیوان خطی او ضبط است مشرب عرفان آشکار است :

نمیکنی نظری سوی اهل عشق ز ناز	تو نازکن کـه نداریم ما بغیر نیاز

ز بس که طاقت وصبرم نمانددرعشقت	چو یاد آورمت گریه میکنم آغاز

ز پادشاه خیالت چه شکرها دارم	که اوست بامن دیوانه محرم همراز

تا اینکه گوید . . .

سلیم خاك ره عشق کـن سر و تن را

که جان به حضرت جانانه میکند پرواز[2]

دیوان خطی اوکه درکتابخانهٔ ملك تهران موجود میباشد دارای ۵۹ ورق و هر صفحهٔ آن یازده سطر است، سلطان‌سلطیم بعدازپنجاه ویکسال عمر درسال ۹۲۶ هجری پس‌از هشت سال وهشت ماه‌وهشت روز سلطنت جهان را بدرود گفته است[3]

واینك چند غزل ازاو درزیر نقل میشود :

واینك غزل به طرز خسرو

آنکس که حسن داد ترا و وفا نداد	انـدوه و درد داد مرا و دوا نـداد

بدروزگر شدم چه شکایت کنم زبخت	روزخوشی مرا چکنم چون خدا نداد

---

۱ ـ دیوان خطی سلطان سلیم متعلق به کتابخانهٔ ملك تهران بشماره(۴۶۲۰)

۲ ـ دیوان خطی سلطان سلیم عثمانی متعلق به کتابخانهٔ ملك تهران بشماره(۴۶۲۰)

۳ ـ مجالس‌النفائس ـ حکیم شاه‌محمد قزوینی (صفحه ۳۵۱) وتحفهٔ‌سامی(صفحه۱۹)

شبها ز هجر مردم و باد سحر گهی
یکره به دیده مژدهٔ آن خاك‌پا نداد

تا قصد صد هزار دل مبتلی نکرد
یك دلربا شکست به زلف دوتا نداد

آنکس که داد اینهمه خوبی به گلرخان
بوی وفا و مهر ندانم چرا نداد

جان ودلش به‌وصل دلارام کی رسد؟
شخصی که بوسه بردم تیغ بلا نداد

بر هر دلی که غیرت عشق سلیم تافت
پیغام سوی دوست به باد صبا نداد

واز اوست:

ای دو عالم فدای یك نکهت
عقل حیران ز نرگس سیهت

مهر بارد ز زلف شبرنگت
ماه تابد به گوشهٔ کلهت

اهل دلرا جز این‌مرادی نیست
که سپارند جان به خاك درت

بهر سوز دل سلیمی زار
گل گل افروخته رخ چومهت

واز اوست غزل به طرز کمال

میخانه بین ز می چو بدخشان مکان لعل
هر خم در او ز بادهٔ چون لعل‌کان لعل

بازار عیش بین که چو صراف می فروش
در وی گشاده از می رنگین دکان لعل

از هجر لعل گوش تو از اشك قطره‌ای
آویخته زهر مژه چشمم بسان لعل

در کوهسار هجر ز شوق لب تو هست
کارم به خون دل طلبیدن نشان لعل

عکس می لب تو به میخانه اوفتاد
شد هر طرف ز بس می رنگین جهان لعل

دندان زدی و رشتهٔ جانم گسیختی
شد در میانهٔ دولبت ریسمان لعل[1]

یکی دیگر از سلاطین آل عثمان که طبع شعر داشته و به فارسی شعر گفته

۱ ـ ترجمهٔ مجالس‌النفائس صفحهٔ (۳۶۴)

است ، سلطان سلیمان قانونی میباشد ، او پسر شجاع سلطان سلیم بود ، و در سال ۹۲۶ جانشین پدر شده است ، درسال نهصدهجری متولدشده‌است و درسال ۹۲۶ از مغنیسا حرکت کرده ودرقونیه به تخت سلطنت نشسته است .

شاعر ایرانی مقیم آسیای صغیر به نام امینی در تاریخ جلوس او قصیده‌ای ساخته است ،که ازهر مصراع آن ۹۲۶ حاصل آید ، مدت سلطنتش ۴۸ سال بوده و درسفر بغداد این بیت راگفته است :

برجان‌خارجی‌زده‌ا م پنجه چون اسد — خون حسین می‌طلبم یاعلی مدد [1]

سلطان سلیمان گاهی اوقات شعرفارسی میگفت ، و به هرسه زبان فارسی و ترکی وعربی آشنائی داشت ، واین دوبیت نیز از اشعار او به شمار میرود :

دیده ازآتش دل غرقه در آب است مرا

کار این چشمه زسرچشمه خراب‌است مرا [2]

چشم برهم زنم و روی تو بینم به خیال

در شب هجر مگر دیده به خواب است مرا.

بنابه نقل‌صاحب‌تذکرهٔ‌مجمع‌الخواص سلطان سلیمان(محبی) تخلص میکرده است ، وگویا این تخلص‌را وقتی‌انتخاب‌کرده است ،که‌باشاه طهماسب صفوی مصالحه ودوستی آغاز نهاده است ، بالاخره سلطان سلیمان خان قانونی درسال ۹۷۴ هجری درگذشته ودر جامع‌شریفهٔ رودس بنام «سلیمانیه»که‌ازآثار و بناهای خود اومیباشد، مدفون شده است .[3]

---

۱ ـ تحفهٔ سامی ـ سام میرزا صفوی ـ تهران ۱۳۱۴ مطبعهٔ ارمغان (صفحه ۱۹)

۲ ـ تذکرهٔ مجمع‌الخواص تألیف صادقی کتابدارترجمهٔ دکترخیامپور (صفحهٔ ۱۵)

۳ ـ قاموس‌الاعام ترکی‌تألیف شمس‌الدین سامی جلد چهارم (صفحهٔ ۲۶۱۴)

فصل سوم

شعرائی که در آسیای صغیر در قرن‌های نهم و دهم شعر فارسی گفته‌اند.

از جمله شعرائی که درقرن نهم ودهم درآسیای صغیر ودربار سلاطین عثمانی به فارسی شعر گفته‌اند، مولانا بهاءالدین علی متخلص به‌ادائی را میتوان نام برد. چون ادائی درسخن‌گفتن مقاصد خویش را نیکو ادا میکرده است، لذا «ادائی» تخلص یافته است.

اصل او از شیراز است، ومانند شیخ اجل سعدی شیرازی همواره در سیر و سیاحت بوده وبه اطراف واکناف عالم وبحر وبر سفرکرده است، و دراین مسافرتها بااهل فضل وعلم وصاحبان کمال مصاحب بوده است.

... وی اوهل دانشمندی کسب فیض میکرد، تااینکه جامع فضایل شد ومتبحر درعلوم مختلف گردید. مولانا ادائی خط نیکو مینوشت ودرشیراز ازجملهٔ نویسندگان به‌نام به شمارمیرفت، وکتابهائی مانند شاهنامه وخمسهٔ نظامی ودیوان کمال وخسرو وغیره را بسیار نوشته ازطرز وسبك هریك اطلاع کافی به دست آورده است، و از این‌روست، که دراقسام وانواع شعر ازمثنوی وقصیده وغزل طبع‌وقاد وذوق سرشاری داشته است. وی تاریخ سلطان‌سلیم عثمانی‌راکه معاصرش بود، به بحرشاهنامه سرود واین یك بیت درتوصیف جنگ ازآن کتاب است:

اجل ساقی و خون دل باده بود　　　به هر گوشه‌ای مستی افتاده‌بود[1].

---

۱ ـ تذکرهٔ مجالس النفائس ـ امیرعلیشیر نوائی ـ ترجمهٔ حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۵ ـ ۳۶۴)

مولانا ادائی درسال ۹۲۸ دراستانبول به مرض طاعون جهان را بدرودگفت ، وخبر وفات او به یکی از دوستانش در«رودس» رسیدگویند این شخص باادائی دوست صمیمی بود ، و بسیارصاف ضمیر و روشندل بود .

وقصیده‌ای درمنقبت گفته بودکه مطلع آن اینست :

دل از برای خدنگش نشانه‌ای میخواست
بیاض دیده نهادند مردم از چپ و راست .

درتذکرهٔ مجالس‌النفائس (ترجمهٔ حکیم شاه محمد قزوینی)

چندین غزل به نام او ضبط کرده‌اند ، واینکه محض‌اطلاع از سخنوری و سبك غزلسرائی وی غزل زیررا ازاو نقل‌میکنم :

هر زمان زلف بتی خاطر پریشانم کند
ناوك دلدوز شوخی رخنه در جانم کند
توبه از می گر کنم شهباز تشویق خمار
بامداد از طلعت ساقی پشیمانم کند
کشتگان غمزهٔ شوخت غریق رحمتند
چشم آن دارم که بخت از خیل ایشانم کند
حاصل از شوق تو دارم گریهٔ شام و سحر
باشد از آلودگی‌ها پاك دامانم کند
چون «ادائی» تیغ دلدوز تو دارم آرزو
تا خلاص از محنت شبهای هجرانم کند[1] .

* * *

وایضاً ازاوست

ماه من آئینه هرگه پیش رخسار آورد
صورت آئینه را با خود به گفتار آورد

۱ـ تذکرهٔ مجالس‌النفائس ـ حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۶ ـ ۳۶۵)

خودنمائی میکند خورشید بنماروی خویش
تا بدین حسن جهان افروز اقرار آورد
نخل قدش را به آب دیده پروردم ولی
هرزمان بهر دل من محنتی بار آورد
دیده بره گوش بر در نرگس وگل منتظر
تا صبا پیغام آن گلکی به گلزار آورد
با وجود آنکه هستم دشمن جان رقیب
میکنم جانش فداگر مژدهٔ یار آورد

❊ ❊ ❊

واز اوست

با شام غم قرینم و دورم ز ماه خویش
درمانده‌ام به طالع و بخت سیاه خویش
گفتیم که دل بر آورم از چاه غم نشد
هر چند ساختم رسن از دود آه خویش
راهم نما به چشمهٔ حیوان که همچو خضر
گم کرده‌ام به فکر دهان توراه خویش

❊ ❊ ❊

واز اوست

با غمت شب همه شب صحبت جانی دارم
با خیال دهنت عیش نهانی دارم

❊ ❊ ❊

غلطان چو قرعه‌ام شب در داز خیال او
تا کی ببینم آن رخ فرخنده فال او

قبولی وشعر فارسی

دیگر ازشعرائی که دردربار آسیای صغیر درقرن نهم میزیسته و شعر فارسی

میگفته‌اند ، مولانا قبولی میباشد . مولانا قبولی ازشعرای پارسی‌گوی آسیای‌صغیر بوده ومحل تولد وتاریخ تولدش مجهول میباشد .

فقط شمس‌الدین سامی صاحب‌کتاب قاموس‌الاعلام ترکی اورا اهل (سیروز) دانسته است .[1]

با مراجعه به دیوان وی‌ومطالعهٔ اشعارش‌معلوم میشود ،که وی درعهد سلطان محمد عثمانی میزیسته ودیوان خودرا به نام سلطان وقت تمام‌کرده است چنانکه دراشعارفارسی به‌این نکته اشاره میکند ومیگوید :

درآن وقتی که این فرخنده دیوان	مزین شد به مدح شاه دوران
ز هجرت‌راست هشتصد بود وهشتاد	که شد از ختم این دیوان دلم شاد
گذشته سال عمرم سی و نه بود	سرم از مدح شه برچرخ میسود،[2]

ازقراین اشعارش معلوم میشودکه اودرموقع‌تدوین دیوان ومدح‌گوئی‌سی‌ونه سال‌داشت ، واگرسی‌ونه را ازهشتصد وهشتادکم کنیم ظاهراً هشتصد وچهل و یك تاریخ تولد شاعر به دست خواهدآمد . درتذکرهٔ مجالس‌النفائس از چند شاعر به‌نام قبولی ذکری‌رفته است،ولی‌این قبولی‌که ازاو صحبت میکنم، ودرقرن نهم‌درآسیای صغیربه‌گفتن اشعار فارسی مبادرت ورزیده است ، غیراز آن اشخاصی است‌که به قبولی معروف شده‌اند ، محل‌تحصیلات شاعر روشن نیست ، ولی‌در اشعار خود از شعرای ایرانی مانند ظهیر وخسرو وخواجو نام‌برده وچنین وانمود کرده است،که درشعر گفتن‌ازآنان کمك والهام‌گرفته است، چنانکه دراین دوبیت قصیده‌اش‌گوید:

در این قصیدهٔ غراشها به طبع قبولی
مدد رسید ز روح ظهیر و خسرو وخواجو.
به نخل بندی و طرز قصیده و غزل‌تر
شود فقیر چو ایشان اگر بود نظر تو .[3]

---

۱ ـ قاموس‌الاعلام ترکی ازشمس‌الدین سامی جلد پنجم (صفحهٔ ۳۵۲۰)
۲ ـ مقدمه‌ترکی‌دیوان‌قبولی چاپ‌استانبول۱۹۴۸ (صفحهٔ۸) ودیوان‌فارسی(صفحهٔ ۱۵۰)
۳ ـ مقدمهٔ ترکی دیوان‌قبولی چاپ استانبول(صفحهٔ ۹) ودیوان فارسی(صفحهٔ۱۱۳)

مولانا قبولی بنابه قول صاحب تذکرهٔ تحفهٔ سامی و آتشکدهٔ یزدان و تذکرهٔ روز روشن از اهالی یزد میباشد ، وکاملا ایرانی الاصل است ، قبولی در اشعار و بخصوص قصاید خود سلطان محمد عثمانی را مدح گفته وگاهی درشاعری خود مبالغه و خودستائی میکند ، اینك چند بیت از قصیده‌ای راکه در تعریف سلطان محمد گفته وخود را نیز ستوده است ، شاهد میآوریم :

چون درشهوار ریزد چشم شب بیدار من
صبح دامن پرکند از گوهر شهوار من

. . . .
. . . .

بس‌که دریا بار طبعم از در معنی است پر
میبرد هرسو سفینه در ز دریا ، بار من

گوهر اسرار نظمم در بها بس بها است
جوهری داند بهای گوهر اسرار من

ازسخن‌سنجان منم امروز هرجا ثابت است
در برصاحب عیاران سخن معیار من

تا جهان باشد اثرها ماند ازمن درجهان
چون به‌گفت خوب شهرت‌یافته است آثارمن

دولتم چون روی داد و عقل آمد رهنمون
شد ثنای شاه دوران مذهب مختار من

آفتاب سلطنت سلطان محمد کز فلك
هرزمان آید خطاب او را که استظهار من

از قبول بندگانت تا قبولی گشته‌ام
بر کلاه ماه ساید گوشهٔ دستار من

کـردم از بهـر نثارت گوهر شهوار نظم

فـرخت یادا نثـار گوهـر شهوار من.[1]

قبولی با مولانا جامی شاعر شهیر وعارف نامی ایران معاصر بوده است، و این مطلع اشاره به اوست:

نام رقیب بر لب جانان من گذشت

آگه کسی نشد که چه برجان من گذشت.[2]

قبولی گاهی در اشعار ممدوح خود را به نام سلطان محمد غازی نام میبرد ، و گاهی اسم پدرش را نیز ذکر میکند ، چنانکه می گوید :

زهی مهی که جهان را بروی او نظر است

فتاده مهر به راهش چو خاك رهگذر است

سپهر کوکبه سلطان محمد غازی

که شقهٔ علمش شمس و مهچه اش قمر است.[3]

و درجائی به نام پدرش از او یاد میکند و گوید:

شاه دین پرور محمدخان بن سلطان مراد

شهریار تاج ده شاهنشه گیتی ستان.[4]

از اشعار قبولی چنین مستفاد میشود که علاوه بر سلطان محمد سلطان بایزید خان ثانی را نیزمدح گفته است ، و در مقطع غزلی نام آن سلطان را آورده ، چنانکه دراین غزل:

نوید ها تف غیبم بـه گوش جان آمد

علی الصباح کـه سلطان انس و جان آمد

خجسته طلعت و خورشید رای ومه رایت

امـیـر روی زمـیـن خسرو زمـان آمد

۱ـ دیوان فارسی مولانا قبولی چاپ استانبول۱۹۴۸ (صفحهٔ ۲۶)

۲ـ مقدمهٔ ترکی دیوان قبولی چاپ استانبول ۱۹۴۸ (صفحه ۵)

۲ـ دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (صفحهٔ ۶۴)

۳ـ « « « « (صفحه ۷۸)

معین دولت و دین شهریار با تمکین

بهار گلشن جان گلبنی جنان آمد

جهان عز و شرف بایزید خان شاهی

که او خلاصهٔ نسل مرادخان آمد.[1]

قبولی سلطان محمد خان را اولین شاهی میداند، که درمملکت عثمانی سکهٔ طلا میزند، وآنرا رایج میسازد، چنانکه درمقطع غزلی چنین گوید:

شه دین پرور احمد سیر سلطان محمد خان

که او زد سکهٔ شاهی به زر درملك عثمانی.[2]

همچنین قبولی ازسلطان محمدعثمانی آن قدرمهرومحبت مشاهده کرده واز صلات و نوازش اوبه اندازه‌ای راضی‌وخشنود بوده‌که اورا بهترین پادشاه آل عثمان میداند. وازاینجا برای ما روشن وثابت میشود، که درآن دربارزبان فارسی‌وشعرای فارسی‌گوی تاچه حد خریدار ومشوق داشته‌اند، چنانکه درقصیده‌ای چنین گوید:

جهانبان زمان سلطان محمد   علی‌سیرت بهین آل عثمان.[3]

مولانا قبولی درسال اول‌که به رومآمده غزل‌ساحلی‌راکه‌یکی‌ازشعرای‌معاصر او بود و درآسیای صغیرمیزیست، جواب‌گفته و ازآماسیه به‌آستانهٔ شاهی‌فرستاد، و این است مطع آن قصیده‌که دوبیت از اول‌قصیدهٔ محض‌نمونه ذکرمیشود:

سرخ از چه روست پیش لب لعل یار لعل

گر ز آنکه نیست از رخ او شرمسار لعل

فرهاد بس‌که بی‌لب شیرین سرشك ریخت

شد سنك پاره ها همه در کوهسارلعل..[4]

علاوه‌براین قبولی‌درجواب‌کمال اسمعیل نیزقصیده‌ای‌گفته است‌که مطلعش

۱ـ دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (صفحه۱۱۶)

۲ـ دیوان فارسی قبول چاپ استانبول (صفحه ۱۰۴)

۳ـ دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (۱۰۸)

۴ـ دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (صفحهٔ ۹۹)

چنین است :

زین سان که گشت روی زمین آسمان برف
شیر فلك شکار شود در میان برف

وگویند قبولی این قصیدهٔ جوابیه را به اشاره و دستور سلطان محمد پادشاه وقت سروده است چنانکه درمقطع نام سلطان وقت راآورده چنین گوید :

سلطان محمد آن شه غازی که روز حزب
او آفتاب آمد و دشمن بسان برف

وی ازاینکه به دربار سلطان محمد سلطان عثمانی راه یافته و مورد تکریم وتشویق اوقرارگرفته[1] اظهار رضایت وسپاسگزاری میکند ، و آنرا یکنوع اقبال وآمدکارمیداند ، چنانکه گوید :

ز اقبال قبول خدمت شاه — بحمداله شدم مقبول درگاه
دلم این لطف را ازشاه میخواست — میسر شد ز لطف شاه دلخواه
مرا ناگاه این اقبال رو داد — چگویم شکر این اقبال ناگاه
به دولت راه میجستم رسیدم — رسدآری چو دولت هست درراه
قبولی چون شدی مقبول سلطان — بگو شکر خدا الحمدلله[۲]

درمقدمهٔ ترکی که به دیوان قبولی نوشته شده ، ودربارهٔ شاعر تحقیقاتی به عمل آمده است ، بـه روی آوردن شعرای پارسی گوی ایرانی به دربار سلاطین عثمانی آسیای صغیر اشاره میکند ، وخود قبولی نیز درقصیدهٔ لامیهٔ خود بدین نکته اشاره کرده است ، چنانکه گوید :

تجارنظم ازعجم آمد بسی به روم — لیکن کسی نداشت چواین بنده بارلعل[۳]

غزلیات فارسی قبولی نیز بسیار روان وسلیس است، وکاملا به سبك شعرایرانی بوده و ازنکات لطیف و ظریف زبان فارسی برخوردار میباشد ، چنانکه یك غزل

۱ـ دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (صفحهٔ ۳۶۱)
۱ـ دیوان قبولی چاپ استانبول (صفحهٔ ۳۳۲)
۲ـ مقدمهٔ ترکی دیوان قبولی (صفحهٔ ۱۴)

به عنوان نمونه ازدیوان فارسی او در اینجا نقل میشود:

چومیدانی که خواهی کشتنم آخر به نادانی
ز لطف روی خود بنما به من آخر تومیدانی

توسلطانی نگارا با گدایان جنگ کمترکن
که خواهد کشته گشتن عالمی زین جنگ سلطانی

چه دانستم کز ینسان بیوفا باشی وسنگین دل
کنون دانستم و سودی نمیدارد پشیمانی

پریشان میکنی گیسوی مشکین ودل مسکین
به آخر همچو زلفت می نهد سر در پریشانی

قبولی را بکش ای کافر ار برگردد از عشقت
که در دین میکشند آنرا که برگشت از مسلمانی[1]

قبولی چون از سلطان وقت انتظار بذل وبخشش بیشتری داشت و سایرین از او مضایقه میکردند؛ وگاهی پاشایان عثمانی از انعام و صلهٔ اومیکاستند، بدین جهت به مقام گله برآمده از شاه اضافه حقوق میطلبد، واینك با اشاره به این نکته گوید:

خسروا گفتی که ادرار تو افزون میکنم
آن نشد از لطف پاشایان و شد انعام کم

هر کسی از لطف تو کام خود افزون یافتند
کی روا باشد که این بیچاره یابد کام کم

مدت شش ماه شد اکنون که از این تفرقه
محنت بسیار دارم حاصل و آرام کم

شاه اگر این بار مرسومم نیفزاید ز لطف
خواهدم شد در میان خلق ننگ و نام کم

۱ـ دیوان فارسی قبولی غزلیات (صفحهٔ ۳۳۲)

دوستانت را فزون بادا به عالم عزو جاه
باد دایم علمیز اعدای تودر ایام کم.[1]

ودرجای دیگر اونفس خود را به قناعت و خرسندی پند و اندرز داده از طمع ورزی وحرص زیاد منع میکند، چنانکه گوید:

قبولی باش قانع تا قناعت   دلت را ازطمع بیزارسازد
نمی بینی که این نفس طمعکار   عزیزان را به هرجا خوارسازد[2].

ارادت قبولي نسبت به مولانا جلال‌الدين محمد بلخی

چنانکه قبلاً گفتیم بنیان گذارزبان وادب وبخصوص شعرفارسی درآسیای صغیر خاندان جلیل مولوی بودند، که هریك به نوبت خدمات برجسته‌ای نسبت به عالم زبان وادب فارسی انجام دادند، واین رسم و آیین اززمان وورود بهاءالدین ولد ملقب به سلطان العلماء به کشورآسیای صغیرشروع شد، وبه تدریج رونق و نضجی گرفت، تا اینکه درعصر مولوی براستحکام و جزالت آن افزوده گشت، و دامنه‌اش تا سالها بعد ازمرگ مولوی درزمان سلاطین عثمانی هم کشیده شد، و عدهٔ زیادی از شعرای آن زمان پیرومکتب مولوی بودند. و از ارادتمندان خاص آن مرد عارف و کامل به شمارمیرفتند، چنانکه شاعرمورد بحث ما مولانا قبولی نیز مرید مولانا جلال الدین محمد بوده وخود را پیرومکتب عرفان وحقیقت جوئی او میداند و از حضرت آن فاضل گرانمایه وعارف نامی طلب آمرزش وکسب نورعلم ومعرفت میخواهد، واینك اشعاری راکه دراین مورد راجع به مولاناگفته است، دراینجا نقل میکنیم:

با عشق تو دیوانه‌ام   یا حضرت ملای روم
از معرفت بیگانه‌ام   یا حضرت ملای روم
هرکه ترا مائل شود   برسرحق واصل شود

۱ـ دیوان فارسی قبولی (صفحهٔ ۲۲۳)
۲ـ دیوان فارسی قبولی (صفحه ۲۲۶)
۳ـ دیوان فارسی قبولی غزلیات (صفحه ۳۳۷)

بی شبهه دریا دل شود　　یا حضرت ملای روم
من بندهٔ باب توأم　　افکندهٔ باب توأم
شرمندهٔ باب توأم　　یا حضرت ملای روم
مستغرق بحر گنه　　گشتم مرا آمد وله
عقل و حضورم شد تبه　　یا حضرت ملای روم
عصیان جرمم لایعد　　احسان عفوت نیست حد
اینم تسلی میکند　　یا حضرت ملای روم
من خستهٔ حیران تو　　نالندهٔ گریان تو
خواهم علاج جان تو　　یا حضرت ملای روم
آمد به درگاهت ملول　　با حق اولاد رسول
کن این« قبولی » را قبول　　یا حضرت ملای روم [1]

درمورد وفات مولانا قبولی مولانا حامدی‌که یکی ازشعرای فارسی‌گوی آسیای صغیراست ، ماده تاریخ‌گفته ومیتوان تاریخ وفات اورا ۸۸۳ هجری‌دانست، واینك تاریخ وفاتی‌که حامدی‌گفته است :

شد قبولی‌به سوی دارفنا　　همدمش‌حورو‌ملك‌ساقی‌باد
آمدازبعد وفاتش تاریخ　　دولت شاه زمان باقی باد [2]

مولاناحامدی وشعرپارسی

یکی دیگراز شعرائی‌که معاصرسلطان محمد عثمانی بود ، و درقرن نهم هجری درآسیای صغیر و در دربار عثمانی به نشرشعر فارسی همت گماشت ، مولانا حامدی میباشد ، وی از ابتدای‌کودکی وجوانی درشهرزیبای‌اصفهان نشوونما یافته و درهمانشهر درمکتب به تحصیل پرداخته بود ، تا شغل‌شاعری پیشه‌گرفت ، و از استعداد خدأداد استفاده‌کرد ، چنانکه خودگوید :

۱ـ مقدمهٔ دیوان قبولی وحواشی‌آن چاپ استانبول(صفحهٔ۲۷)
۲ـ دیوان حامدی چاپ استانبول(صفحه ۳۴)

چو طبع من‌سخن‌رامشتری شد   نصیب بنده فن شاعری شد
ولی در جملهٔ ملك صفاهان   نبودآن روز ممدوح سخندان
دلم میگفت هر ساعت سفرکن   وزین شهر پر آفت سر بدرکن
ظهور من به شهر اصفهان بود   که او یك نیمهٔ ملك‌جهان بود[1]

منظور ازاینکه پدرحامدی علاقه داشت او به مکتب برود ادب‌آموزی بود، چنانکه دراشعارخویش بدین‌نکته اشاره کرده گوید:

پدر میخواست تا باشم مؤدب   مرا بنشاند یکچندی به مکتب
درآنجا سعی کردم تازهرباب   گرفتم یاد علم وفضل و آداب[2]

حامدی مایل بود ،که پیوسته مسافرت کند ، ودورعالم را بگردد ، ولی‌مهرو محبت خانوادگی مانع‌اینکار میشد ، وبه خاطربرادرانی‌که با آنان زندگی میکرد، دلش‌نمیخواست ، ازوطن خویش دوری اختیارکند ، اما هنگامیکه برادران اوسر درنقاب خاك‌کشیدند ، وجمعیت خانوادگی آنان پریشان گشت رخت سفر بربست ، وخودرا برای‌گردش در نقاط مختلف جهان آماده‌کرد ، تا اینکه به‌کشور عثمانی مهاجرت نمود .

چنانکه در اشعارش اشاره میکند :

مرا میل سفر می‌بود پنهان   ولی بد پای بندم مهر اخوان
دراین اندیشه می‌بودم که آخر   فلك خاصیت خود کرد ظاهر
پریشان کرد جمع دوستانرا   بهم بر زد دیار اصفهان را
مرا ز آنجا برون انداخت‌ناکام   چوخویشم‌کرد سرگردان درایام
سفرکردم چو در از قعر دریا   نهادم‌رخ‌چوخوردرکوه‌وصحرا[3].

حامدی چنانکه خودگوید درسیروسیاحت خویش خدمت اصحاب کمال را درك کرده وگاهی دررزم وزمانی دربزم به سربرده است :

---

۱ ـ دیوان حامدی فارسی چاپ استانبول (صفحه ۳۶ حسب حال‌نامه)
۲ ـ « « « « « « « (« « « «
۳ ـ « « حسب حال‌نامه (صفحه ۳۶)

به هر شهری که بودم قرب سالی بدم در خدمت صاحب کمالی
به هر ملکی که کردم عزم خود جزم گهی در بزم بودم گاه در رزم[1]

باید دانست که شاعر پارسی گوی مامدت سی سال گردش و تفرج در نقاط مختلف عالم کرده پس از گذشتن سی سال به کشور عثمانی آمده است، و این است گفتهٔ خود شاعر:

به امر حق پس از سی سال سیران به روم افتادم از تقدیر یزدان[2].

حامدی وقتیکه به دربار عثمانی راه مییابد، از احترامات و نوازش مردم و فراوانی ارزاق و آبادی شهرها خوشش میآید، و برای اینکه سلطان وقت را بشناسد، از مردم سؤالاتی میکند چنانکه گوید.

چه دیدم؟ کشوری معمور و واسع که بودش هر دهی چون مصر جامع
چو دیدم رونق و آیین آن ملك بسی کردم به جان تحسین آن ملك
بگفتم کیست شاه این ولایت که بادش یار جان شاه ولایت
بگفتند آن شهنشاه جهاندار که نامش درشهنشاهی است خوانکار[3].

حامدی پس از اینکه به دربار سلطان محمد بار می یابد از او لطف و مرحمت بسیار می بیند تااینکه وی را مقرب دربار خود میسازد، و از نعم گوناگون و صلات فراوان برخوردارش مینماید، وشاعر خود دراین باره گوید:

مع القصه بمه عون لطف الله بدیدم آفتاب روی آن شاه
چو شاه از لطف خود درمن نظر کرد همانـدم آن نظر درمن اثر کرد
نظر فرمود و تحسین کرد و بنواخت مرا ازجمع نزدیکان خود ساخت
عزیزم کرد و دربر کرد خلعت برای من مقرر کرد نعمت
قریب بیست سالم محترم ساخت مرا سر تا به پا غرق نعم ساخت[4]

سلطان محمد به مولانا حامدی زر و دینار بخشید، و او را نزد مردم معـزز و

---

۱ ـ دیوان حامدی حسب حال نامه (صفحه ۳۷)
۲ ـ حسب حال نامه حامدی چاپ استانبول (صفحه ۳۷).
۳ ـ حسب حالنامهٔ دیوان مولانا حامدی (صفحهٔ ۳۸)
۴ ـ حسب حالنامهٔ دیوان مولانا حامدی (صفحهٔ ۴۸)

مکرم داشته، و از هیچگونه بذل و بخشش در حق او مضایقه نکرده، چنانکه هر سال علاوه بر صلات و جوائز مقرره پنج تن غلام کنیز بدو طی تحفه، و خاطرش را عزیز می‌شمرد، و اینک خود شاعر گوید:

خداوند زر و دینار گشتم
به نزد خلق با مقدار گشتم
هر آن شعری که میگفتم من از خود
ترحم می‌نمود از نیک و از بد
به من پیوسته آن شاه ملک‌فر
همی بخشید بدره بدرهٔ زر
به هر سالم غلامی پنج دادی
در عشرت به روی من گشادی
چو سال هشتصد و هشتاد و یک گشت
که سلطان کرد فتح کفه و دشت [1].

حامدی در نتیجهٔ خامی و بی‌احتیاطی خود بعد از مدتی مورد قهر و غضب سلطان واقع می‌شود، و بسمت شیخی مزار غازی خوانکار منصوب می‌گردد، با اینکه در باطن از انتصاب بدین کار رضایت خاطر حاصل نمی‌شود، ولی از ترس شاه و ایجاب مقتضیات محیطش به ناچار به این کار تن می‌دهد، و در دیوان اشعار فارسی خود بدین نکته اشاره می‌کند، و می‌گوید:

روانه ساخت آن شاه جهاندار — مرا شیخ مزار غازی خونکار
نمی‌کردم قبول آن پایه را من — که شخصی از اکابر گفت با من
که از قهر شه عالم بیندیش — مکن رد هر چه دادای مرد درویش
ز ترس شاه منصب در نکردم — ولی می‌شد بفا گردون آمسرادم
شدم دور از در سلطان به ناچار — برفتم تا مزار غازی خونکار [2].

---

۱ ــ دیوان حامدی (صفحهٔ ۳۹)

۲ ــ دیوان حامدی (صفحه ۴۰)

حامدی این رانده‌شدن از دربارشاهی رانتیجهٔ سعایت و سخن‌چینی حاسدان می‌داند، و در شعر خود بدآن اشاره می‌کند. و قصیده‌ای در اعتذار به رشتهٔ نظم می‌کشد.[1] و اینک چند بیت از آن قصیده دراینجا درج می‌شود:

من سك این آستان بودم ولیکن چشم بد
دور ازآن در دورم افکندست از آن عالیجناب
منکه بودم از عطایت غرقه در ناز و نعیم
میکشم اکنون ز دور چرخ انواع عذاب
یارب آن اقبال و دولت کوکه از روی‌کرم
گه‌گهی با بنده می‌کردی به دلجوئی خطاب
تا مراازچشم خویش افکندی آن دولت نماند
آن همه‌نعمت توپنداری خیالی بود وخواب
آفتابا گر گناهی دیده‌ای ، از ما بپوش
وربه تیغم میزنی سهل‌است، روی از من متاب
در جهان‌رسم قدیم است ، از بزرگان مرحمت
وز فرودستان خطا ، والله اعلم بالصواب [2]

حامدی مدتی درآن آرامگاه خونکار به شیخی ومجاوری مشغول میشود ،و به قرائت‌کلام‌الله مجید میپردازد، و قاریان دیگر نیز درزیر دست اوکار میکنند ، چنانکه خود گوید :

شدم از جمله مستغفرین من — نهادم زیر امر شاه گردن
شدم مشغول شیخی عمارت — به هر روزی همی کردم زیارت
همی‌خواندم‌درآنجاشاد وخندان — چو حفاظ دگر یك جزو قرآن
درآنجا بود سی حافظ موظف — که‌میکردندتربت‌رامشرف الی آخر[3]..

---

۱ ـ دیوان حامدی حسب‌حال‌نامه چاپ استانبول (صفحهٔ ۴۰)
۲ ـ حسب حال نامه‌ازدیوان حامدی (صفحه ۴۲)
۳ ـ حسب حالنامه (صفحه ۴۴)

حامدی پس‌ازگذراندن روزگاری درخدمت سلطان به جهاد میرود و دراثر سعایت غمازان ازمنصب شیخی‌نیز معزول میگردد ، زیرا اورا به میخوارگی درآن مکان مقدس‌متهم میسازند، دراینوقت دراثر ناسازگاری روزگار وادبار ترك‌استانبول میگوید ، وبه سوی شهر(بروسه) رهسپار میگردد ، تااینکه درآنجا عزلت اختیار مینماید ، وازکردار واعمال خود نادم وپشیمان میشود.[1]

حامدی پس‌از مهاجرت از استانبول‌که به شهر(بروسه) میرود بسیار ناراحت میشود ، واظهار تأثر وحسرت میکند ، چنانکه گوید :

چو من‌ازآب استانبول گـذشتم　　　بسان آسیـا سرگشته گشتم
به شهر برسه در کنجی نشستم　　　در خلـوت به روی غیر بستم[2].

دراین میان یکی‌از دوستان حامدی او را برای رفتن به‌کشور ایران تشویق میکند ، چنانکه گوید :

یکی گفتـا بـه اقلیـم عجـم رو
که جائی سخت خوب است آن قلمرو[3].

حامدی چون بعداز این‌واقعه در نتیجهٔ قطع شدن حقوق به سختی روزگار میگذارانید دائماً دررنج‌وعذاب به سرمیبرد ، تااینکه پس‌ازیکسال دوباره ازجانب سلطان عثمانی به شیخی مزاردیگر ، به نام (میردمیرتاش) منصوب میگردد ، بسه نحوی‌که ازشادی‌آن سمت‌جدید یك تن‌غلام‌آزاد میسازد،واینك چنین‌اشارەمیکند:

چو سالی بگذراندم در فقیری　　　زعون ذوالمنن آمد بشیری
که شه دادت مزارمیرد میرتاش　　　قناعت‌ورزوکنجی‌گیروخوش‌باش
چو شاهنشاه عالم یـاد کردم　　　ز شادی یك غلام‌آزاد کردم[4].

مولانا حامدی به دیوان سعدی ونظامی علاقه داشته و آنها را مطالعه کرده است . وچند بیتی نیزاز اشعارنظامی را تضمین نموده است ، چنانکه خودش‌گوید :

---

۱ ــ حسب حال‌نامه ازدیوان فارسی مولانا حامدی (صفحه ۴۶)
۲ ــ مقدمهٔ ترکی دیوان حامدی (صفحهٔ ۲۳)
۳ ــ دیوان فارسی مولانا حامدی ــ چاپ استانبول (صفحهٔ ۵۲)
۴ ــ » » » » » » (صفحهٔ ۵۴)

کنون این حالها چون گشت معلوم	یکایک بر ضمیر خسرو روم
بدان ای حامدی کاین دم حکایت	مطول گر شود، گردد شکایت
بیار این لحظه از بهر تمامی	به تضمین این دو سه بیت نظامی
نظامی تا به کی گستاخ روئی	که با دولت کنی گستاخ گوئی الخ.[1]

مولانا حامدی درحق سلطان محمد مدح گفته و خودرا بالفظ داعی خطاب کرده است:

هرکس به آب دیده نصیبی کند، هوس
ما را اگر نصیب شود، دیدن تو بس

***

کاین آفتاب دولت و اقبال سرمد است
ماه لقای حضرت سلطان محمد است.[2]

حامدی بجز دیوان اشعار فارسی کتابهای دیگری نیز به رشتهٔ تحریر درآورده است، که ازجملهٔ آنها کتاب مفردات ابن بیطار است که حامدی به امر شاه آن را نوشته است، واینک دراشعار خود چنین اشاره میکند:

در استنبول به امر حضرت شاه	نوشتم مفردات ابن بیطار
دهان حامدی چون طوطی و چرخ	به شکر نعمتت بادا شکر بار[3].

کتاب دیگر او دلایل الاعجاز است، که باز به امر شاه به تألیف آن پرداخته است، واینک بدین ترتیب بیان میکند.

نوشت حامدی شاعر اندر استنبول	به امر شاه کتاب دلایل الاعجاز
تمام کرد به سلخ جمادی الاول	به یمن همت این پادشاه بنده نواز...

حامدی درحق مولانا جلال الدین محمد بلخی نیز تاریخ ولادت گفته و او را ستوده است. چنانکه ازمضمون اشعارش که در این باب به نظم کشیده است، این

---

۱ ـ دیوان فارسی حامدی (صفحه ۵۴).
۲ ـ دیوان فارسی چاپ استانبول مولانا حامدی (صفحه ۶۶).
۳ ـ « « « « « « (صفحه ۳۳۹)

مطلب آشکار میشود.[1]

حامدی درجواب معماهای مولانا جلمی شاعر نامی وعارف شهیر ایران به‌اسم سلطان محمد اشعاری گفته‌که مطلع و مقطعش این است:

بر روی شوق شد رخ آن‌ماه مهربان | در تابخانهٔ دل تنگم چراغ چمان
سلطان دین‌خلیفهٔ حق شاه بحر وبر | سلطان‌محمدبن شهنشه مرادخان[2].

حامدی فرزندی نیز داشت، که نامش محمود بود، و درحق وی نیز تاریخ ولادت‌گفته است، که دردیوان اشعارش‌مندرج‌میباشد، وبدینقرار است.

به عشر اول ماه جمادی الآخر
که سال «هشتصد و هفتاد وپنج» هجری‌بود
ز برج خاکی من گشت اختری طالع
به ساعتی فرح انگیز و طالعی مسعود،
درون گلشن مداحی شه عالم
کمینه حامدی شاعر است واو «محمود».[3]

مولانا حامدی زایچه‌ای نیز (جدول) به زبان فارسی وضع کرده است، که دارای سی‌ودو سؤال است، ودر جواب هرسؤال درطالع یك بیت یا دوبیت جواب گوید، واسم آن‌را (جام سخن‌گوی) گذارده است.[4]

حامدی‌این‌کتاب (جام سخن‌گوی) را نیزدراشعار خود نام برده وچنین‌گوید:

هر چیز که پرسی تو از این دائره ایدل
گوید به‌تو ز آن نام‌شدش «جام‌سخن گوی»
این را تو به صورت ننگر کز ره معنی
مانندهٔ باغی است. پر از لالهٔ خود روی

---

۱ ـ برای‌کسب اطلاع ازاین اشعاربه (صفحهٔ ۳۳۸) دیوان حامدی مراجعه‌کنید.
۲ ـ دیوان فارسی حامدی چاپ استانبول (صفحهٔ ۳۸۷)
۳ ـ « « « « « (صفحهٔ ۱۵۸)
۴ ـ مقدمهٔ دیوان حامدی به زبان ترکی (صفحهٔ ۷۹)

در باغچهٔ حامدی اشعار معانی است
حرفش گل و میوه سخن و جدول آن جوی[1].

حامدی غزل (۳۵۳) حافظ را نیز تضمین کرده است، و اینک چند بند از آن تضمین در اینجا نقل می‌شود:

تا یاد لعل و عارض دلبر نمیکنم
جان را به عشق دیده منور نمی‌کنم
غیر از هوای بادهٔ احمر نمیکنم
من ترك عشق و شاهد و ساغر نمی‌کنم
صدبار توبه‌کردم و دیگر نمیکنم

تا چشم من ز خاك‌ره‌دوست گشته دور
گوئی جدا است مردمك دیده‌ام ز نور
هرگز به هیچ حال من رند نا صبور
باغ بهشت و سایهٔ طوبی و قصر حور
با خاك کوی دوست برابر نمیکنم

عشقم نموده ره به سوی بادهٔ کهن
تا بر کند نهال غمم را ز بیخ و بن
با پیر میفروش چو می‌گفتم این سخن
شیخم به طیره گفت برو ترك عشق کن
محتاج جنگ نیست برادر نمیکنم

هر چند رند و مفلسم و بینوای دهر
ازخوان لطف دوست مرا نیز هست بهر
زین دردگو خطیب بکش خویش را به‌قهر
این تقویم تمام که با شاهدان شهر
ناز و کرشمه بر سر منبر نمیکنم

---

۱ ـ مقدمهٔ دیوان حامدی (صفحه ۶۸)

ای حامدی غم لب او عین نعمت است

عشق قدش نشان بلندی همت است

خاك در حبیب سرای سعادت است

حافظ جناب پیر مغان جای دولت است

من ترك خاك بوسی این در نمی کنم.[1]

حامدی در بعضی از غزلیات خود از خواجه حافظ شیرازی استقبال کرده است، چنانکه در غزل زیر که از او نقل می کنیم، از غزل (۱۳۳) حافظ که با مطلع زیر شروع می شود:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلك حقه باز کرد

استقبال کرده است:

صوفی کله نهاد و سر طاس باز کرد

آغاز حیله با فلك طاس باز کرد

چون دف خورد ز دست قضا سیلی قدر

از بهر آنکه همچو نی افشای راز کرد

زاهد برای بادهٔ لعل تو چون کدو

بگشود لب به حسرت و گردن دراز کرد

اول به خون دیده وضو فرض عین دید

هر دل که پیش قبلهٔ رویت نماز کرد

چشمم به هجر تو ز جهان گوشه ئی گزید

بر روی مردمان ز غمت در فراز کرد

هر بینوا که راست به کویت نهاد روی

همچون مسافریست که میل حجاز کرد

---

۱ ــ دیوان حامدی قسمت غزلیات (صفحه ۴۷۳)

هر کس که خاك پای تو شد، همچو حامدی

او را خدا ز ملك جهان بی نیاز کرد.[1]

شیخ عبدالله شبستری و شعر فارسی

شیخ عبدالله شبستری که فرزند شیخ محمود شبستری عارف نامی و صاحب مثنوی گلشن راز می باشد، از شعرای فارسی گوی آسیای صغیر بوده ودرسال ۹۲۶ هجری از سمرقند به خاك عثمانی رفته است سلطان سلیم پادشاه وقت در اکرام و اعزاز او بیفزود. و مقدم اورا به خاك آسیای صغیر محترم شمرد، وی مردی کامل و فاضل بود. و در علم ریاضی زحمت کشیده بود، و مثنوی شمع و پروانه را به شمع و پروانه را به نام سلطان سلیم به نظم آورد، علاوه بر این شیخ عبدالله در قواعد معما رساله ای بنام سلطان سلیم تألیف کرد، که در آن رساله امثلهٔ قواعد معما همه به نام سلطان سلیم یا سلیمی یا سلیمشاه یا سلطان سلیم خان بیرون می آید، وسلطان سلیم مقرر کرد، هر روز سی آقچهٔ عثمانی علوفهٔ او تعیین کردند، و هردو یاسه ماه پنج هزار آقچه انعام او فرمود، و این معماکه اسم سلیم از آن بیرون می آید، از آثار او می باشد:

قومی که به راه طلبت افتادند	نقد دل و دین ز شوق وصلت دادند،

خودشوق تو در اهل درم یکدرمی	نگذاشت ولی بی درمان آزادند[2].

شیخ عبدالله در فنون شعر مهارت کامل داشت، و معماهائی از او باقی است.

شیخ عبدالله شبستری قصیده ای نیز در مدح سلطان سلیمان عثمانی گفته که از هریك مصراع اول آن تاریخ جلوس بر تخت و مصراع دیگرش تاریخ فتح رودس استنباط می شود. و اینك یك بند از آن قصیدهٔ فتحیه در اینجا نقل می شود:

ز داور به اقبال وی بوده آن فتح	چنین جام طالع نماید چنان فتح

عدو آشیانی که طیاره کرده	کند طائر توپ او بی گمان فتح

---

۱ ــ دیوان حامدی قسمت غزلیات (صفحه ۳۹۲)

۲ ــ تذکرهٔ مجالس النفائس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۶ و سالنامهٔ پارس، تاریخچه ادبیات بقلم آقای سعید نفیسی سال ۱۳۲۷ .(صفحه ۲۶).

بلی دایم از ناز قهر هژبران | کند یمن عالی آن دودمان فتح
کند رأی عالی آن شاه مقبل | به اقدام عالی جمیع جهان فتح
بود عام او فاتح درج احسان | کند کام اقدام وی ملك جان فتح
جز از عون اعلای این شاه فیروز | که از قلعهٔ دین کند جاودان فتح
شود نه حصار معالی عالی | به اعوان جاه سلیمان مکان فتح

مسیح زمان زبدهٔ آل عثمان
محمد نفس شاه سلطان سلیمان[1].

شیخ عبدالله شبستری قصیده‌ای نیز در مدح سلطان سلیم گفته است، و اینك چند بیت از آن قصیده نقل می‌شود :

بدین صفت که حریمش محل حاجات است
عرض دگر نکشد هیچ منت از جوهر
اگر به قهر کند جانب سپهر نگاه
وگر به عین عنایت کند به خاك نظر
ز بیم قهر و ز امید رحمتش بی‌شك
سپهر زیر شود، در زمان و خاك زبر.[2]

و قصیده‌ای نیز در وصف بهار ساخته است، که چند بیت از آن نقل می‌شود :

به وصف باغ که چون روی گلرخان رعناست
اگرچه غنچه دهان بسته است، گل گویاست
چنان به باغ عزیز است، مقدم باران
که چون رسید، روان سبزه از زمین برخاست
در آب صاف فتاده است عکس گل گویی
که عکس آن گل رخساره در تصور ماست

---

۱ ـ تذکرهٔ مجالس النفائس ازحکیم شاه قزوینی (صفحهٔ ۴۰۷)
۱ ـ تذکرهٔ مجالنفائس حکیم شاه‌محمد قزوینی (صفحهٔ ۳۶۹)

پی نثار قدوم شه ربیع به باغ

شکوفه گشت، درم ریز و باد در یغماست.[1]

و شیخ فنون شعر را نیکو میدانسته، ازجمله این اشعار است، که بر سبیل دایره نوشته شده است، و دوازده عبارت است، که بر محیط دایره مسطوراست، واز هرکدام دو بیت مستزاد حاصل آید، که مجموع ۴۸ بیت مستزادباشد:

هستم چو سگ کویت	بنما قد و رخساره
هر دو لب چون شکر	زلفین سمن بویت
شد درد مرا چاره	ای دلبر سیمین بر
از نکهت، گیسویت	رفت این دل صد پاره
شد جان بلا پرور	در آرزوی رویت
مردم من بیچاره	یك ره سوی من بنگر[2]

از دوازده کلمه که محیط دایره است چهل وهشت بیت مستزاد حاصل می‌شود و هم‌چنین این معما و اظهار مضمر نیز بدو منسوب است «معما به‌اسم میردوست».

مرا دل یافت با آن دوست پیوند پیاپی سوی دل تأثیر افکند.

و این رباعی از اوست

ای دوست فلك برمن بیچاره بسی کرده است ستم که نیست آگاه کسی

کرده‌است تراهمدم هر خاروخسی آتش زده در جان و دلم هر نفسی.[3]

شیخ عبدالله غزل نیکو می‌سروده است و این غزل از اوست:

روان شد محمل جانان و من حیران از آن رفتن

نه بی او می‌توان بودن و نه با او می‌توان رفتن

گذشت او تند و من بر خاك ره جان می‌کنم بی او

نه صبر این چنین بودن نه تاب آن چنان رفتن

---

۱ ــ تذکرهٔ مجالس النفائس حکیم‌شاه محمد قزوینی (صفحهٔ ۴۶۹)

۲ ــ تذکرهٔ مجالس حکیم‌شاه‌محمد قزوینی (صفحهٔ ۳۶۷)

۳ ــ « « « « « «

ندیدم روی جانان سیر و وقت جان سپردن شد
دریغا کام دل نادیده خواهم از جهان رفتن
مکن نسبت به قد خوش خرامی یار طوبی را
کجا طوبی تواند همچو آن سرو روان رفتن
مگو عزم سفر دارد نیازی از سر کویش
که نتواند ز گلشن بلبل بی خانومان رفتن.[1]

و این دو تاریخ در یك مصراع در وفات سلطان سلیم ساخته شده است.

سلیمی آن شهنشاهی که دایم ... ز عزش داشت، اهل‌شرك ذلت
به‌اندك‌علتی رخت‌از جهان بست ... قضای آسمان بود، آن نه علت
قصوری شد، ممالك راز فوتش ... که دولت فوت شد، از اهل‌ملت
شود هر یك از آن‌تاریخ‌فوتش ... «قصورمملکت» یا«فوت‌دولت»[2].

مولانا شمس‌الدین بردعی

دیگر از شعرای فارسی‌گوی‌کشور عثمانی مولانا شمس‌الدین بردعی‌میباشد، وی به‌ملازاده و بردعی‌زاده معروف و مشهوراست، حاشیه‌ای بر شرح ایساغوجی نوشته است‌که سبب شهرت وی شده‌است، بردعی شخصی ذوفنون بود و اکثر کتب مشهور را مانند تفسیر قاضی‌و شرح‌هدایهٔ‌حکمت،میرك‌جنگی‌و آداب‌بحث‌مسعودی حاشیه‌کرده است. او در سال ۹۱۷ از خراسان به‌دیارروم مهاجرت‌کرد وسلطان‌سلیم او را معزز و محترم داشت و استاد غلامان‌خاص‌مقرب خودگردانید،مولانابردعی در شعر پارسی مهارت داشت، وی از قصیدهٔ مولانا شرف تتبع‌کرد، وسلطان‌سلیم‌در مقابل قصیدهٔ مصنوع او سیصد سکهٔ طلا جایزه داد، و یك طاقهٔ پوستین سمور بدو بخشید، و هشتاد آقچهٔ عثمانی علوفهٔ هرروزهٔ او مقرر‌کرد. و این ابیات از قصیدهٔ مصنوع اوست‌که در آن صنعت شعری به‌کاررفته است:

---

۱ ـ تذکرهٔ مجالس‌النفائس از حکیم شاه‌قزوینی (صفحهٔ ۳۶۸)
۲ ـ « « « « « (صفحه ۳۶۸ و ۳۶۹)

تجنیس تام

ای تاج و تخت ملك به ذات تو پایدار
سر های دشمنان تو بادا به پای دار

ترصیع یا تجنیس ناقص

می‌بیزد از سلام تو گل های مکرمت
می‌ریزد از کلام تو مل‌های خوشگوار

تجنیس زاید

از مویه همچو موی شدم از غم حبیب
از ناله همچو نال شدم از فراق یار

تجنیس زاید

چون جام لاله جامه به صد پاره کرده‌ام
از ذوق تا به نامه مرا کرده نامدار

تجنیس ناقص

دادم درون سینه دلی پر شرار و آه
زین فرقهٔ رقیب و از این زمرهٔ شرار

تجنیس مکرر

مردیم در فراق تو وصلت نداد دست
ماندیم بی مجال تو در لاله‌زار ، زار

تجنیس خط

تا بسته‌ام به زلف تو دلخستهٔ توام
هرگز نجسته‌ام ز تو پسته دهن نگار

رد عکس

مردم همه شکار کنند آهوان دشت
آهوی چشم تو همه مردم کند شکار

تضاد

بی نور روی ظلمت و زلف توأم شدست
شادی غم و دوا الـم و گل بسان خار

التفات

غیر از غم تو نیست کسی دستگیر مـا
ای غم تو باش یار که هستی همیشه‌یار

استعاره

دست دلـم به دامن زلفت نمی‌رسد
زان‌رو فتاده است ، به پـای غم استوار

ردالعجز الی‌الصدر

بار تن‌است ، جان که در او در دیار نیست
یـارب نگـاه‌دار ، تن بنـده راز بار

ایضاً

تار است ، روز من چو شد ، اندر فراق او
زان طرهٔ معنبر و زان جعـد تار تار

ایضاً

شد اشکبار چشم من از دیدن رخت
زان سان کز آفتاب بود چشم اشکبار

ایضاً

خواهی که آن نگار بگیری کنار خویش
از خون دل به رخ غم آن یار را نگار

ایهام

زین سان فرامشم مکن ای ماه خرگهی
آخر گهی به سوی، من خسته کن گذار

تجنیس مکرر

گیسوی دسته دستهٔ تو برده عقل وهوش
زان دسته دسته ، دستهٔ سنبل عبیردار

سؤال و جواب

گفتم به غالیه تو بهی یا عبیر و مشك
گفتا که خاك درگه سلطان شهریار
شاه بلند مرتبه سلطان سلیم شاه
کش در سم سمند بود چرخ خاکسار

تنسیق الصفات

بحر کرم ، محیط سخا ، ابر مکرمت
دریای جود ، کان عطا ، کوه اقتدار

تضمین

ذرات کون هست ، به ذات تو مفتخر
« ای کائنات را به وجود تو افتخار »
درگاه بارگاه تو شد قبله‌گاه خلق
« ای بیش از آفرینش و کم ز آفریدگار»

یارب که ذات بـا برکات جناب تست
یا سایهٔ خداست و یا لطف کردگار ؟
بوئی ز باغ لطف تو گر بگذرد به دهر
گـلزار ولاله زار شود ، دشت کوهسار

سیاقةالاعداد

ای تخت وبخت ودولت‌وتاج ونگین وملك
یك یك بـه خاکپای تو افتاده بنده‌وار
باغ عدالت تو که سر سبز و تازه بـاد
در هر بهار تازه‌تر است ، از بهار پـار

حشوقبیح

گردد فلك به گرد سرت هر صباح و شام
زان رو فتاده در سر چرخ این چنین دوار

حشوملیح

غیر از تو کیست آنکه بـود دستگیر مـا
ندعو و نستعنیك باللیل والنهار

تأکیدالمدح بمایشبه‌الذم

نتوان به ذات پاك تو گفتن جز اینکه تو
داری همیشه از ستم و ظلـم وجور عـار

تضاد

شد بهار مور در دم رزم و نبرد تو
در دور بزم و مجلس تو گشته ورد خار

اشتقاق

از یمن لطف وجود تو دارم بسی یمین
ور یسر التفات تو دارم بسی یسار
خواهد محب دشمن تو خویش را ولی
دشمنت پای‌دار محب تو پایدار
وه وه چه عدل و چه امنیت است این
یارب ز باد فتنهٔ دوران نگاه دار

ضرب‌المثل

زیبی دگر گرفت جمالت ز خط بلی
باشد همیشه رونق باغ از بنفشه زار

محذوف‌النقاط

کرده مدام دورهٔ اسلام را مدار
داده دوام درگه او ملک را مدار

اللغز فی‌القلم (چیستان)

آن چیست کان به شکل طویل است و مستدیر
پوشد قبای لعل و بنوشد همیشه قار
ریزد به وقت سیر زپایش مدام مور
دارد همیشه در شکم خود سه چار مار
اصل و نژادش ارچه بود از عرب ولی
باشد همیشه نسل وی از هند و زنگبار
گنگ است وگرچه هیچ نگوید سخن ولی
دارم من این غزل ز زبانش به یادگار

ذوقافیتین

برد از دلم بنفشهٔ همچون شبت قرار
افتاد در دلم ز هوای لبت خمار

جمع

زلف تو و دل من و هرجا دلی که هست
صبر و قرار و چاره ندارند زآن عذار

تفریق

شمشاد را به سرو تو نسبت چسان کنم
شمشاد را کجاست چنین زلف مشکبار

لف و نشر مرتب

گیسو و خال و زلف و رخ همچو ماه دوست
مشک است و عنبر است و بنفشه است و لاله‌زار

جمع با نشر

هریك ز چشم و ابروی یار آفت دل است
آن یك خدنگ دارد، و این یك کمان به‌کار

جمع به الف

باشد دلم چو گیسوی جانان سیه ولی
آن گشته، پاره پاره و این گشته، تارتار

تشبیه مطلق

رویت چو آفتاب جهان‌تاب نور پاش
زلفت چو ظلمت شب دیجور گشته تار

تشبیه تفضیل

لی لی کجاست چشم چنین آفتاب را
شب را کجاست، خاصیت نافهٔ تتار

تشبیه اضافه

نرگس چو چشم تست دلم خسته بهر چیست
چون ماه روی تست چرا درکشی زیاد

تشبیه مشروط

بودی چنار و سرو چو بالای دلکشت
گرداشتی؛ خرام خوشی سرو یا چنار

تشبیه تسویه

ویران شده چو خانهٔ دل چشم خانه‌ام
آن ازجفای بی حدو وین ز اشک بی‌شمار
سرو بلند و سنبل مشکین و لعل تو
از جان ربود صبر و ز دل برد اختیار

تشبیه عکس

در راه دوستان تو و دشمنان تو
خارش بود بسان گل و گل بسان خار
آب حیات و نافهٔ چین داری ای پری
در لعل جانفزا و خم زلف تابدار
یار غم و مصاحب درد و الم شدم
زان‌رو که جور یار نشد، هیچ برکنار

تشبیه‌موازی

هستم ز جان غلام سگ‌کویت ای حبیب
بستم به خـاك سم سمند تـو ای سوار
دارم امید آنکه به سویم کنی‌گذر
دایم دو دیده بر در و هستم در انتظار
بـازار خویش وه که چـه بازار داشتـم
بازار من شکست ، یکی سر و گلعـذار

قلب

مار دو زلف جعد خم انـدر خم تـوأم
پیچید چون طناب و به‌دلساخت دام مار
راغ است، و باغ جای همه‌کس ز خوش دلی
مـن بـا هـزار داغ گـرفتار کنج غار
مایـل دیـار مـرد درم را یـده لئام
رایـد کلام انس و سناهـا لمك دیار
شوخی و غمزهٔ تو بسی بسته پای عـقل
جانی و خسته بستهٔ تو جان من ابار (؟)
مسـکین تنم که‌کشته غم و گشته بخت‌بین
محنت شکسته پشت و غمش گشته بیشمار
شادی و غم چو می‌گذرد پس ز بهر چیست
شکر و شکایت از روش چرخ بی‌مدار (؟)
شد مدتی که می‌کند از بهـر مـقدمت
ابرو و چشم من در و گوهر بر او نثار
ز انفاس عطرسای تو شد باد مشك بیز
وز قامت روان تو گشته است بی‌قـرار

گر حاسدم به شعر زند طعنه باک نیست

سگ را ز نور ماه بود بانگ بی شمار

از بار جود و لطف تو پشتم خمیده شد

خواهم خمیده‌تر شود این بار زیر بار

تا گردش سپهر و قرار زمین بود

تا هست نور ثابت و سیار بر قرار

بادا گذشته قبهٔ خرگاهت از فلک

بادا کشیده چتر تو بر نیلگون حصار.[1]

علی‌پاشا و شعر پارسی

دیگر از شعرائی که در آسیای صغیر بزبان پارسی شعر گفته، علی‌پاشا پسر افراسیاب‌پاشا می‌باشد، وی پس از پدرش پاشائی و حکومت بصره را از سلطان روم تصاحب کرده، او مردم‌دار و خوش‌اخلاق بود، و بزبان‌های فارسی و ترکی وعربی آشنائی کامل داشت، و در انواع معرفت و طریق عرفان اطلاعاتی کسب کرده بود، علی‌پاشا در احادیث بزرگان به‌تحقیق و تتبع می‌پرداخت، و در بزم‌آرایی و فنون سپاهیگری بی‌مانند بود، همچنین او به‌حضرت علی (ع) اخلاص کامل داشته و در وقت نماز گزاردن به‌قاضی و پیشنماز که از جانب سلطان روم تعیین می‌شد، اقتداء نمی‌کرد، و در خلوت نمازش را به‌آیین شیعه ادا می‌کرد، علی‌پاشا گاهی اوقات شعر می‌گفته و در شعر «صبری» تخلص داشته، پسرش حسین‌پاشا نیز مانند پدر دارای صفات جمیله بوده، و به‌حکومت بصره منصوب گردید، ولی در اثر اختلاف با سلطان روم به مسافرت هندوستان مجبور شد، و اینک اشعار زیر که از علی‌پاشا باقی مانده است، درج می‌شود:

از نسیم آه می‌جویم ره جنت‌نامه را

تا به افسونی مگر یابم دل دیوانه را

۱- تذکرهٔ مجالس‌النفائس حکیم‌شاه‌محمد قزوینی (صفحه ۳۷۰ تا ۳۷۷)

گر زعطر زلف‌خود بیخود نگردد دور نیست
مشک بو کمتر دهد در خانه صاحب‌خانه‌را
غیرت «صبری» صبا را از سر کویش براند
کی تواند دید از زلف تو دست شانه را.[1]

قاضی شیخ کبیر

قاضی شیخ‌کبیر پدر شمس‌الدین محمد لطیفی که مشهور به قاضی‌زاده اردبیلی است، می‌باشد او در زهد و تقوی و پارسائی بی نظیر بود، پدر و پسر هر دو شاعر پیشه بوده و به‌شغل قضاوت نیز اشتغال داشتند قاضی در عین‌حال که طبیب حاذقی بود، شغل فتوی و تدریس را عهده‌دار بود، و این قصیده را به فارسی در مدح امیری گفته است:

زهی امیر فلک رفعت ملک اقتدار
زمان احاطت و دریا درون و کوه قرار
اثیر رفعت و کان طینت و زلال اثیر
هوا لطافت و آتش نهیب و ارض و قار.[2]

و پسر او شمس‌الدین محمد لطیفی که مشهور است، در حداثت سن جمیع اخلاق حسنه و صفات جمیله را دارا بود، و اشعار بسیاری از او به‌زبان‌فارسی بجا مانده است وی قصیده‌ای گفته که دو لفظ سایه و خیمه را در هر یك از مصراع‌های آن آورده است، که از نظر ادبی و صنعت شعری بسیار جالب است، و این است چند بیت از آن قصیده:

سحر ز خیمه برون رفت و سایه زد به‌چمن
به سان خیمهٔ گل سر و سایه پرور من

---

۱ ـ قاموس‌الاعلام ترکی جلد چهارم (صفحهٔ ۳۵۸۵)
۲ ـ تذکرهٔ مجالس‌النفائس حکیم محمد قزوینی (صفحهٔ ۳۹۶)

چو خیمه کاکل او سایه‌بان شده بر گـل
ز سایهٔ خیمه زده سنبلش به روی سمن
دلا چو سایه مشو زیر خیمهٔ گردون
بکش ز خیمهٔ گردون سایه‌اش دامـن
به زیر سایهٔ دل شو که خیمه‌ایست ز نور
سری چو سایه فرو بر به زیر سایهٔ تن
بجوی سایهٔ خیمه که زیر دلق بس است
بـرای سایـهٔ درویش خـیـمـه پیـراهن
مرو به سایهٔ خیمه که از شکوفهٔ بـاغ
درخت خیمه شد و سایه‌کرد بر گلشن.[1]

وی بعد از مدتی درویشی اختیار کرد، و در حال وفات این یك بیت را گفت:

نشد اقبال دوران از سرافرازی هوس مارا
به درویشی سرافرازیم، این اقبال بس مارا.[2]

پدرش قاضی شیخ کبیر هنگام جنگ شاه اسماعیل صفوی با سلطان سلیم عثمانی اسیر افتاد، و با اینکه حکم قتلش صادر شده بود، در نتیجهٔ علم و کمال و فضلی که داشت، بخشیده شد، و آزاد گردید، و سلطان روم او را موردعنایت و اکرام قرارداد، وی در فن انشاء نیز بیهمتا بود، و تاریخ سلطان سلیم را نوشته و تاریخ ابن خلکان را نیز ترجمه‌کرده است، و اشعار زیادی از او در تذکره‌ها باقی‌است، که بدین مختصر اکتفا گردید.[3]

فضولی بغدادی و شعر فارسی

فضولی «محمدبن سلیمان» که به‌فضولی بغدادی معروف‌است، از اعاظم شعرای

---

۱ ـ تذکرهٔ مجالس‌النفائس حکیم شاه‌محمد قزوینی (صفحهٔ ۳۹۵)
۲ ـ تذکرهٔ مجالس‌النفائس (صفحهٔ ۳۹۶)
۳ ـ تذکرهٔ مجالس‌النفائس (صفحه ۳۹۶)

دولت عثمانی به‌شمار می‌رود، فضولی در حله بدنیا آمده و در بغداد نشو و نما یافته و بدین جهت به بغدادی مشهور شده است، فضولی را بعضیها از جملهٔ شعرای ترک می‌دانند درصورتی که وی اشعار فارسی خوب گفته و علاوه بر این درخارج از کشور ترک بزرگ شده است، فضولی پس از فتح بغداد به دست عثمانی‌ها تبعهٔ عثمانی شد، (۹۴۰/ ۱۵۳۵) به عقیدهٔ گیب [1] وی در کمال آسانی به ترکی و فارسی و عربی شعر می‌گفته است. فضولی مدتی در خدمت سلیمان‌خان عثمانی به‌سر برده و طرف توجه شاه قرارگرفته است، و علت این تقرب آن بود، که وی اشعاری در فتح عراق ساخته و به سلطان تقدیم داشته بود، و این فتح به وسیلهٔ صدراعظم سلطان سلیمان ابراهیم پاشا صورت گرفته بود. [2]

وی در نظم و نثر مهارت و در اشعار ترکی علیشیر نوائی دوم شمرده می‌شود، و هم‌چنین او در مقاله‌نویسی معروف بوده، و مقالهٔ بلیغی نیز از او باقی است، اورسالهٔ حسن و عشق و لیلی و مجنون را بسیار خوب نوشته و شهرت دارد، و کتاب «حدیقة‌السعداء» که ظاهراً ترجمهٔ روضة‌الشهداء حسین واعظ می‌باشد، از آثار اوست. [3]

فضولی بغدادی شیعهٔ اثنی‌عشری بوده اشعاری در منقبت ائمهٔ اطهار گفته‌است، و هم‌چنین لغز و معما از او باقی است، و خمسهٔ بلیغی نیز از او به‌یادگارمانده‌است، فضولی در سال ۹۷۰ وفات یافته و آرامگاهش در حله زیارتگاه مردم می‌باشد، تألیفات منظوم او عبارتند از:

۱ ـ به‌ترکی: دیوان غزل و قصاید شاه و گدا ـ لیلی و مجنون ـ مناظره بنگ و باده و روضه.

۲ ـ به‌عربی: دیوان غزل و قصاید.

۳ ـ به‌فارسی: دیوان غزل و قصاید ـ رند و زاهد ـ صحت و مرض ـ بنگ و

---

۱ ـ جلدسوم کتاب گیب (صفحه ۷۰ تا ۱۰۷)

۲ ـ جلد چهارم قاموس‌الاعلام ترکی (صفحه ۳۴۴۵)

۳ تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد چهارم (صفحه ۱۸۰)

بلاد یسلقی، نامه اشعار او از روی تخمین در حدود هشت هزار بیت می باشد.[1]
فضولی به سنه ثلاثه آشنائی کامل داشته و دیوان هایش در ترکیه و تبریز
چاپ شده است. وی قصیده ای در مدح سلطان سلیمان عثمانی سروده در مقطع قصیده
از ممدوحش نام می برد:

پادشاه بحر و بر سلطان سلیمان آنکه هست

در خلافت جانشینان نبی را جانشین

او در حق پادشاه وقت و قضات زمان خود و امرا مدح زیادی گفته و بخصوص
سلطان سلیمان را بیشتر به فارسی و ترکی توصیف کرده است و ترکیب بندهای نغز
و شیرین نیز از او باقی مانده است، که بسیار جالب است و اینک برای نمونه قسمتی
از آن ترکیب بندها در زیر نوشته می شود:

ای خوش آندم که بهر نیك و بدم کار نبود

بیمم از طعنهٔ اغیار و غم یار نبود

روش عاشقی و عشق نمی دانستم

دل بیدرد من از درد خبردار نبود

پردهٔ دیده ام آلایش خونابه نداشت

خار و خارم ز گلی در دل افکار نبود

در نظر جلوه نمی کرد مرا شاهد حسن

صورت عشق در آئینهٔ اظهار نبود

فضلتم داشت ز دام غم غم قید برون

به حریم حرم قید مرا بار نبود

عاقبت رشك بر آسایش من برد فلك

بهر در دم به وجود از عدم آورد فلك

جان آشفته گرفتار دل شیدا شد

تن سرگشته اسیر الم دنیا شد

---

۱ ـ مجمع الخواص، صادقی کتابدار، به ترجمهٔ دکتر خیامپور (صفحه ۲۰۳)

روح را وسوسهٔ شوق بدن بردنجا

دیدهٔ را دغدغهٔ ذوق نظر پیدا شد

سینهٔ خالیم آتشکدهٔ محنت گشت

منزل دردسرم جلوه‌گه سودا شد

شاهد پرده نشین اثر فطرت من

پرده انداخت زرازو به‌جهان رسوا شد

دل و جان و تن من مایل دنیا گشتند

در میان من و جان‌و دل‌و تن غوغا شد

عاجز و بیکس و مغلوب چو دیدند مرا

هر سه در سلسلهٔ ضبط کشیدند مرا

تا اینکه‌گوید:

اقتدای تن و جان و دل شیدا کردم

مدتی عاشقی شاهد دنیا کردم

بهر آرام تن و کام دل و راحت جان

رنجها بردم و اسباب مهیا کردم

گشت اسباب پریشانی من در عالم

بهر جمعیت خود هر چه تمنا کردم

بودم آسوده گرفتم ره تشویش لقب

داشتم راحت دل دغدغه پیدا کردم

هیچ سوداگره از کار دل من نگشود

چون شدم عاجز و ترک همه سودا کردم

عشق پیدا شد و گفتا که رفیق تو منم

آتش افکند ز غیرت به‌دل‌وجان‌و تنم

به غم عشق کلی کرد گرفتار مرا

در عجب آتشی انداخت به یکبار مرا

گاه در جلوه در آورد قد رعنا را

گاه بنمود خم طرهٔ طرار مرا

گاه سویم نظر از نرگس شهلا افکند

گاه با زلف سیه کرد گرفتار مرا

سوخت بر سینه‌ام از آتش محنت صد داغ

ریخت خون جگر از دیدهٔ خونبار مرا

آه از آن سیمبر و سروقد و لاله‌عذار

که دمادم به جفا می‌دهد آزار مرا

میشود شاد دل او چو دل آزاری من

هیچکه رحم ندارد به گرفتاری من

کرد ذوق می این پند موافق مستم

همه بر هم زدم از قید علایق رستم

غرقهٔ بحر شدم از نظرم رفت سراب

بت من بود بت من بت خود بشکستم

یافتم راه به‌سر حد حقیقت ز مجاز

مرده بودم به حیات ابدی پیوستم

دست بر دامن آن عشق زدم بهر لقا

که ز دستم نرود گر رود از هم دستم

شد یقینم که کدورت همه درملك فناست

طالب ملك بقایم پس از این تا هستم

یارب از کار فضولی گره غم بگشا

ز مجازش برهان راه حقیقت بنما[1].

فضولی به خدمت حضرت نشانجی پاشا مکتوبی نوشته که آن نیزدردیوانش

---

۱ ـ دیوان فضولی (صفحهٔ ۴۷) برای کسب اطلاع بیشتر از کلیه ترجیع بندها بدیوان فضولی مراجعه کنید.

به چاپ رسیده است به عقیدهٔ فضولی که در ساقی‌نامه‌اش اشاره‌کرده هفت جام باید خورد، و اینك «کیفیت جام هفتم» از ساقی‌نامهٔ او را در اینجا نقل می‌کنیم:

بیا ساقی آن شهد شیرین مذاق — که ما را بدو هست صد اشتیاق
بده پیش از این تلخ کامم مدار — بدین تلخکامی چو جامم مدار
بیا ساقی آن نشئه پر کمال — که کامل از او می‌شود اهل‌حال
به من ده که دفع ملالی کنم — و زین جهد کسب کمالی کنم
بیا ساقی آن لعل یاقوت رنگ — که سنگ‌است بر شیشهٔ نام‌و ننگ
به بین مستقیم مست ترکن مرا — «به‌هفتم قدح» بی‌خبر کن مرا
که در نشئهٔ اولین بی‌حجاب — کنم شمه‌ای‌شرح حال خراب[1].

احمد داعی و آثار فارسی او

یکی دیگر از شعرای ذواللسانین آسیای صغیر احمدداعی می‌باشدوی نامش احمد، نام پدرش ابراهیم و نام جدش محمد است، محل تولد شاعر ظاهراً گرمیان است، احمد داعی اغلب روزگار به‌مسافرت و جهانگردی گـذرانده است، راجـع به تحصیلات وی اطلاع صحیحی در دست نیست، و همین‌قدر می‌توان گفت،که وی از شعرای قرن نهم و معاصر سلطان محمد عثمانی بوده است، زیرا در اشعارخودش به نام او اشاره‌کرده است، چنانکه‌گوید:

ای غیاث دین حق سلطان محمد شهریار
آفتاب بخت و دولت سایهٔ پروردگار[2]...

احمد داعی به‌ترکی و فارسی آثار و تألیفاتی دارد، و اینك به‌ذکر یکایـك آنها می‌پردازیم: I ـ آثار منظوم: ۱ ـ دیوان ترکی ۲ـ ترجمهٔ مقدمهٔ تفسیر به‌ترکی ۳ ـ جاماسب‌نامه ترجمه از فارسی ۴ ـ چنگ‌نامه به ترکی ۵ ـ عقودالجواهر

---

۱ ـ دیوان فضولی ساقی‌نامه چاپ استانبول (صفحه ۱۱۵)

۲ ـ دیوان ترکی احمد داعی چاپ استانبول سال ۱۹۵۲ (صفحه ۱۳) و ترجمهٔ طب نبوی (صفحهٔ ۲۸۸)

به فارسی ۶ ـ دیوان فارسی ۷ ـ مطایبات به ترکی ۸ ـ وصیت نوشروان به پسرش هرمز به ترکی.

II آثار منثور

۱ ـ اشکال خواجه نصیر طوسی به ترکی ۲ ـ ترسل به ترکی ۳ ـ ترجمهٔ تعبیر نامه به ترکی ۴ ـ ترجمهٔ تفسیر به ترکی ۵ ـ جنان جنان به ترکی ۶ ـ سراج القلوب به ترکی ۷ ـ ترجمهٔ طب نبوی به ترکی ۷ ـ مفتاح الجنة به ترکی ۹ ـ وسیلة الملوک لاهل السلوک به ترکی و چون منظور ما بحث در آثار فارسی او می باشد ، بدین سبب از آثار فارسی او چند نمونه در اینجا ذکر می کنم. از آثاری که احمد داعی به فارسی نوشته است، یکی کتاب عقودالجواهر است که تقریباً به تقلید کتاب نصاب الصبیان نوشته است، و معانی کلمات و لغات را توضیح و معنی می نماید. و مانند مؤلف کتاب نصاب الصبیان به همان وزن و قافیه به نظم کشیده است، و این چند بیت از کتاب عقودالجواهر او محض نمونه در اینجا نقل می شود:

تحفظ ، تصون ، تحرز ، توقی — چه خود را نگه داشتن، نوم خفتن
تأسف، تلهف چه اندوه خوردن — تبارک چه در یافتن ، مشی رفتن
هشاشت، بشاشت، نضارت، طراوت — بود تازه رویی ، تفتح ، شکفتن
شجاعت ، بسالت، بطالت، دلیری — چو تسهیل و تیسیر، آسان گرفتن
کثیر و قلیل است، بسیار و اندک — حدیث و مقالت سخن، قول گفتن
فعولن، فعولن ، فعولن ، فعولن — سعادت چه باشد، نصیحت شنفتن[1].

و در قطعهٔ دیگر همان کتاب به بحر خفیف چنین گوید:

رتق بستن هلال شد مه نو — فتق بگشادن و رهینه گرو
امر محتوم کار واجب و زرع — کشت و یوم الحصاد روز درو
فاعلاتن ، مفاعلن فعلن — پند داعی به گوش جان بشنو.[2]

---

۱ ـ کتاب عقودالجواهر ضمیمهٔ دیوان داعی (صفحه ۲۶۹)

۲ ـ به نقل از کتاب عقودالجواهر، چاپ استانبول (صفحه ۲۷۹)

دیگر از آثار منظوم فارسی او چنانکه در فوق اشاره شد، دیوان اشعار فارسی می‌باشد، که در آن به‌گفتن اشعار فارسی مبادرت جسته و به نشر شعر فارسی درکشور روم همت‌گماشته است.

و از مضمون بعضی از اشعار فارسی وی معلوم می‌شود، که شاعر مورد بحث‌در کشور آسیای صغیر غریب بوده و در نتیجهٔ تصادف و مهاجرت‌بدآن کشور افتاده‌است، چنانکه خودگوید:

(اشعار در مدح حاجی خلیل‌بگ وزیر وقت)

افتخار جهان امیر کبیر کیست ؟ پاشای کامران وزیر

عمدة الملك خیر دولت و دین پادشاهی است بلکه او نه امیر

دل و دست تو معدن و دریا قلم و تیغ تو بشیر و نذیر

گوش‌دار ازکمال لطف و کرم وصف‌حالی که میکنم تقریر

تو به حشمت بسی شریف و کبیر من به قلت بسی وضیع و صغیر

اندرین عصر تو غریب جهان اندرین ملك تو غریب و فقیر

زین سبب خواستم به‌حضرت‌تو عرضه دارم ز تحفه های صغیر

تا اینکه گوید:

رد مکن تحفهٔ حقیر مرا که بود تحفهٔ الفقیر حقیر

داعی اندر دعا که عذر نمود عذر او چون دعای خود بپذیر[1]

در آخر اشعار فارسی خود شاعر به‌خط خود چنین نوشته است:

«حرره مؤلفه الضعیف الراجی عفو ربه اللطیف فی طلبه الساعی احمد المعروف بالداعی فی اواسط الآخر السنة ست عشرة و ثمانمائه هجریه» [2]

پس از این نوشتهٔ خود شاعر روشن می‌شود، که وی این اشعار فارسی را در سال ۸۱۶ هجری گفته و به تدوین دیوان خود اقدام کرده است، و هم‌چنین زندگی شاعر را در قرن نهم هجری محرز و مسلم می‌دارد. احمد داعی اشعار دیگری نیز به‌فارسی

---

۱ ـ دیوان و کلیات احمد داعی قسمت اشعار فارسی (صفحهٔ ۴۷۸)

۲ ـ به نقل عین عبارت از دیوان داعی (صفحهٔ ۲۲۸)

گفته و دیوان فارسی او جداگانه چاپ شده است. و از قرار معلوم وی از روزگار بسیار جفادیده و متأثر و متالم شده است، چنانکه‌گوید:

متاع من سخن است و سخن‌شناسم نیست
مرا رسد کـه رسانم بر آسمان فریاد
چه ظلمها که رسید از جفای‌چرخ به‌من
کـه شرح درد دل آن نمـی‌توانم داد.[1]

احمد داعی با اینکه زیاد قدردانی در حقش به عمل نیامده است ، بـا این وصف به روزی مقسوم و تقدیرات اعتقاد داشته است، چنانکه اشاره می‌کند:

کاتب نحن قسمنا که به دیـوان ازل
هر براتی کهٔ نوشتست مقرر بـاشد
غم فردا مخور ای ساده دل اندر پی‌رزق
می‌رسد با تو یقین آنچه مقدر باشد.[2]

از قرار این گفتار و بیانات داعی معلوم می‌شودکه‌کتاب عقودالجواهر راکـه شرح آن‌گذشت، برای مطالعهٔ‌پادشاه وقت سلطان محمد عثمانی نوشته است،واینك عین عبارت او راکه بدآن‌اشاره می‌کند، وهم‌چنین خاطرنشان می‌سازد، که‌اصل‌کتاب راکه از آثار رشیدالدین عمرالوطواط بوده به نظم‌کشیده و نامش راعقودالجواهر نهاده است در اینجا نقل می‌کنیم:

« و بعده چنین‌گوید مؤلف ترکیب ساعی احمد داعی اصلح‌الله شانه‌وصانه‌عماً شانه مختصری‌که موسوم است به حمد و ثنا در لغت‌و منسوب به‌نام‌فاضل‌علامة‌الوری استاد البریه فی‌البر رشیدالدین عمرالوطواط طاب ثراه. . . . . . . الخ و این‌نقود زواهر را به اسم عقودالجواهر موسوم‌گشته به رسم خزانهٔ‌معموره سلطان‌زادهٔ‌جهان برگزیدهٔ زمین و زمان، نور حدیقهٔ اهل ایمان و نور حدیقهٔ عدل و امان بیت :

خورشید سعادت امانی   مقصود مراد زندگانی

---

۱ ـ دیوان فارسی احمد داعی چاپ استانبول (صفحهٔ ۵۰)
۲ ـ دیوان فارسی احمد داعی چاپ استانبول (صفحهٔ ۵۳)

الامیر الکبیر الامجد ... ملک الروم والعرب والعجم غیاث الدنیا والدین سلطان محمد بن بایزید بن مراد بن اورخان بن عثمان فتح الله الملک والدین بطول بقایهما و اقرعینهما به مشاهدت لقائهما مأمول است، که به نظر عنایت ملحوظ گردانیده، به شرف مطالعهٔ قبول محفوظ دارد ». [1]

مولانا باقی و شعر پارسی

مولانا باقی از جملهٔ شعرائی است که در آسیای صغیر به گفتن اشعار فارسی و ترکی مبادرت ورزیده و آثار گرانبهایی در ادبیات از خود به یادگار گذاشته است، وی در اول جوانی به تحصیل دانش اشتغال داشته و در اندك زمانی علم و معرفت زیادی اخذ کرده است، او به گوشی نشینی وکناره گیری از مردم قناعت کرده و با جد بلیغ وکوشش فراوان بر معلومات خود می افزوده است، تا اینکه از امثال و اقران عصر خود گوی سبقت را ربوده است، و از دانشمندان به نام خود به شمار رفته است.

در اوایل زندگانیش دراثر نامساعد بودن روزگار به فلاکت و بدبختی گرفتار شد تا اینکه در عصر سلطان سلیمان خان عثمانی طرف توجه او قرار گرفته و به شرف صحبت وی نایل آمده است. [2] صاحب تذکرهٔ مجمع الخواص او را ملك الشعرای روم نامیده و در شهر حلب با او شخصاً ملاقات کرده است، مؤلف همان تذکره گوید باقی چلبی با من شوخی های عجیب و غریبی می کرد و خواجه زاده ای به نام یوسف چلبی داشت، که حقیقة یوسف ثانی بود، و شاعر از وی اطاعت می کرد. [3] اشعار باقی چلبی محکم و استوار و دارای معنای نفیس و مفهوم سوزناك است، شعر او از تکلف و تصنع عاری بوده است، و دیوان او را از بهترین دیوان های ترکی می دانند، قصایدش سلیس و روان و غزلیاتش بسیار شیوا و دلپذیر است، وی از اکابر شعرای زمان و افاضل بلغای عصر خود درکشور روم به شمار می رفت، وگویند تمامی شعرای روم طرز

---

۱ ــ به نقل از مقدمهٔ دیوان احمدداعی به تصحیح و حواشی اسماعیل حکمت (۱۱۱ــ۱۱۰)

۲ ــ مقدمهٔ آلمانی دیوان باقی (صفحهٔ ۱۲) چاپ لندن سال ۱۹۱۱

۳ ــ تذکرهٔ مجمع الخواص صادقی کتابدار ترجمهٔ دکتر خیامپور (صفحهٔ ۱۱۶)

غزلسرایی را از او آموخته‌اند.[1] دیوان باقی در سال ۹۹۴ هجری تحریر یافته و در مقدمهٔ آلمانی آن به‌عبارت زیر از اتمام آن سخن می‌راند و می‌گوید: «تم الدیوان بعون الله الملك المنان علی یدی اضعف العباد یعقوب المنقاد عفا عنه العافی وحرر فی شهر رمضان المبارك سنه ۹۳۴» و باز پس از عبارت فوق عبارت دیگر عربی که دال بر اتمام تمام آثار و کلیات باقی می‌باشد نقل شده است و آن این است:

« تمت تمام بعون الله الملك العلام و حسن توفیقه فی اوایل ربیع الاخر فی سنة سبع و سبعین و تسمأئه حرره الفقیر ابراهیم بن حاجی محمد العوجوی » کلیات دیوان باقی چلبی شامل غزلیات، مخمسات، مقطعات، مطلعیات به‌فارسی و ترکی می‌باشد.[2]

و اینك یك غزل فارسی از دیوان او در اینجا نقل می‌شود:

قصهٔ عشق دگرگونه زبانی دارد
آن نه سریست که تقریر و بیانی دارد
آنکه در عشق تو با دود دل و چشم ترست
سایهٔ بید و لب آب روانی دارد
با خیال دهن و بادهٔ لعلت جانم
در سرا پردهٔ دل عیش نهانی دارد
روی اقبال بهٔ درگاه تو آرد خورشید
که در این قصر دل افروز مکانی دارد
تا که در دل هوس عشق تو دارد باقی
نه غم جان و نه اندوه جهانی دارد .[3]

باقی یك قسمت از غزل‌های حافظ را تضمین‌کرده و از عهدهٔ آن به خوبی بر آمده است، و اینك بحش نمونه چندبند از آن تضمین را در اینجا نقل‌می‌کنیم:

---

۱ ـ مقدمهٔ آلمانی دیوان باقی (صفحهٔ ۲۳-۲۲)

۲ ـ مقدمهٔ دیوان باقی (صفحهٔ ۳۷)

۳ ـ دیوان باقی (صفحهٔ ۶۵۳)

توئی که وصف تو جز سایهٔ الهی نیست
به عدل و داد عدیل تو پادشاهی نیست
بر آن خدای‌کز آن راستر گواهی نیست
جز آستان توأم در جهان پناهی نیست
سر مرابجز این در حواله‌گاهی نیست
تو گوش هوش چو باقی‌به قیل وقال مده
مجو وصال و دل و دین بدین خیال مده
دل اردهی بجز از چشم آن غزال مده
خزینهٔ دل حافظ به زلف و خال مده
که کارهای چنین حدهر سیاهی نیست
چو من ز دود دل خود علم برافرازم
هزار کشور جور و ستم بر اندازم
نه سوی قبضهٔ شمشیر دست می‌یازم
عدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم
که‌تیغ ما بجز از ناله‌ها و آهی‌نیست
به حال عاشق دلریش خود نگاهی‌کن
به دادخواهی او معدلت پناهی کن
بـه کشور دل درویش پادشاهی کـن
مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
که در شریعت ما غیراز این گناهی نیست ... الی آخر [1].

مولانا باقی علاوه بر تضمین غزل حافظ غزل نجاتی رومی که پیش از او ملك الشعرای روم بوده است، و همچنین غزل سلطان مراد و سلطان سلیمان عثمانی را تضمین کرده است.

---

۱ ـ دیوان باقی چاپ لندن ـ سال ۱۹۱۱ (صفحهٔ ۶۴۴)

فصل چهارم :

لاحقه

باید دانست بجز از شعرائی کـه در فصل سوم از آنان بحث‌کردیم ، شعرای دیگری نیز درآسیای صغیر درقرنهای دهم ونهم در نشر شعر پارسی‌کوشش‌کرده و آثاری ازخود به‌یادگارگذارده‌اند، واینك ما این شعرارا نیز درفصل چهارم‌به‌صورت لاحقه‌ای به‌رشتهٔ تحریر میآوریم.

مولانا فخر خلخالی

مولانا فخر خلخالی از فرزندان مشایخ خلخال میباشد . وی صاحب فضل و کمال بود ، وطبع شعـر داشت ، وجهت سنت پسر مفتی روم علی چلبی تاریخ ذیل را گفت :

مفتی مملکت علی چلبی　　　آنکه بـاشد ز سرغیب آگاه
قرةالعین خویش را سنت　　　چونکه کرد آن امین سرالله
بهر تـاریخ سنتش گفتم　　　انـه سنـة رسـول‌الله

پس ازمدتی فرزند دیگر مفتی‌که به‌نام فاضل چلبی‌که بسیار وجیه و زیبا بود، به‌سرای دیگر شتافت مولانا فخر این تاریخ‌را نیز دربارهٔ اوبگفت:

پی‌تاریخ آن گل در گلستان　　　به‌حسرت‌گفت بلبل «وای فاضل.»

واین دوبیت زیر ازیك غزل او دراینجا درج میشود :

خواهم از عشق بتی شیفته و زار شوی
تا ز حال من دیوانه خبردار شوی
تاکی ای‌غنچهٔ بشکفته به رغم من زار
همچو گل‌خنده‌زنان‌هم‌نفس‌خارشوی... الخ

مولانا فخر رسم و آیین عشق وعاشقی جوانان را در روم پایه‌گذاری کرد، و خود نیز عاشق جوانی به‌نام «باقی» شد، ودر راه این‌عشق دنیارا بدرودگفت.[1]

صبری

صبری نیز یکی از شعرای قرن دهم هجری کشور عثمانی است، وی پسر حافظ‌کتابخانهٔ فاتح بود وبه‌حسابداری بغداد نیز تعیین شده بود ومدتی درآن شهر اقامت‌گزیده و هم درآنجا وفات یافته است، او به‌فارسی وترکی شعر گفته و معماهائی نیز از او باقی مانده است. و اینك یکی ازآن معمیات در اینجا نقل میشود:

خاك راه شهی که آوردی   از پی توتیا برای منش
ای صبا کاهلی مکن برخیز   همچو سرمه به‌دیده درفکنش.[2]

مولانا امینی وشعر پارسی

امینی مردی فقیر بود،که اصلش از سمرقند است، وی درموقع مراجعت از سفر مکهٔ معظمه به‌کشور روم‌آمده است، او اغلب غزلسرائی‌کرده وکمتر به‌قصیده پردازی پرداخته است، مولانا امینی قصیده‌ای در تاریخ جلوس سلطان سلیمان‌گفته است،که هریك مصراع‌آن تاریخ جلوس شاه فوق‌الذکررا میرساند «۹۲۶هـ» وچون این قصیده به‌سبك شعرای پارسی‌گوی ایرانی سروده شده. از نقطهٔ نظر ادبی‌حائز اهمیت میباشد، بدین‌جهت در این‌جاآنرا نقل میکنیم:

۱ـ تذکرهٔ مجالس‌النفائس (صفحهٔ ۳۹)
۲ـ قاموس‌الاعلام ترکی (صفحهٔ ۲۹۴۵) جلد چهارم

بداده زمان ملکت کامرانی　　به کاووس عهد و سلیمان ثانی
چو قیصر هزاران بدو بوده چاکر　　چو داراب کردی صدش دیده‌بانی
شه عاقل عهد سلطان سلیمان　　کز و نوشد آیین صاحب قرانی
ندیدم ببدیتی چو او شهریاری　　به‌خوبی وعدل وحسن و جوانی
ز جان بوده اوماحی کفر و بدعت　　به‌ارکان دین هست حامی جانی
به‌زیبائی او گلی در چمن نیست　　بود ایمن او هم زباد خزانی
به وی عقل با نکته دانی نلافد　　نلافد به وی عقل در نکته‌دانی
چو آمد لب لعل او در تکلم　　به‌احباب از او کرده‌گوهر فشانی
زهی نکته دانی که ما بیدلان را　　وجودت شده مایهٔ زندگانی
کم معرکهٔ بیدلان جهان را　　به‌تو کسم رسد دعوی پهلوانی
به‌شیرین زبانی بهدل جای کردی　　به‌دل جای کردی به‌شیرین زبانی
به‌جاه وشرف مهر اوج جلالی　　به میدان جرأت قباد زمانی
زسالی که مالك ترا داده املاك　　نشانش دهم من بباید بدانی
از این شعر این بیدل و دین محزون　　دهد جملهٔ مصرع از وی نشانی
زبیدادی دور «امینی» ملول است　　بود لطف ار دادم از وی ستانی
جهان تا بود در پی جور جوئی　　بر ارباب دین هم بر اهل معانی
نگهدار جان لطف‌الله بادت　　ز آفات و بی‌رحمی آسمانی.[1]

امینی این قصیده را درروزگار وزارت ابراهیم پاشا به‌عرض رسانید ، و در مقابل برای مولانا امینی سه‌هزار آقچهٔ عثمانی جایزه داده شد، تااینکه امینی با این پول قابل ملاحظه توانست به‌شغل تجارت بپردازد، وآن‌را برای‌خویش وسیلهٔ تأمین معاش سازد.[2]

محمدرضا و شعر پارسی

محمدرضا پاشای تبریزی یکی دیگر از شعرائی است که در اوایل شباب

۱ــ تذکرهٔ مجالس‌النفائس (صفحهٔ ۴۰۶)
۲ــ تذکرهٔ مجالس‌النفائس (صفحهٔ ۴۰۷)

به‌همراهی پدرش به کشور آسیای صغیر رفته است، او از بنی‌اعمام محمدحسین چلبی به‌شمار میرود ، که در عباس‌آباد اصفهان مسکن داشت ، محمدرضا در اثر بروز استعداد وقابلیت خویش مدتی پاشائی مصر را عهده‌دار شده و از اهالی آن کشور صدمات زیادی دیده است ، سپس مدتی به‌پادشاهی حبشه منصوب شده و از آنجا به‌زیارت بیت‌الحرام مشرف‌گشته تااینکه درهمانجا وفات یافته است.

واین ابیات از او درتذکره‌ها نقل شده است:

ای فلك ما اسیر بند تـوایم — فکر ما را از این نکوتر کن

دو رفیقیم مختلف اوضاع — وضع ما را بهم برابر کن

یا بیآموز مردمی او را — یا مرا نیز مثل او خرکن

ولـه ایضاً

تا کی خرد به وسوسه‌ام گمرهی دهد

کو غفلتی که از تو مراآگهی دهد

مفلس ز استطاعتم و خوشدلم که دوست

دامان وصل خویش به‌دست تهی دهد

وله

ز آه و ناله نیاسود یك نفس لب‌ها

فغان که حوصله سوز است شعلهٔ تب ما

ز بسکه آتش شوق تو مدعا سوز است

عیان نگشت به‌ما هم هنوز مطلب ما[1]

میرزا مخدوم

او پسر میرسید شریف است ودارای فضیلت علمی واخلاقی میباشد، درعصر خودش شهرت ومعروفیت پیداکرد و بـه‌علت اتهام داشتن به‌مذهب تسنن به‌کشور عثمانی‌مهاجرت نمود ، و در دربار حضرت خواندکارتقرب حاصل‌کرد، او طبع شعر

۱ــ تذکرهٔ نصرآبادی تألیف‌طاهر نصرآبادی اصفهانی‌چاپ تهران۱۳۱۷ (صفحه۶۹)

داشت، و این ابیات در تذکره‌ها به‌نام او باقی است، و به‌اشرف متخلص میباشد:

گذشتم از همه اندیشه تا قضا چه کند
گذاشتم به خدا کار تا خدا چه کند

بـه قـامت من مجنون قبا نمی‌زیبد
کسی که چاك کند پیرهن قبا چه‌کند

به‌دست خمر و به دلشرك و برمیان زناز
بدین طریق کسی روز ماجرا چه‌کند

بکن به اشرف بیچاره آنچه می‌خواهی
تو پادشاهی و اوکمترین گدا چه‌کند.[1]

میلی

به‌این اسم از شعرای قرن دهم‌کشور عثمانی دو نفر را می‌توان نام‌برد، کـه یکی از آنهاقاضی حلب بوده و درهمانجاوفات یافته است. وی درحسن خط وتسلطدر در زبان فارسی معروف بود، و به‌دو زبان فارسی و ترکی اشعاری دارد، این یك‌بیت اثر طبع اوست:

ترا ای نوش لب کام دل و جان می‌توان گفتن
به‌جان بخشی‌لبت راآب حیوان می‌توان‌گفتن.

دومی زکریا افندی قاضی استانبول بوده‌که به‌سمت قاضی‌عسکری هم‌نایـل آمده است، وی بعضی‌کتب علمی را نیز حاشیه کرده و در السنهٔ ثلاثه نیز «فارسی- ترکی - عربی» اشعاری دارد. [2]

حکیمی

حکیمی ایرانی‌الاصل و اهل قزوین بوده و از شعرای ایران به‌شمار میرود، وی در زمان شاه‌اسمعیل صفوی در ایران می‌زیست و چون از اهل سنت و جماعت بود، بنای مهاجرت راگذاشت، ابتدا به‌دیار بکر رفت، و سپس به‌کشور عثمانی روی

---

۱ ـ تذکرهٔ مجمع‌الخواص صادقی‌کتابدار (صفحهٔ ۴۲) ترجمهٔ دکتر خیامپور
۲ ـ جلد ششم قاموس‌الاعلام ترکی تألیف شمس‌الدین سامی (صفحهٔ۴۵۴۴)

نهاد، و در عصر سلطان مرادخان ثالث در آن کشور بطور انزوا و گوشه نشینی روزگار می‌گذرانید، او اشعار فارسی زیاد گفته و این یك بیت از آثار فارسی اوست:

عاقبت در گلخن اندوه و محنت شد مقیم
دل که هر دم فکر گشت بوستانی داشتی.[1]

کمال پاشازاده

کمال پاشازاده « شمس الدین احمد بن سلیمان » از مشاهیر علمای اسلامیه و ترکهای دانشمند عثمانی می‌باشد، وی از اهالی ادرنه است وجدش از امراء بود، در ایام صباوت به تحصیل علوم پرداخته، درسفرهای سلطان بایزیدخان ثانی نیز شرکت جسته است.

او در مدت کم تحصیلات خود را به پایان رسانیده و در بعضی مدارس ادرنه به شغل مدرسی اشتغال داشته است، بعد از مدتی قاضی ادرنه شده و در سال ۹۲۲ هجری به سمت قاضی عسکری آناطولی منصوب شده است، و در سال ۹۲۵ نیز اورا معزول کرده‌اند، وی در عصر سلطان سلیمان خان سال ۹۳۲ هجری به سمت شیخ الاسلامی مفتخر گشته و لقب مفتی الثقلین یافته است مدت هشت سال بر مسند شیخیت تکیه زده است. تا اینکه درسال ۹۵۰ هجری وفات یافته و در زاویهٔ حظیرهٔ محمود چلبی داماد احمد چلبی بخاری به خاك سپرده شده است. کمال پاشازاده در فقه و تفسیر و حدیث و سایر علوم شرعیه و ادبیات اسلامی اطلاعاتی کامل داشت، او حاشیه‌ای ناتمام بر تفسیر کشاف نوشته و کتاب‌های «التغییر» و «التنقیح» از تألیفات مشهور او می‌باشد. وی بجز اینها کتاب‌های دیگری نیز به رشتهٔ تحریر کشیده از جمله « نگارستان» را به تقلید گلستان سعدی نوشته و در زبان‌های سه گانهٔ فارسی ـ عربی ـ ترکی اشعاری سروده است، پاشازاده بیش از یکصد کتاب ورساله تألیف نموده و تاریخ آل عثمان را نیز به ترکی ادبی نوشته است.[2]

---

۱ ـ جلد سوم قاموس الاعلام ترکی تألیف شمس الدین سامی (صفحهٔ ۱۸۶۲)

۲ ـ جلد پنجم قاموس الاعلام (صفحهٔ ۳۸۸۵) برای کسب اطلاع بیشتر از احوال او به کتاب شقائق النعمانیه صفحات (۴۲۴ـ۴۲۰) مراجعه کنید.

قنالی زاده

قنالی زاده « مولانا علی چلبی بن امر الله بن عبدالقادر الحمیدی » از مشاهیر علمای عثمانی بوده در سال ۹۱۶ هجری در شهر اسپارته به دنیا آمده است، جدوی از معلمین سلطان محمدخان ثانی بود، او پس از اتمام دورهٔ تحصیلات خود مدتی در شهر بروسه به شغل مدرسی اشتغال داشت، و درمدرسهٔ حمزه بک تدریس میکرد. سپس به شام و مصر و حلب و بروسه و ادرنه و استانبول قاضی تعیین شده درسال ۹۷۹ هجری در شهر آناطولی به سمت قاضی عسکری مفتخر گشته است، و درموکب سلطان سلیم خان به ادرنه مسافرت کرده به علت مبتلی بودن به مرض نقرس دارفانی راوداع گفته است. شاعر نامبرده در علوم شرعیه وادبیه و زبان‌های سه‌گانه اطلاعاتی داشته از کتاب‌های مشهور او کتاب « اخلاق علائیه » می‌باشد. وی در سه زبان فارسی وعربی و ترکی اشعاری دارد و پدر صاحب « تذکرة الشعراء » قنالی زاده حسن چلبی می‌باشد، و این یک بیت از اشعار فارسی اوست:

به شرح های فراوان که تیغ هجران کرد

به‌حالتی‌است، تن من که شرح نتوان کرد.[1]

شاهقلی بیک

او به « قارپااوغلی » مشهور بوده و ازکشور آسیای صغیر است، وی استعداد فطری قابل ملاحظه‌ای داشت، و به مطالعهٔ کتب وگذراندن با اصحاب ذوق و استعداد بسیار تمایل نشان میداد، وی به شعر مولانا محتشم کاشی بسیار معتقد بود، چنانکه اگر کسی در پیش او به یك بیت مولانا محتشم اعتراض می‌کرد مورد ملامت وسرزنش او قرار می‌گرفت، وگاهی بجدال وزدوخورد هم می‌کشید، از او اشعار ترکی وفارسی ورباعیات به‌جای مانده است.[2]

نهالی

وی نیز یکی از شعرای قرن دهم هجری عثمانی است، و از مدرسین آن قرن

---

۱ ـ قاموس الاعلام ترکی جلد پنجم (صفحهٔ ۴۶۹۷)

۲ ـ تذکرهٔ مجمع الخواص صادقی کتابدار (صفحهٔ ۱۱۸) ترجمهٔ دکتر خیامپور.

به‌شمار می‌رود او به‌ترکی و فارسی اشعاری دارد. [1]

شیخی

او نخستین شاعر عثمانی بود، که شعر افسانه‌ای سرود و در زمان فرمانروائی بایزید اول درگرمیان متولد شد، لقب شیخی بدین‌جهت به‌او داده شده بود، که در روزگار خود شیخ شعرای زمان خود بود، و در تصوف و عرفان مدرس بود، مدتی در سلك مریدان شیخ حاجی بایرام بانی فرقهٔ بایرامی درویش درآمد، کمی بعد مشغول تحصیل طب شد، و به‌امراض چشم توجه‌خاصی داشت، او پزشك خاص خاندان سلطنتی سلطان محمد اول بود، در آن‌زمان که سلطان شکست خورده بود و بسیار غمگین وگرفته به‌نظر میرسید او را برای معالجه آوردند، چون‌علت‌روحی‌بیماری را دریافت، به‌سلطان قول دادکه به‌محض استماع خبر موفقیت بهبود خواهد یافت. و همینطور هم شد. سلطان‌مراد‌دوم شیخی راگرامی و معزز داشت، و او را به‌لقب ملك‌الشعرائی مفتخرکرد، و او را مأمورکردکه اشعار نظامی را به‌ترکی ترجمه کند، شیخی خسروشیرین را انتخاب‌کرد، ولی عمرش وفا نکرد، که‌آن را به‌پایان رساند، و در زمان مراد دوم درکوتاهیه وفات یافت. خواهرزاده‌اش جمال کار او را تکمیل نمود، و غیر از شیخی‌شعرای ترك‌دیگر نیز ازقبیل آهی-جلیلی‌ومؤیدزاده به‌این‌کار اقدام‌کردند، این یك بیت از اشعار فارسی شیخی است:

عقل ناقص کی دهد سر خدای
گوش کر کی آگه است از بانگ‌نای. [2]

سماعی

از شعرای قرن دهم عثمانی بوده و از عطار و قاسم انوار پیروی‌کرده‌و خود را مرید آنان یاد نموده است، چنانکه در یك بیت ترکی خودکه ذیلا نقل‌می‌شود

---

۱ ــ قاموس‌الاعلام ترکی از شمس‌الدین سامی جلدششم (صفحه ۴۵۱۲)

۲ ــ ترجمه ازکتاب تاریخ شعر عثمانی گیبعرك (صفحهٔ ۱۴۹ــ۱۶۸) و جلدچهارم قاموس‌الاعلام ترکی (صفحه ۲۸۹۴)

به‌آن اشاره‌می‌کند:

طبعیم چراغی قاسم انواردن یـنار
بوی فنا دما غمه عطاردن گلور.[1]

مولی ادریس بن حسام‌الدین البدلیسی

بتلیسی از نوادر دهر. و از امرای اکراد بود، در زمان سلطنت‌شاه‌اسماعیـل صفوی به‌جهت داشتن مذهب تسنن فرارکرده به‌دولت عثمانی پناهنده شد، سلطـان بایزیدخان ثانی او را اکرام و اعزاز نمود، وی تاریخ آل‌عثمان را به‌فارسی نوشته است، و آن را به‌نام سلطان‌بایزید شروع کرده و «هشت بهشت» نام‌گذارده‌است. وی زمان سلطان سلیم عثمانی به‌کردستان و نواحی آن ولایت اعزام‌گردید، و در وقت مراجعت مورد احترام و اعزاز سلطان قرارگرفت، و در سال ۹۲۱ هجری به‌رحمت ایزدی پیوست، و در جوار ابا ایوب‌انصاری مدفون شده است، قصاید عربی و فارسی از او باقی است، که مشهور است.[1]

مولانا خزانی

مولانا خزانی نیز از شعرای قرن نهم و معاصر سلطان سلیم عثمانی میباشد. او پسر مولانایحیی سمرقندی است، و از اولادقاضی‌خان به‌شمار میرود، درسال ۹۲۸ هجری با پدر پیرش از راه دشت قبچاق به‌دربار پادشاه عثمانی آمد، وازآنجابعزم زیارت مکه به‌سوی حجاز رهسپارگردید. و از جملهٔ اشعار اواین‌دوبیت‌زیرمیباشد:

کجابر فرق مجنون مرغ راجای وطن‌بودی
اگر آه‌دل او گرم همچون آه من بودی

ولـه

از آن مجنونی و ژولیده موئی‌شد هوس‌مارا
که باشد در جهان لیلی وشی فریادرس مارا

---

۱ ــ قاموس‌الاعلام‌ترکی جلدچهارم (صفحهٔ ۳۶۲۴)

۲ ــ شقائق‌النعمانیه ابن‌خلکان (صفحهٔ ۳۵۳) وقاموس‌الاعلام‌ترکی‌جلددوم (صفحهٔ ۸۱۱)

و این غزل از اوست

در دور ما ز کهنه‌سواران یکی می است
و آنکو دم از قبول نفس می‌زند نی است

دانی کمان ابروی خوبـان سیه چراست
کز گوشهاش دود دل خلق در پی است

سنگ محک می است، می‌آرید در نظر
پیدا کنندهٔ کس و ناکس همین می‌است

این سلطنت که مـا ز گـدائیش یافتیم
دارا نداشت هرگز و کاووس را کی است

با بر رسیـد نالهٔ زارت به گـوش یـار
لیلی‌وقوف یافت‌که‌مجنون دراین‌حی‌است.[1]

میرعیانی

میرعیانی نیز از شعرای این دوره و در دربار آسیای‌صغیر میزیسته‌است.او سیدی بود، که به پوستین‌دوز معروف‌گشته و اصلش از خاك شیراز بود ، مـدتی قلندری‌پیشه داشت، ودر آسیای‌صغیردر محلهٔ‌یهودان می‌نشست، و همیشه‌پسر زیبای یهودی در خدمتش به‌سر میبرد، تا اینـکه در اثر صحبت او مسلمان‌شد.ازاین‌سبب میرعیانی را سید یهودان‌می‌گفتند. او مردی‌فاضل‌و بدیهه‌گو بودواین‌مطلب‌ازاوست:

بازم روانه گشت سرشک از دو چشم تر
از نور چشم خویش جدا می‌شوم مـگر

و از اوست

چورخ‌پوشی‌مرا اشك ازدوچشم‌تر پدید آید
بلی‌خورشیدچون‌پنهان‌شود اختر پدید آید.[2]

---

۱ ـ تذکرهٔ مجالس‌النفائس حکیم شاه‌محمد قزوینی (صفحهٔ ۲۷۸)

۲ ـ تذکرهٔ مجالس‌النفائس حکیم شاه‌محمد قزوینی (صفحه۳۹۲)

جعفر چلبی

جعفر چلبی از مشاهیر شعرا و خطاطان کشور عثمانی بود، وی در مدرسهٔ محمود پاشا به‌شغل مدرسی اشتغال داشت، و به‌تاجی‌زاده ملقب شده بود، سلطان‌سلیم عثمانی او را مورد توجه و عنایت خویش قرار داده بود، و جزو ندیمانش به‌شمار میرفت، و در سفر و حضر اغلب اوقات او را از خود جدا نمی‌ساخت، تااینکه دراثر تحریك و اتهام خصمانش در شهر آماسیه به‌قتل رسید، و در نزدیك جامع شریف در مسجد «نشانجی» مدفون گردید. جعفر چلبی در نثر نویسی و شعر پارسی مهارت داشت، و خط نیکو مینوشت، وی منظومه‌ای به‌نام «هوسنامه» دارد و قصیده‌ای در جلوس سلطان سلیم ساخته است، که مطلعش این است:

جان آفرین که برکف ما نقد جان نهاد

بهر نثار مقدم شاه جهان نهاد ،

برادرش سعدی چلبی نیز شعر میگفت وخط نیکو مینوشت. [1]

خضر بك

خضر بك «چلبی بن جلال‌الدین» از بزرگترین علمای عثمانی بود، و پدرش به‌شغل قضاوت زندگی می‌گذرانید، او از اهل سیورحصار است، در علوم‌عقلی‌ونقلی مهارت داشت، و به‌شغل مدرسی رسیده است، و طرف‌توجه سلطان‌محمدقرارگرفته است، وی ابتدا در شهر بروسه مدرس بود. بعد در روم و آناطولی به‌شغل قضاوت پرداخته است، و پس از فتح استانبول قاضی آنجاشده و در سال ۸۶۳ همانجاوفات یافته است، او در ادبیات عربی و فارسی و ترکی اطلاعاتی داشت، و شعر نیزمیگفت و به‌هر سه زبان آشنائی کامل رسانده بود، وبه‌هر زبان شعر گفته است، خضربك یك قصیدهٔ «نونیه» داردکه از اشعار مشهور او به‌شمار می‌رود، و این یك بیت از اشعار فارسی اوست که در اینجا درج می‌شود:

---

۱ ـ قاموس‌الاعلام ترکی تألیف شمس‌الدین سامی (صفحهٔ ۱۸۱۹)

عشق را بیرون ز هفتاد دو ملت حالتی است

در میان جمع وکثرت عاشقانرا خلوتی‌است

وی اشعار عارفانه نیز گفته است و بیت بالا از آن جمله است،که‌ذکر گردید و شاعر دیگری نیز به‌همین نام از شعرای دورهٔ سلطان بایزیدخان ثانی و پسر احمد پاشا می‌باشد ، و در سال ۹۱۴ وفات یافته است، و او نیز به فارسی و ترکی اشعاری دارد. [۱]

صبحی

صبحی نیز از شعرای قرن دهم هجری بوده و از اهل بروسه می‌باشد، وی‌پس از اتمام تحصیلات به طریق قضا سلوك‌کرده و راه تصوف را پیموده است، او اشعار فارسی و ترکی‌گفته‌که اغلب آنها جنبهٔ عرفانی دارد، و این دو بیت‌اثر طبع‌اوست:

حاجیان ره عشقیم و مقیم عرفات

عرفاتی‌که‌نشان می‌دهد از ذات‌وصفات

زائر کعبهٔ دل کرده فداجان وسرش

بر در دوست نباشد به‌وسائط‌حاجات[۲].

عارف

عارف « فتح‌اله عجمی » معاصر سلطان سلیمان‌خان عثمانی می‌باشد، که‌اشعار فارسی زیادگفته و سمت شهنامه‌چی سلطان را داشت، او در سفرها و جنگ‌های سلطان سلیمان همراه بوده و به‌فارسی شعرگفته است، پدر شاعر نیز از ادبای مبرز عصر و خطاطین زبردست آن‌زمان به‌شمارمی‌رفت، عارف با معیت‌القاص میرزا به‌روم آمده و از آنجا به‌مصر سفر کرده در تاریخ ۹۶۹ هجری بدرود حیات‌گفته است . مقداری اشعار ترکی و فارسی از او باقی است، و این دو بیت از اوست، که در مدح شاه‌گفته است:

---

۱ ـ قاموس‌الاعلام ترکی شمس‌الدین سامی (صفحهٔ ۲۰۴۷) جلد سوم

۲ ـ قاموس‌الاعلام ترکی (صفحهٔ ۲۹۳۵) جلد چهارم

محیط جلالی شها همچویم　　　　جلیل العطا یا جمیل الشیم
همه موج حلمی و عز وعلا　　　　همه‌چشمهٔ علم وبـذل همم[1].

فوری

فوری «مولانا احمدبن عبدالله» از شعرای قرن دهم هجری عثمانی بوده و به‌دست غزان اسیر وگرفتارآمده است، و اورا به‌اسم غلامی دست‌به‌دست‌فروخته‌اند، وی با استعداد طبیعی‌که داشت به‌تحصیل علم طب پرداخت، وازجانب محیی‌الدین عربی به‌تبلیغ دین مأمورگردیده به‌سمت مدرسی نیز رسیده است.

او درمعیت سلطان سلیمان بـه نخجوان سفرکرده به‌سمت مفتی شام مفتخر گشته است، تا اینکه در سال ۹۷۸ هجری درشام بدرود زندگانی‌گفته است، او را حاشیه‌ای به‌نام «در رغرر» باقی است، وتألیفات دیگری نیز بدو منسوب است، وی به‌سه زبان عربی وفارسی وترکی شعر میگفت و دیـوان اشعار سلطان سلیمان‌خان عثمانی‌را نیز جمع وتدوین‌کرده است، ودیوان اشعار مرتبی هم‌دارد.

قادری

قادری (سالف‌الترجمه) «شیخ عبدالقادر بداؤنی» از شعرای این‌دوره بوده‌این یك‌بیت ازاشعار فارسی اومیباشد:

به‌صد امید قاصد میفرستم سوی‌آن بدخو
معاذاله ازآن ساعت کزاو نومید برگردد.

***

عبدالعزیز

یکی دیگر از شعرائی‌که درآسیای صغیر بـه‌زبان شیوای فارسی شعرگفته عبدالعزیز است،که معروف به«ام‌الولدزاده افندی» میباشد، وی درقرن دهم هجری میزیسته ودربعضی مدارس به‌شغل مدرسی اشتغال داشت، و در برخی قضاوتها نیز

۱ـ قاموس‌الاعلام ترکی جلد چهارم (صفحه ۳۰۳۹)

شرکت می‌جست، وبدین ترتیب مدتی به‌قضاوت گذراند، تادر سال ۹۵۲ هجری جهان را بدرودگفت، اشعار عربی وفارسی از اوباقی مانده و این دوبیت زیر ازاثر طبع اومیباشد:

کی بود یارب که‌کوی یار را منزل کنم
جان و دل از کعبهٔ مقصود او حاصل‌کنم
میکنم هردم دعائی دارم امید قبول
زآن‌که بااخلاص خالص از صمیم دل‌کنم[1]

عبدالوهاب صابونی

وهمچنین درعصر سلطان سلیمان عثمانی شاعری به‌نام عبدالوهاب صابونی‌از مقربین دربار به‌شمار میرفته واز علمای به‌نام محسوب میشده است، مولد این‌شخص شهر همدان بوده‌که بعداً به‌کشور روم مهاجرت کرده است، و مدتی نیز درکشور مصر وشام‌گذرانده است وی درمعمامهارت مخصوصی داشت، وکتابهائی درعنوانهای «ملا خداوندگار» «نوای خروس» «صراط مستقیم» دارد که از منظومه‌های معروف او شمرده میشوند. اشعار فارسی وترکی بسیار نیز بدونسبت داده‌اند، واین یك‌بیت ازآن جمله است:

آب حیوان لبت بر سر چاه ذقنت
عادتی نیست مگر معجزهٔ آن دهن است.[2]

مولانا محمد مذهب‌کرمانی

مولانا محمد مذهب کرمانی نیز ازشعرای دربار عثمانی میباشد، او جوانی زیبا وخوش سیرت بود، و در حسن و جمال به‌یوسفش تشبیه میکردند، خط نیکو مینوشت وشعرخوب میگفت، وی‌درآخرکار دراستانبول درمدت ده روز باپدرش به مرض طاعون درگذشت، واین مطلع‌فارسی اثرطبع اوست:

۱ـ جلد چهارم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۳۰۷۸)
۲ـ جلد چهارم قاموس الاعلام ترکی (صفحهٔ ۳۱۱۳)

غنیمت است زمانی به همدمان بودن

که یك زمان نتوان عمررا ضمان بودن.[1]

مولانا فرخی

مولانا فرخی از شعرای پارسی گوی کشور آسیای صغیر وصاحب فضل وکمال بود، او درانواع واقسام شعر اطلاعی داشت، ودرابتدای کار قصیدهٔ بی نظیر دراستانبول ساخت، که یك مصراع آن تاریخ جلوس بـه سلطنت سلطان سلیم را نشان میدهد، و مصراع دیگرش تـاریخ فتح قلعهٔ بلغزاد را میرساند این یك بیت ازقصیدهٔ مزبور است :

این نظم خوش که میدهد از آب خضر یاد

تـاریخ سلطنت بـود و فتح بلغراد.

واین یك بیت دیگر در تاریخ جلوس سلطان سلیمان خان ثانی «۹۲۶» هجری سروده شده است:

جهانا جوان شد بصد شادمانی — جهانی بـه عدل سلیمان ثانی.[2]

ز نوع هنر هرچه گویی رسیده — به آن رأی پیرش بهعهدجوانی.

مولانا فتح الله کاتب

همچنین مولانا فتح الله کاتب نیز از جملهٔ کتـاب بی نظیر به شمار میرفت ، ودر دربار عثمانیان اشتهار تمام داشت، به انواع خط آشنا بود، و چون حافظهٔ قوی داشت؛ اشعار بسیاری از شعـرا را حفظ کرده بـود ؛ این شاعر در عصر سلطان سلیم بهفرمان او از تبریـز بـهاستانبول دعوت شد ؛ و بهسمت کاتبی سلطان سلیم مفتخر گشت؛ مولاناکاتب باوجود فضل وکمالی که داشت؛ معاش خودرا بهسختی میگذرانید؛ مولانا شعر نیز میگفت واین دوبیت اثرطبع اوست:

۱ـ تذکرهٔ مجالس النفائس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۴۰۰)

۲ـ « « « « « (صفحهٔ ۴ و۴)

چه‌شد ای بیوفاکز ما نکردی یاد بگذشتی
چراغ عیش‌ماکشتی روان‌چون باد بگذشتی.

و از اوست

به‌دور آن دهن ای‌غنچه به که لب نگشائی
کـه پرده‌ات بدرد آخر و به‌هیچ برآیی.[1]

جلال چلبی

دیگر از شعرائی‌که دراین قرن درآسیای صغیر به‌فارسی شعرگفته و جزو دانشدوستان وادبای‌آن دیار محسوب میشده است، جلال چلبی است، نام وی‌حسین بوده واز اهل مناستر میباشد، ابتدا از اصحاب تیمار بود، بعد جزو قلندران آن عصر به‌کشور عربستان وشام وحلب مسافرت‌کرد، ودر شهر حلب طرف توجه‌جعفر پاشابک‌آنجا قرارگرفت، وبالاخره افتخاردامادی وی‌را به‌دست‌آورد،چون‌جعفرپاشا لالای سلطان‌سلیم ثانی بود،جلال چلبی ازمقربین درگاه شد، ولی بعضی ازحسودان وکوته‌نظران برمقام اورشک وحسرت بردند؛ تااینکه او را دوباره به‌مناستر تبعید نمودند؛ و در آنجا دنیا را وداع گفت . وی به‌حسن خط و فضل وکمال مشهور و معروف بود.[2]

مولاناسدید

مولاناسدید طبیب قزوین بود ، مدتی در شهر ادرنه به‌شغل طبابت اشتغـال داشت. وطبیب مخصوص دربارسلطان عثمانی بود، وی درعین‌حال هزال و بذلـه‌گو بوده این‌یك بیت ازاوست:

دهان‌نداری وصد نکته دردهان داری
میان نداری وصد فتنه در میان داری .

مولاناسدید روزی باشخصی درعلم صرف به‌مباحثه پرداخته بود، وآن شخص

۱ـ تذکرهٔ مجالس‌النفائس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحهٔ ۳۸۱)
۲ـ قاموس‌الاعلام ترکی(صفحهٔ ۱۸۲۲) جلدسوم

میگفت این صیغه ثلاثی مجرد است، و مولانا سدید میگفت، بهاین ثلاثی مزید است، تااینکه بعدازپایان مباحثهٔ آن شخص این شعر را گفت :

ماهردو ، دو صرفئیم‌ای خواجه سدید
مثل من و تو دیدهٔ ایام ندید
فرقی که میان من و تو هست پدید
ما ماده خر مجردیم و تو مزید [1]

« فضلی »

فضلی ازشعرای قرن دهم عثمانی است، نامش ابوالفضل پسر مشهور ادریس بتلیسی میباشد، ازدوران صباوت وصغرسن بارقهٔ لیاقت وکمالات ازناصیه‌اش میبارید. واغلب درصحبت سلاطین ووزراء بهسر میبرد ودرادبیات ترکی و فارسی و عربی ید طولانی داشت، فضلی قوهٔ حافظهٔ قوی داشت وازاین جهت محفوظات قابل توجهی در سینه‌اش مخزون بود. اومردی خوش محضروظریف بود، و بهحضرت سلطان بایزید قصایدی تقدیم داشته‌که درمقابل ازطرف اواحسان واکرام بهسزا یافته است. مدتی این شاعر بهمکتب ومدرسه داری اشتغال ورزیده درسال ۹۸۲ هجری جهت انجام مراسم حج بهسوی حجاز رهسپارشده است، ودراثنای راه بدرود حیات گفته است ، وی درالسنهٔ ثلاثه اشعارزیادی گفته وآثار ادبی بیشتری از او باقی مانده است ، دیوان اوبه‌تقلید دیوان حافظ تدوین شده‌است، واین یك بیت ازاشعارفارسی اومیباشد :

بربرگ‌گل‌از نرگس‌تر آب میزنی — وزلب‌گلاب برشکرناب میزنی [2].

فردوسی

فردوسی از شعرای قرن دهم عثمانی که مشهوربه « اوزون فردوسی » یعنی فردوسی طویل است میباشد، او ازاهل بروسه بوده و در تاریخ مهارت کامل داشت نامبرده به‌نام سلطان بایزیدخان ثانی شاهنامه‌ای سروده‌که ۳۸۰ جزومیباشد ، وپس ازتقدیم بهحضرت شاه هشتاد جزو آن انتخاب شده‌است، شاعر از این عمل سلطان

۱ـ تذکرهٔ مجالس‌النفائس (صفحهٔ ۳۸۹)
۱ـ قاموس‌الاعلام ترکی‌جلد پنجم (صفحهٔ ۳۴۱۵)

بایزید، ملتفت شده به‌تقلید فردوسی آن شاعر رزم‌گوی نابغهٔ ایران هجویه‌ای ساخته به‌سوی خراسان فرار کرد و در آن ولایت به رحمت ایزدی پیوست، چنانکه قبلا ذکرش گذشت، در دیوان احمد داعی نیز از فردوسی ذکری رفته است[1].

عرشی

عرشی را میتوان ازشعرای قرن دهم هجری کشور عثمانی شمرد که دربلاد آسیای صغیر روزگارمیگذرانید، اسم او «محمد» و اهل «بکپارا» بوده است، او در تاریخ نویسی مهارت خاصی داشت، غزلیاتش نیز معروف ومقبول بوده‌است، درابتدای امر «چابکی» تخلص کرده بود، بعد به «عرشی» مبدل ساخت، وعاقبت الامر در شهر استانبول دنیا را وداع گفت. این یك بیت ازاشعارفارسی اومیباشد:

غلغل شعر من به عرش رسید　　　　زآن سبب شد تخلصم عرشی[2]

عزمی

وی از شعرای قرن دهم هجری واهل استانبول میباشد، درزمان سلطان محمدبن مرادخان ثالث روزگارمیگذرانید، اودرانشا وکتابت مشهورعصرخودبود، وبه‌زبانهای عربی وفارسی وترکی شعرمیگفت، و به‌فرمان سلطان سلیم‌خان ثانی منظومهٔ «مهرومشتری» شیخ محمدعطاررا به‌ترکی ترجمه‌کرده، اما نتوانسته‌است، آنرا به پایان رساند، بالاخره در سال ۹۹۰ هجری چراغ زندگانیش خاموش گشته است[3].

عالی

این شاعر نیزازشعرای قرن دهم به‌شمارمیرود، اسمش «مصطفی» ومنسوب به «کلیبولی» است. او ابتدا طریق علمی پیش گرفته بعد تغییر رویه داده به ارضروم مسافرت‌کرده، ودرآنجاسمت دفترداری‌را داشته است،وی‌کتابهای زیادی تألیف‌کرده که از جملهٔ آنها مهروماه، مطلع‌الانوار، مهر و وفا. روضة‌اللطائف، نادرالمحارب

۲ـ جلد پنجم قاموس‌الاعلام ترکی (صفحهٔ ۳۳۸۸)
۳ـ جلدچهارم » » » (صفحهٔ ۳۱۴۲)
۳ـ » » » » » » (صفحهٔ ۳۱۴۹)

میباشد،که جمله بصورت نظم تألیف یافته‌اند. علاوه بر کتابهای مذکور فوق کتابهای دیگری نیز مانند انیس‌القلوب وهفت مجلس و غیـره نوشته است، همچنین وی دیـوان فارسی و تـرکی دارد و کتاب «ایهاالولد» امام محمد غزالی را در عنوان «تحفة‌الصلحاء» ترجمه‌کرده است.[1]

عارفی

عارفی نیز از شعـرای قدیمـی‌کشور عثمانی وذواللسانین بوده است، نامش «حسین» واز شهر استانبول است ، وی درشعر وانشاء وحسن خط مشهور عصر خود بود یکمرتبه به‌مصر سفرکرده‌است، ودرآسیای‌صغیر طرف توجه‌سلطان سلیمان‌خان قرارگرفته و ازطرف پادشاه مزبور برای او مناصبی داده شده است ، تا اینـکه در سال ۹۵۹ هجری رخت ازاین سرای بربسته است، او یك‌قصیدهٔ لامیه دارد واشعار ترکی وفارسی واشعار صوفیانهٔ بسیاری از اوباقی است، واین یك‌بیت ازاشعاراوست که تقریباً بەملمع شباهت داردکه نیمش تـرکی و بعضی ازکلمات‌آن فارسی و یك جمله‌اش عربی میباشد:

حیف عارفده وجود اشیاء   گورینور جمله‌کنقش فی‌المآء

توضیح اینـکه دراین بیت بجزکلمهٔ «گورینور»که به‌معنی دیده میشوداست کلمهٔ ترکی مشاهده نمیشود.[2]

سعدی

« سعدی چلبـی » برادر تاجی‌زاده جعفر چلبی میباشد، که شعر و انشایش مانند برادرش مشهور بود، او پس ازمرگ برادرش مدتی منکوب و مطرود افتاد، سپس درنتیجهٔ نوشتن نامه‌ای به‌مصر طرف‌توجه شاه وقت قرارگرفت، وبه‌اخذجایزه مفتخرگشت، او سمت مدرسی صحن را داشت، و بـرشرح مفتاح ووقایه حواشی نوشته‌است، ودرسال ۹۲۲ هجری درگذشته‌است. وی قصاید عربی نیز دارد، ازجمله

۱ــ جلد چهارم ناموس‌الاعلام ترکی (صفحهٔ ۳۰۵)

۲ــ « « « « (صفحهٔ ۳۰۴۲)

عقاید نسفیه‌را به‌عربی به‌نظم‌کشیده است.[1]

شاهی

شاهی از شعرای ایرانی عصر شاه‌اسماعیل صفوی میباشد، وی در عصر سلطان سلیم‌خان عثمانی به‌دیار عثمانی مهاجرت‌کرده است، و این یك بیت از اشعار فارسی اوست:

تاج یکرنگی‌که صاحب دولتانرا برسر است
این همه‌گلهای سرخ باغ آل حیدر است[2]

شمسی

اصلش ایرانی و ازشعرای قرن دهم‌کشور عثمانی به‌شمار میرود،که بعداً بدان دیار مهاجرت‌کرده‌است، وی‌منظومه‌ای به‌نام «دمرغ» داردکه به‌حضرت‌سلطان‌سلیم تقدیم داشته است، وبه این اسم چهار شاعر دیگر نیز هستند که اهل‌کشور عثمانی محسوب میشوند.[3]

مشهدی

مشهدی‌ازشعرای عثمانی ومعاصر سلطان محمدخان ثانی میباشد، وی‌فتوحات اورا باتقلید شاهنامهٔ فردوسی حاوی چهارهزار بیت به‌نظم‌کشیده است ولی به‌اتمام آن توفیق پیدا نکرده است، ومطلع‌آن بدینقرار است.

به‌نام خداوند دادار پاك   برآرندهٔ آتش و باد و خاك
خداوند جان و خداوند هوش   خداوند روزی ده و رازپوش[4].

سروری

سروری «مصطفی بن‌شعبان» ازشعرای عثمانی واهل «کلیبولی» میباشد، پدرش مردی ثروتمند ومالك بود، ودر مدرسه‌ای‌که قاسم‌پاشا تأسیس‌کرده بود مدرسی میکرد، وی بعداز مدتی عزلت اختیار نمود، و سپس به‌معلمی سلطان مصطفی از

۱ ـ جلد چهارم قاموس‌الاعلام ترکی (صفحهٔ ۲۵۷۳)
۲ ـ « « « « (صفحهٔ ۲۸۳۹)
۳ ـ « « « (صفحهٔ ۱۸۷۳)
۴ ـ « « « (صفحهٔ ۲۸۷۳)

پسران **سلطان سلیمان** خان قانونی منصوب گشته است، و ازقرار معلوم پس از شاهزادهٔ **مذکور فوق بی‌وظیفه** مانده ودر سال ۹۶۹ هجری وفات یافته است، او مثنوی شریف وگلستان وبوستان سعدی ودیوان حافظ را شرح کرده ولی اغلاط و اشتباهاتش زیاد است زیرا به زبان فارسی زیاد مسلط نبوده است ، این‌شاعر سه دیوان دارد وبجزاز این ، شاعری دیگر نیز به نام سروری که ایرانی‌الاصل بوده و منسوب‌به دربارسلطان سلیم‌خان‌عثمانی‌میباشد، درآن‌دیار به شاعری‌پرداخته‌است.[1]

سعدالدین افندی‌زاده

سعدالدین افندی‌زاده «محمد چلبی افندی»ازعلمای دورهٔ سلطان محمدخان ثالث وسلطان احمدخان اول به شمار میرود ، اوپسر سعدالدین افندی صاحب «آلف‌الترجمه» میباشد، درسال ۹۷۵ دربروسه‌تولد یافته درسال ۱۰۰۰ هجری‌ملای مکه شده ودر۱۰۰۴ هجری‌قضاوت استانبول‌وآناطولی به عهدهٔ اوواگذار شده‌است، سپس دو سال معزول مانده در سال ۱۰۰۷ قاضی‌عسکر ایل روم ودرسال ۱۰۱۰ بـه شیخ‌الاسلامی رسیده است . درسال ۱۰۱۷ دوباره بـه‌سمت شیخ‌الاسلامی انتخـاب گردیده است ، وپس‌از هفت سال فتوی وابقاءِ در این مسند درسال ۱۰۲۴ به مرض طاعون درگذشته است . اوبه‌سه زبان ترکی وفارسي و عربی‌آشنائی کامل داشت و اشعار ومقالاتی درهرسه زبان ازاو باقی مانده است .[2]

سائلی

سائلی اهل عراق بوده واز شعرائی استکه درخراسان نشو ونما یافته است ، بعد به‌آسیای صغیر رفته ودرآنجا روزگار میگذرانده است ، واین یك بیت فارسی از اوست :

چنان به صورت‌آن آفتاب حیرانم　　　　که تیغ‌گرزندم چشم‌خود نپوشانم[3].

---

۱ ـ قاموس‌الاعلام ترکی جلد چهارم (صفحهٔ ۲۵۵۸)

۲ ـ جلد چهارم ناموس‌الاعلام ترکی (صفحهٔ ۲۵۶۹)

۳ ـ « « « « « (صفحهٔ ۲۵۲۹)

سحابی ازشعرای پارسی‌گوی دورهٔ سلطان سلیم خان عثمانی میباشد وی از طایفهٔ امناست ، ولی‌سحابی دیگر نیز درآسیای صغیر به شعرسرائی پرداخته‌که‌از اهل‌همدان بوده است ، وی عالم‌وادیب بود ودرسفر شرق سلطان سلیمان عثمانی‌از طرف قدری افندی تقدیر شده‌است ، تااینکه بعداز آمدن شاعر به روم طرف‌توجه وعنایت مخصوص شاه قرارگرفته کتاب «کیمیای سعادت» را ترجمه کرده است ، و پس‌از گذراندن سنین عمردرسال ۹۷۰ هجری زندگی را بدرود گفته است .سحابی به فارسی وترکی اشعاری دارد .[۱]

زینتی

زینتی ازشعرای قرن دهم عثمانی واهل سیروز میباشد ، وفات اورا درسال ۹۶۳ هجری نوشته‌اند ، واین یك مصراع فارسی از اشعار اوست :

دامن آلوده ودستار **پریشان یخه چاك**.[۲]

ریاضی

ریاضی ازشعرای قرن دهم‌هجری وازاهل اسکوپ میباشد ، اودر زبان‌فارسی مهارت تام داشت ، وجناس وایهام بسیار میگفت .[۳]

ملا واقف

ملاواقف از شعرای پارسی‌گوی آسیای صغیربوده و اصلش از ولایت خلخال میباشد . اوابتدا به تحصیل کمالات پرداخته واز مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد واشعار نظامی گنجوی تتبع نموده‌است ، وی اکثر اشعار مثنوی‌مولانا وخمسهٔ‌نظامی راحفظ داشت وبه‌حقیقت سخن‌این‌دوشاعر عالیقدر پی‌برده بود ، ملا واقف درمذهب تسنن شهرت‌کامل داشت ، وبدین جهت غربت اختیار کرده به دیار آسیای صغیر

---

۱ ــ جلد چهارم قاموس‌الاعلام ترکی (صفحهٔ ۲۵۳۹)

۲ ــ « « « « « (صفحهٔ ۲۴۴۴۹)

۳ ــ جلد سوم قاموس‌الاعلام ترکی (صفحهٔ ۲۳۸۵)

مهاجرت نموده وهم درآن‌کشور وفات یافته است ، اشعارزیر اثرطبع اومیباشد :

تاراج دل ز عربده جویان چو عام شد
آسایشی که بود به مردم حرام شد
شب سیر ماهتاب نمودی و ماه نو
بالید آنقدر که به یك شب تمام شد .

ولە ایضاً

صد شیوهٔ ناپخته ز ایام بر آید
تا کام جگر سوختهٔ خام برآید
همت به گدائی ندهد راه وگرنه
مقصود دو عالم به یك ابرام برآید
از دل گذرد ناوك آن ترك سیه چشم
آهسته‌تر از مو که بر اندام برآید

وایضاً از اوست

در سینه خار خاری بود ، از جفای یارم
امروز دیدمش مست ، گل‌کرده خار خارم
رنگم پریده از رخ ، هوشم رمیده ازسر
افتاده است چشمی ، گویا به روی یارم[1] .

حکیم ابوطالب

حکیم ابوطالب ازشعرای پارسی گوی کشورعثمانی بوده اصلش ازشهرتبریز است ، وی طبیب حاذق وماهری‌بود وفضل وکمالی به سزا داشت ، اوبه‌کشورعثمانی مهاجرت کرده ، درخدمت جعفرپاشا عزت واحترامی تمام یافت . دوباره به تبریز مراجعت‌کردوبه علت ناسزاگوئی‌به دولت صفویه‌درعصر شاه‌عباس به دست لشگریان مقتول گردید . اشعارزیر اثرطبع اوست :

---

۱ ـ تذکرهٔ نصرآبادی‌تألیف میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی (صفحه ۲۵۷)

طالب نداشت تاب نگاه تو روز وصل

پوشید چشم و دادن جان را بهانه ساخت

واز اوست

بازم از افسون سخن بند تمنا کرده‌ای

خوش در بیطاقتی بر روی ماوا کرده‌ای

حیرت عشق تو دارد غافل از یاد توأم

رفته‌ای از خاطرم تا در دلم جا کرده‌ای

چون توانم از تو دل برداشتن ای غم که تو

ترك عالم از برای خاطر ما کرده‌ای

وله ایضاً

دل راکی آن‌طاقت بود کز فکر جانان بگذرد

بایکجهان‌لب تشنگی از آب حیوان‌بگذرد

من‌راه هجران رابه خود هرگز نمیدادم ولی

آتش‌ره‌خود واکند، چون‌در نیستان‌بگذرد.[1]

بدیع‌الزمان میرزا

بدیع‌الزمان میرزا پسر سلطان حسین میرزای بایقرا بعد از پدر با برادر کوچکترش مظفرحسین میرزا به معارضه آغازکرده ابتدا به خدمت شاه اسماعیل صفوی رفت ، وچندی درتبریز ساکن شد ، تا بالسلطان خواند کاربه روم رفته ، ودر استانبول پناه‌گرفت ، وپس‌از ۱۴ ماه اقامت در‌آن شهر به مرض طاعون درگذشت ، وی طبع شعرداشته ودر قتل‌پسرش محمد مؤمن‌میرزا رثاءِ‌گفته است ، واین‌یك‌بیت از‌آن رثاءِ میباشد :

وزیدی ای صبا بر هم زدی گلهای رعنا را

شکستی ز آنمیان شاخ گل نورستهٔ مارا[2].

---

۱ ــ تذکرهٔ نصرآبادی (صفحهٔ ۶۷)

۲ ــ تذکرهٔ آتشکدهٔ آذر تألیف لطفعلی‌خان‌آذر بیگدلی چاپ کلکتهٔ ۱۲۳۹هجری (صفحه ۲۰) وتحفه سامی سام میرزا صفوی (صفحهٔ ۱۲)

عهدی

عهدی نیز جزو شعرای قرن دهم عثمانی محسوب شده واسمش «احمد» میباشد. اواهل بغداد بود ، وتذکرة الشعرائی دارد ، که شامل تراجم احوال شعرای عصر خود میباشد .[1]

عنقا

عنقانامش «حسین» و از شعرای قرن دهم هجری عثمانی است ، او اصلا شیرازی بوده وبعد به کشور آسیای صغیر مهاجرت کرده درشهر استانبول متوطن شده است ، اشعارفارسی وترکی ازاو به جا مانده است [2].

عیشی

بدین نام دونفر ازشعرای قرن دهم عثمانی را میتوان ذکر کرد ،که اولی اهل بغداد است ودومی اهل قزوین میباشد،که به واسطهٔ داشتن مذهب تسنن به دیارروم مهاجرت کرده است .[3]

غنی

مولانا عبدالغنی ازمشاهیر علماوشعرای عثمانی بوده وازقصبهٔ «کرده» میباشد. او اول به طریق علمی منسوب بود ، سپس شغل مدرسی پیشه ساخت ، و دراین اثنا مراسم حج به جای آورد ، وپس از مراجعت ازسفر مکه و زیارت بیت الحرام قاضی استانبول شده است ، وی اشعار ومنشآتی دارد ، وظاهراً برحاشیهٔ تجرید حاشیه‌ای نوشته است ، اوبه فارسی وترکی شعر گفته است ، واین یك بیت ازاشعار فارسی اوست:

حباب آسا نرفت از سرهوای جام جم بیرون

از آن ازبزم می هرگز نخواهم زدقدم بیرون [4].

---

۱ ـ قاموس الاعلام ترکی جلد پنجم (صفحهٔ ۳۲۲۷)

۲ ـ قاموس الاعلام ترکی جلد پنجم (صفحهٔ ۳۲۲۴)

۳ ـ جلد پنجم قاموس الاعلام ترکی (صفحهٔ ۳۲۳۱)

۴ ـ جلد پنجم قاموس الاعلام ترکی (صفحهٔ ۳۲۷۶)

محمد امین

محمد امین ازشعرای قرن‌دهم هجری به شمارمیرود، وی ایرانی‌الاصل‌بوده وازشهر قزوین میباشد. وزادگاهش قصبهٔ‌ابهر ازتوابع زنجان است، بعدها به‌کشور عثمانی مهاجرت کرده وبه فارسی وترکی اشعاری‌گفته است.[1]

مصلح‌الدین کاملی

وی از مشاهیر علما وشعرای قرن دهم دولت عثمانی میباشد، و در یکی از مدارس ثمانیه به مدرسی اشتغال داشت، واز محضردرس ابوالمسعود افندی‌استفاده میکرد، درتکلم زبان فارسی قدرت ومهارتی داشت، وخط نسخ و تعلیق را بسیار نیکو مینوشت.[2]

معصوم

معصوم «ملامحمد» ازمشاهیر شعرای قرن دهم‌هجری عثمانی بوده اصلش از خراسان است، وی به دیارعثمانی مهاجرت کرده ابتدا به طریق قضا وشغل قضاوت اشتغال داشته وسپس درروم به سمت ملائی‌منصوب شده است، اوبه فارسی و ترکی اشعاری دارد.[3]

میری

میری پسر یکی‌ازسادات ایرانی بودکه پدرش‌به‌کشور عثمانی مهاجرت‌کرده واو درشهر بروسه متولد شده است، اسمش یحیی وبه لقب (کشمیری زاده)ملقب میباشد. وی درسال ۹۹۵هجری سمت نقیب‌الاشرافی را داشت، علم وفضلش‌معروف ومشهور بود ومنظومهٔ «مهرومشتری» محمد عطار را به ترکی ترجمه‌کرده است.[4]

فرقه حروفیه ونسیمی

---

۱ ــ قاموس‌الاعلام ترکی جلد ششم (صفحهٔ ۴۱۸۷)
۲ ــ » » » (صفحهٔ ۴۳۱۲)
۳ ــ قاموس‌الاعلام ترکی جلد ششم (صفحهٔ ۴۳۲۸)
۴ ــ قاموس‌الاعلام شمس‌الدین سامی جلد ششم (صفحهٔ ۴۵۱۲)

سید عمادالدین نسیمی ازمشاهیر شعرای قرن نهم آسیای صغیر بوده و در ناحیهٔ نسیم بغداد متولد شده است ، وی پس ازگردش بسیار دراکناف عالم به بلاد آسیای صغیر مهاجرت کرده است. اوظاهراً درعصر سلطان مراد خان اول بدان کشور رفته وپیرو فرقهٔ حروفیه[1] گشته در آنجانشو ونما یافته است ،بدین جهت اوراجزو شعرای فرقهٔ حروفیه محسوب میدارند ، وی به فارسی و ترکی شعر گفته و دیوان اشعاری دارد ودرسال ۱۲۹۸ هجری دریك مجلد در استانبول به چاپ رسیده است ، نسیمی ازمشرب تصوف وعرفان برخوردار شده ودر اشعارش بدان اشاره کرده است، اوشاگردی به نام «رفیعی» داشت ،که کتاب «بشارت نامه» ازتألیفات اومیباشد. گویند وی دراثنای مسافرت هنگام ورود به شهر حلب وفات یافته است . ولی بعضی ازمورخین ترك را عقیده براین است که اورادرشهر حلب به جرم فساد عقیده پوست کنده‌اند، درهر حال تاریخ وفات اورا بسال ۸۲۰ هجری دانسته‌اند ، واین یك بیت ازاشعار فارسی اوست :

سنبلش گفت ملك حسن مراست

کج نشسته است و راست میگوید .[2]

نسیمی دیوان ترکی نیز دارد ،که یك نسخهٔ خطی ازآن در کتابخانهٔ شخصی آقای محمد نخجوانی درتبریز موجود است .

۱ـ فرقهٔ حروفیه را شخصی به نام فضل اله نعیمی استرآبادی درعصر سلطنت تیمور تأسیس کرد ، پیروان این عقیده درایران دوام نکردند ، اما در کشور آسیای صغیر محیط مساعدی برای نشر عقاید خود به دست آوردند ، وبه تدریج پیشرفت نمودند ، پیروان این فرقه از خود آثاری درنظم ونثر به یادگار گذاشته‌اند ، وبه فارسی وترکی شعر گفته‌اند ، تعالیم فضل‌اله مؤسس این فرقه درکتابی به اسم «کتاب جاویدان کبیر» که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ ایاصوفیهٔ استانبول وموزهٔ بریتانیا موجود میباشد، به رشتهٔ تحریر درآمده است. برای اطلاع بیشترازفرقهٔ حروفیه به کتابهای : ازسعدی تاجامی ادواردبراون وحبیب السیر وکشف الظنون وجلد اول تاریخ عثمانی گیب «صفحهٔ ۳۳۶» مراجعه کنید . تاریخ ادبیات ادوارد برون جلد سوم (صفحهٔ ۷ و ۵)

۲ ـ جلد ششم قاموس الاعلام ترکی «صفحهٔ ۴۵۷۶»

نسیمی را بعضی ازمحققین درفاصله زمان فضولی بغدادی و نظامی گنجوی بزرگترین‌شاعر به شمارمی‌آورند برای نسیمی‌درآذربایجان شوروی نیز ارزش‌قائل هستند واورااازشخصیتهای بزرگ ادبیات‌آذربایجان شوروی می‌دانند ازقرار معلوم نسیمی به زبانهای عربی وفارسی و ترکی دیوان داشته است ولی قصیدهٔ دیوانهای فارسی وترکی دردست است واز دیوان عربی آن اطلاع صحیحی نداریم ، نسیمی ملمعاتی دارد که مهارت‌اورا می‌رساند. نسیمی اشعارغنائی گفته ودر آثارش تجلیل وستودن انسانها سرلوحهٔ برنامهٔ او محسوب می‌شود زیرا درطریقت فرقهٔ حروفیه این ستایش جزءِ مراسم آنهاست .

درنشریات‌آذربایجان شوروی تخلص‌اوراابتداهاشمی وبعد نسیمی‌دانسته‌اند، اما به قول رضاقلی‌خان هدایت درتذکرهٔ ریاض‌العارفین زادگاه او شهر شیرازاست ودر تاریخ ادبیات‌آذربایجان شوروی مولداورا شماخی نوشته‌اند وبدین‌سبب‌آنان وی را شروانی نامیده‌اند زیرا نسیمی مدتی‌هم درباکو اقامت گزیده است ،چنانکه خود گوید :

ای نسیمی چون خدا گفت ان‌ارضی واسعة

خطهٔ باکو به جا بگذار کاین جای تو نیست

در نشریات آذربایجان شوروی تاریخ تولد شاعررا ۱۳۶۹ میلادی نوشته‌اند و سال وفاتش بین سالهای (۱۴۰۴ ـ ۱۴۲۷) اتفاق افتاده است. (۸۲۰ هجری) ولی اولی صحیح به‌نظرمی‌رسد، دوران زندگی نسیمی‌بایك سلسله حوادث ووقایع رنج آورمصادف بود زیرا آشوب و خونریزیهای امیرتیمور وجانشینانش ازیك طرف و جنگهای صلیبی ازطرف دیگر و اختلاف پادشاهان و حکمرانان اسلامی از سوی دیگر، عرصه را برای شعر او دانشمندان تنگ می‌کرد، نسیمی‌هم مانند سایر اندیشمندان نوعدوست عصر خود رستگاری انسان‌را در مرتفع ساختن اختلافات مذهبی می‌دانست وبا کشت وکشتار وخونریزی مخالف بود، چنانکه‌گوید :

مسجد و میکده وکعبه وبتخانه یکی است

این غلط کرده ره کوچهٔ ما خانه یکی‌است

چشم احـول ز خطا گرچه دو بیند یك را

روشن است این که دل و دلبر و جانانه یکی است

به عقیدهٔ حروفیان خدای مسلمانان و تثلیث مسیحیان و موسی کلیمیان همانا خود آدم است و هر کدام از فرزندان این آدم مظهری از خدای یکتاست ، و به اول و آخر و بدایت و نهایت و وعدهٔ فردا معتقد نبودند .

حروفیان نیز مانند حسین بن منصور حلاج اناالحق گفته‌انـد و بعضی تصور کرده‌اند که آنان به خدائی خویش اقرار کرده‌اند در صورتیکه نسیمی این مقام و مرتبت را به خود و فضل‌اله نعیمی استرآبادی منحصر نمی‌داند و به طور اعم هر فرد انسان را سزاوار این مقام علوی می‌شناسد .

نسیمی از اینکه ازدریای متلاطم حیرت و سرگردانی رسته خرسند و راضی است و آن را بامقام سلطنت برابر نهاده است :

زین سلطنت چـه بهتر در عالـم ای نسیمی

کز خاك پای فضلش بر سر نهـادی افسر

به طور مجمل نسیمی خداپرستی را درنوعدوستی دانسته و بشر را به مقـام پروردگاری ترقی داده است و او خدا را روح مطلق و بشر را ترکیبی ازجسم و جان دانسته است :

طریق رسم دو بینی رهـا کـن ای احول

که یك حقیقت و ماهیت است روح و بـدن

نسیمی ازاین رو به بشرعشق می‌ورزد زیرا اورا مظهر خدا می‌داند وتجلی جمال حق را درچهرهٔ انسان مشاهده می‌کند :

نسیمـی در رخ خوبان جمال‌الله می‌بیند

بیـا بشنو ز گفتـارش بیـان سر سبحـانی

نسیمی درآشکارگردانیدن اسرار چنان افراط کرد که از منصور حلاج نیز سبقت گرفت و به قول خود اواگر منصور زنده بود به خونریزی او فتوی می‌نوشت:

گر اناالحق‌های مـا را بشنود منصور مست

هم بـه خون ما دهد فتوی و هـم دارآورد

نسیمی وقتی‌که به شهرحلب وارد می‌شود ، آزادی خواهان را دورخودجمع می‌کند وجوانی شعر اورا دریکی‌از محافل به‌آواز می‌خواند به مطلع :

حق بین نظری باید تـا روی مرا بیند

چشمی که بود خـودبین کی روی خدا بیند

جوان را به دادگاه می‌برند وشاعر شعررا ازاو می‌پرسند جوان به نام خود استناد می‌کند وحکم قتلش را امضاء می‌کنند نسیمی خبردار شده خودرا بهدادگاه می‌رساندوخودرا سراینده شعر معرفی‌کرده جوان رااز مرگ رهائی می‌بخشد .

گویند هنگامی که به فتوای قاضی حلب پوست نسیمی را کندند در نتیجهٔ خونریزی چهره‌اش به زردی‌گرایید ، مخالفان‌اورا ترسوخواندند نسیمی این‌شعر را گفت :

آن‌دم کـه اجل موکـل مرد شود آهم چو دم سهرگهی سرد شود

خورشیدکه‌پردل‌تراز آن‌چیزی نیست دروقت فرو شدن رخش زرد شود

نسیمی درغزل ازعطار ونظامی ومولوی متأثر است ، نسیمی دردیوان‌فارسی خود به حافظ هم توجهی داشته است وازغزلهای اواستقبال کرده است .

ملك را می‌نهد خطش چو طفلان لوح در دامن

الا ای حافظ قرآن تو این‌هفت آیت از برکن

ویا اینکه

چو هست ازروی شمس‌الدین نشان شمس‌خاوررا

بیا در روی شمس‌الدین سجـود شمس خاورکن

ازدیوان فارسی نسیمی‌دو نسخهٔ دست‌نویس دراتحادجماهیرشوروی‌موجوداست که یکی درلنین گراد ودیگری درتفلیس وهردو ازآثار خطی‌گرجستان می‌باشند تاریخ تحریر نسخهٔ لنین‌گراد به قرن شانزدهـم نزدیك است ولی نسخهٔ تفلیس در ماه شعبان ۸۷۸ تحریریافته است ومحرر آن درویش محمدبن قنبرعلی مداح است.

دیوان فارسی نسیمی درسالهای ۱۲۶۰ ـ ۱۲۹۸ هجری قمری در استانبول چاپ شده است ودرسال ۱۹۲۶ میلادی سلمان ممتاز قسمتی از دیوان فارسی را توأم بادیوان ترکی درباکو چاپ کرده است.

قدر مسلم این‌است‌که هیچ یك‌از نسخه‌ها کامل و بی عیب نیست. و ظاهراً کامل‌ترین دیوان فارسی نسیمی وسیله نشریات آذربایجان شوروی با مقدمهٔ حمید محمدزاده به چاپ رسیده است.[1]

غزلهای نسیمی ازمهروعاطفه ونوعدوستی مملواست واو دراشعار غنائی ازیك عشق ملکوتی مایه می‌گیرد وبادیدن آثارومناظرطبیعت خاطراتش تجدید می‌شود ویادی ازمعشوق می‌کند چنانکه باتماشای گل روی دلدارش را به یاد می‌آورد و بادیدن هلال ابروی معشوق درنظرش مجسم می‌گردد واینك محض‌نمونه چند غزل ازدیوان فارسی اونقل می‌کنم:

مشتاق گل از سرزنش خار نترسد
حیران رخ یار ز اغیار نترسد
عیار دلاور که کند ترك سر خویش
از خنجر خونریز و سر دار نترسد
آن کس‌که چو منصور زند لاف اناالحق
از طعنهٔ نامحرم اسرار نترسد
ای طالب گنج و گهر از مار میندیش
گنج و گهر آن برد که از مار نترسد
گر بی بصری می‌کند انکار من از عشق
سهل است و چه غم عاشق از این‌کارنترسد
در عشق چو بیم سر و جان است ولیکن
ای دلبر از اینها دل عیار نترسد

۱ ـ دیوان فارسی نسیمی نشریهٔ آذربایجان شوروی باکو ۱۹۷۲

اندیشه ندارم ز رقیبان بد اندیش
از خار جفا عاشق گلزار نترسد[1]
در سایهٔ فضل ایمن از آنست نسیمی
کان شیر دل از پنجهٔ کفتار نترسد

ولە ایضاً

دلدار ما به عهد محبت وفا نکرد
دل برد و رفت و هیچ دگر یاد ما نکرد
می‌خواست او که وعده به جای آورد ولی
طالع مخالف آمد و بختم رها نکرد
جان مرا که درد فراقش به غم بسوخت
لعل لبش به شربت نوشین دوا نکرد
بنیاد خشم و عربده با ما نهاد و رفت
از راه صلح باز نیامد دوا نکرد
چشمش به تیر غمزه مرا زد بلی‌بلی
ترك است چشم یار من اصلش خطانکرد
گفتم جفا و جور تو با ما چراست ،گفت
بنمای دلبری که به عاشق جفا نکرد
بوسی به جان ز لعل لبش خواستم نداد
آن دلبر این معامله با ما چرا نکرد
ما عاشقان یکدل و یکروی و مهربان
جوری دگر نماند که آن بی‌وفا نکرد
از رویش آنکه گفت بپوشان نظر مرا
بی‌دیده هیچ شرم ز روی خدا نکرد

---

۱ ــ دیوان فارسی چاپ آذربایجان شوروی باکو ۱۹۷۲.

یارب ندانم آن بت نامهربان چرا
بیگانه گشت و یاد من آشنا نکرد
شکر خدا که هست نسیمی به فضل حق
رندی که عمر در سر زرق وریا نکرد
ولە ایضاً

واشعار زیرکه دراستقبال غزل مشهور حافظ :
(یوسف گم‌گشته بازآید به کنعان غم مخور ...)
سروده شده از حیث تعداد ابیات ازغزل بیشتر است ولی‌جزو غزلیات در دیوانش چاپ شده است :

تکیه‌کن بر فضل حق ای دل زهجران غم مخور
وصل یار آید شوی ز آن خرم ای‌جان‌غم‌مخور
گر چه جانسوز است دردهجر یاران صبر کن
کز وصال او رسی روزی به درمان غم مخور
بی‌گل خندان نماند دایم اطراف چمن
غنچه باز آید شود عالم گلستان غم‌مخور
گرچه از درد فراق ای جان ز پا افتاده‌ای
از کرم دستت بگیرد فضل یزدان غم‌مخور
گرچه خوردی ،مردم ازدست فلك صدگونه‌زهر
هم به تریاکی رسی زین چرخ گردان غم‌مخور
گر پریشان روزگاری بی‌سر زلف نگار
بسته‌ای چون دل در آن زلف پریشان غم‌مخور
بی‌لب خندان او شبها شدی گر اشکبار
باز بینی روز وصل ای چشم گریان غم‌مخور
یك دو روزی دور اگر گردید بر عکس مراد
همچنین دایم نخواهد گشت دوران غم مخور

گرچه مشکل می‌نماید بر دل عاشق فراق
چون کند وصلش عنایت گردد آسان غم مخور

در ازل چون بسته‌ام با عشق او عهد درست
تا ابد عشقش بر آن عهدست و پیمان غم مخور

سلسبیل و کوثر و جنات عدن و حور عین
وصل یار است گر تو حاصل کرده‌ای آن غم‌مخور

نیست از تیر ملامت عاشقانرا خوف و باك
گر تو ز ایشانی یقین از تیر باران غم‌مخور

گرچه دنیا را نبی زندان مؤمن گفته است
چون‌مخلدنیست این زندان ز زندان غم‌مخور

چون ترا با وصل جانان اتصال سرمدست
گر به صورت غایب است ازدیده جانان غم‌مخور

چون به فضل حق تعالی عارف اسمآءِ شدی
اسم اعظم را بخوان از دیو و شیطان غم‌مخور

وقت آن آمدکه بگشاید نسیم از روی لطف
نافه‌ای ز آن جعد زلف عنبر افشان غم‌مخور

گرچه رنجوری ز رنج دیو باشد خلق را
حرزجان عاشقان چون هست قرآن غم‌مخور

جورگردون گرچه بسیار است و قهرش بی‌شمار
رحمت رحمان چو بی‌حدست وپایان غم‌مخور

گر جهان از فتنهٔ یأجوج پر طوفان شود
چون توئی با نوح درکشتی ز طوفان غم‌مخور

گر سوادالوجه فی‌الدارین حاصل کرده‌ای
گنج قارون داری و ملك سلیمان غم مخور

هم رسی روزی به مقصود از در شاهی که او
می‌دهد کام دل درویش و سلطان غم مخور

چون ندارد پیش حق چندان وقاری ملك ومال
گر نشد جمع آن‌ترا خوش باش وچندان‌غم‌مخور

کنت کنزا مخفی از ادراك هر بی‌دیده است
چون تو داری گوهر آن گنج پنهان غم‌مخور

ازسقا هم چون شراب معرفت نوشیده‌ای
هستی آن‌خضری‌که داری‌آب حیوان غم‌مخور

چون ز غواصان دریای الوهیت شدی
در دل دریا شو ، از گرداب عمان غم مخور

صورت نقش جهان کان است و معنی گوهرش
چون توئی گوهر شناس ای‌گوهر کان غم‌مخور

چون در دکان حرص وآز و شهوت بسته‌ای
زین تجارت نبودت یکذره خسران غم مخور

روی و موی آن نگار ایمان وکفر عاشق‌است
گر به دین آورده‌ای ای، عاشق ایمان غم‌مخور

جان عاشق را چو مسکن روضهٔ دارالبقاءِ است
گر شود روزی سرای جسم ویران غم مخور

گوی و چوگان سر زلفش کن ای دل جان وسر
میل آن چوگان اگر داری ز چوگان غم‌مخور

گر هوای کعبه داری در سرای عاشق چوما
ساز راهش خون دل کن وز مغیلان غم‌مخور

ای نسیمی با تو چون دارد نظر فضل‌اله
قید و زندانش همه لطف‌است واحسان‌غم‌مخور [1]

---

۱ ـ دیوان فارسی نسیمی چاپ آذربایجان شوروی باکوآذر نشر۱۹۷۲

نامهای اشخاص

اسرائیل ۱
ارسلان بیغو ۱
اتراك ۱، ۶
الب‌ارسلان ۲، ۴
امرای دانشمندیه ۵، ۸
ایلخانان مغول ۵، ۲۶، ۳۲، ۳۳
ارمیانوس ۷
آباقاخان ۱۱
ارطغرل ۱۱، ۳۴
اغوز ۱۱
آل عثمان ـ دولت‌عثمانی ـ عثمانیان ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۲۱: ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۷، ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۸۶، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۵۳، ۱۵۶
اورخان ۱۲، ۱۳، ۳۴
آقا ۱۳
امیران ۲۰، ۳۷
ادیبان ۲۰
ابوحنیفه ۲۱
ادواردبراون ۳۲، ۳۵، ۴۹
امیرتیمور ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۸، ۵۲، ۶۱، ۶۹، ۷۰، ۱۶۹
احمدفریدون ملقب به‌توقیعی ۳۵
امپراطورمانول ۳۸
افراسیاب ۳۸

امرای نصاری
آققویونلو ۴۹،۴۱،۳۹
اسفندریان ۳۹
امیرالمؤمنین ۴۲
ایلدرم بایزیدعثمانی (اول) ۴۰،۳۸،۳۷،۳۶،۳۵
امینی ۸۴،۴۶
آل‌جلایر۴۹
الغ‌بیك۶۲،۵۰،۴۹
اسکندر بن‌عمر شیخ ۵۰
ابراهیم سلطان بن‌شاهرخ ۵۰
امیرعلیشیر نوایی۱۲۵،۶۹،۶۳،۵۱
اتابکان ۵۹
احمد داعی ۱۳۴،۱۳۳،۱۳۰،۱۳۰،۷۸،۶۴
ابراهیم ۷۰
ابن‌بیطار ۱۰۵
افراسیاب پاشا ۱۲۲
ابراهیم پاشا ۱۳۱،۱۲۵
امیر کبیر۱۳۲
ابراهیم‌بن‌حاج محمدالموجوی ر. ك مولانا باقی ۱۳۶
اشرف (رك) میرزا مخدوم۱۴۳
آهی ۱۴۸
اباایوب انصاری ۱۴۸
ام‌الولدزاده افندی ۱۵۴
ابوالسعود افندی ۱۶۸
ابن‌الخطیر۱۷۸

بیغو ۱
بایجو ۵

بهاء الدین ولد ۱۷۸،۱۷۴،۹۷،۲۲،۱۷،۱۶
بهاء الدین‌احمدبن محمود طوسی ۳۲،۲۶
بایزیدخان اول ۱۵۸،۱۴۸،۱۴۷،۹۳،۷۸،۷۳،۶۸،۵۷،۵۶،۳۵

بایزید دوم ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۶۳، ۷۶، ۱۴۵، ۱۵۸،
بورندق بهادر ۳۷، ۳۸
بدیع انگوریه‌ای ۲۸، ۲۹
بهاء الدین محمد ۲۹، ۳۲
بایسنقر ۴۸، ۵۰، ۶۲
باقی چلی ۱۳۵
بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین بایقرا ـ ۱۶۶
پاوه دوکورتی فرانسوی ۶۹
پاشایان عثمانی ۹۶
پروانه رجوع شود به (معین الدین) ۱۷۶
ترکان غز ۱
تالیغ ۱
تنش بن الب ارسلان ۴
ترکان ۳۰، ۳۶
تاجی زاده ۱۵۹، ۱۶۱
جلال الدین خوارزمشاه ۹
جلال الدین قراطای ۱۰
جامی ۵۰ رك مولانا جلال الدین عبدالرحمن جامی
جلال الدین محمد دوانی ۶۳، ۶۸، ۷۲، ۷۶
جمال (خواهرزادهٔ شیخی) ۱۴۷
جلیلی ۱۴۸
جعفر چلبی ۱۵۰، ۱۵۱
جلال چلبی ۱۵۶، ۱۵۷
جعفر پاشا بگ ۱۵۷، ۱۶۵
چغری بیگ ۱
چابکی ۱۵۹ رك (عرشی)
حکیم محمود انگوریه‌ای ۲۷، ۲۹
حسام الدین سالدر (دختر) ۲۹
حمیدیان ۳۹
حاجی بیگ هموجه ۶۸
حمزه بیگ ۶۸

حسین ۸۴
حامدی رك مولانا حامدی ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
حافظ ۱۰۷، ۱۰۸ رك خواجه‌حافظ ۱۳۷
حضرت علی ۱۲۲
حسین پاشا ۱۲۳
حاجی خلیل‌بگ ۱۳۲
حکیمی ۱۴۴
حاجی بایروم ۱۴۷
حکیم ابوطالب ۱۶۵
خلیفهٔ عباسی ۴۲
خوارزمشاهیان ۸
خواجه سرایان ۱۳
خواجهٔ اصفهانی ۴۴، ۶۷
خلیل سلطان ۴۹، ۵۰
خواندمیر ۵۰
خواجه‌حافظ ۶۱، ۷۶، ۷۹، ۱۳۸
خسرو ۶۱، ۷۶، ۷۹، ۸۲
خواجه عطاءالله کرمانی ۸۲، ۷۲، ۹۰
خواجوی کرمانی ۹۰
خوانکار رك سلطان محمد اول ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
خواندگار ۱۴۳، ۱۶۶
خاقان چین ۱۷۲
خوارزمشاه(محمد) ۱۷۴
خواجه یونس ۱۷۷
دقاق ۱
درویش‌محمد بدخشی ۷۵
ذوالقدریان ۳۹
رکن‌الدین سلیمان شاه ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۸، ۱۹
رکن‌الدین قلج‌ارسلان ۲۲، ۲۳
راوندیان ۲۷
رشیدالدین عمرالوطواط ۱۳۴

ریاضی ۱۶۴
راوندی ۱۷۱
رفیعی ۱۷۰
زکریا افندی ۱۴۴
زینتی ۱۶۴
سلاجقه ـ سلجوقیان ـ سلجوقی ـ ۱،۲،۳،۴،۵،۶،۹،۱۱،۱۵،۲۱،۲۲،۲۶،
۲۷،۲۸،۲۹،۳۲،۳۳،۳۴،۴۰،۵۵،۵۶،۵۷،۵۸،۶۰،۷۱،۷۸،۱۸۰
سلجوق ۱۳،۴
سلیمان ۴،۷،۱۵،۳۵،۳۶،۳۷
سلطان محمود غزنوی ۱۰،۱۵
سلیمان بن کیخسرو ۱۰
سلطان سلیمان خان قانونی ۱۲،۱۳،۴۵،۴۶،۸۴،۸۵،۱۱۰،۱۲۵،۱۲۶،
۱۲۷،۱۳۵،۱۳۸،۱۴۰،۱۴۵،۱۵۳،۱۵۴،۱۵۵،۱۵۷،۱۶۰،۱۶۴،۱۶۳
سلیم سوم ۱۳
سلطان ولد ۱۷،۲۲،۲۹،۳۱،۳۲،۶۳
سعیدالدین فرغانی ۲۸
سیدبرهان‌الدین محقق ترمذی ۳۱
سلطان احمد جلایر ۲۶،۵۶
سلطان محمد اول ۳۶،۳۷،۷۳،۹۳،۹۴،۱۰۰،۱۰۱،۱۰۵،۱۰۶،۱۴۷
سلطان محمد غازی ۳۶،۳۸،۶۷،۶۸،۹۲
سلاطین مصر ۳۹
سلطان سلیم اول (عثمانی) ۴۲،۴۳،۴۵،۶۱،۶۷،۷۰،۷۹،۸۰:۸۱،۸۲،
۸۳،۸۶،۱۰۹،۱۱۰،۱۱۳،۱۱۶،۱۴۵،۱۴۶،۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱،
۱۵۵،۱۵۶،۱۶۱،۱۶۲،۱۶۳،
سلطان حسین بایقرا ۵۱ ، ۶۲
سلطان ابوالغازی حسین رك سلطان حسین بایقرا ۶۲
سلطان محمد فاتح ۶۳ ،۷۲ ، ۷۶ ، ۸۹ ، ۱۴۳
سلیمان بن ایلدرم بایزید ۶۵
سلطان مراد خان غازی (اول) ۶۹ ، ۱۳۸ ، ۱۶۹
سلطان محمد عثمانی (رك) سلطان محمد فاتح ۷۲ ، ۷۴،۸۹،۹۰،۱۳۰،۱۳۴،۱۵۱
سلطان محمد بن مرادخان ۷۵،۹۲،۱۵۹،۱۶۲
سلیمان چلبی ۷۹

ساحلی ۷۹، ۹۳
سعدی ۸۶ ، ۱۰۴
سلطان محمدبن بایزید ۹۲ ــ ۱۳۴
سلیمان‌بن قتلمش ۱۸،۱۵،۷،۴
سهروردی (شیخ شهاب‌الدین) ۱۰، ۲۰، ۲۱
سلیمی ۱۰۹ } رك سلطان سلیم اول ۱۵۹،۱۱۳
سلیمشاه ۱۰۹ }
سلیمان ثانی ۱۴۱
سلطان مراد خان ثالث ۱۴۴
سماعی ۱۴۸
سعدی چلبی ۱۶۱،۱۵۱
سروری (مصطفی‌بن شعبان) ۱۶۲
سعدالدین افندی‌زاده (محمد چلبی افندی) ۱۶۲
سلطان محمد ثالث ۱۶۳
سلطان احمد خان اول ۱۶۳
سائلی ۱۶۳
سحابی - ۱۶۴،۱۶۳
شیخ صدرالدین قونوی ۲۸،۲۲،۱۸
شاعران ۴۰،۲۰
شمس‌الدین اصفهانی ۲۶،۲۵،۲۲،۲۰
شمس‌الدین تبریزی ۳۱،۲۲
شمس‌الدین احمد افلاکی ۲۵
شرف‌الدین ابوالفضل حبیش‌بن ابراهیم ۲۸
شیخ صلاح‌الدین زرکوب قونوی ۲۹ ، ۳۱
شیخ کریم‌الدین بکمتر ۳۱
شاهرخ‌بن تیمور ۶۴،۶۱،۶۰،۵۷،۵۲،۴۰،۴۹،۴۸،۳۹،۳۸،۳۷،۳۶،۳۵
شاه منصور ۳۶
شاه شجاع مظفری ۳۶
شاهزادگان ۳۹
شاه اسماعیل صفوی ۱۶۶،۱۶۱،۱۴۸،۱۴۳،۱۲۵،۴۳،۴۲،۴۱
شیخ عبدالله شبستری ۱۱۲،۱۰۹،۴۵،۴۳

شیخ محمود شبستری ۱۰۹،۴۳
شمس‌الدین بردعی (ملازاده) (بردعی زاده) ۱۱۳،۴۳،۱۱
شیخ حرعاملی۵۳
شمس‌الدین محمد بیگ ۶۸
شمس‌الدین محمد لطیفی ۱۲۴،۱۲۳
شاه قلی‌بیگ ۱۴۶
شیخی ۱۴۷
شاهی ۱۶۱
شمسی ۱۶۱
شاه عباس ۱۶۵
شرف‌الدین ۱۷۸
شیخ مجدالدین اسحاق ۱۸۴
صوفیه ۱۰
صدرالدین قونوی ۲۳
صلیبیون ۳۹
صفویه ۶۸،۵۴،۵۳،۵۲
صبری ۱۲۳
صاحب شمس‌الدین ۱۸۲
طغرل بیگ ۴،۲،۱
طغرل سوم ۸
طورغوزیان ۳۹
طهماسب صفوی ۸۵
ظهیرالدین فاریابی ۹۰،۱۹
عمیدالملک کندری ۳
علاءالدین کیقباد(سلطان)۵،۸،۹،۱۰،۱۱،۱۵،۱۷،۱۸،۲۰،۲۶،۵۸،۷۸،۱۷۴
عزالدین کیکاوس‌بن کیخسرو قلج‌ارسلان ۸،۹،۱۹،۲۰،۲۲،۲۳،۲۶،۵۸
علاءالدین داود شاه ۲۵،۱۶
عین‌القضاة همدانی ۲۱
عراقی ۲۳
علم‌الدین قیصر ۲۵
عارف چلبی فریدون ۳۱

عثمان ۳۹،۳۴
عیسی بن بایزید ۳۷،۳۵،۲۰
عاشق پاشا۷۶
عزالدین قلج ارسلان بن سلیمان ۹،۸،۷،۵،۴
عزالدین قلج ارسلان بن مسعود ۲۸
علی پاشا ۱۲۳،۱۲۲
علی چلپی ۱۳۹
عطار ۱۶۹،۱۴۸
عبدالعزیز ۱۵۴
عبدالوهات صابونی ۱۵۴
عرشی (محمد) ۱۵۹
عزمی ۱۵۹
عالی مصطفی ۱۵۹
عارفی ۱۶۰
عهدی (احمد) ۱۶۷
عنقا ۱۶۷
عیشی ۱۶۷
غزنویان ۲،۱
غیاث‌الدین مسعود ثانی ۷،۶،۵
غیاث‌الدین کیخسرو ۱۸۴،۱۷۱،۲۷،۲۶،۱۰،۹،۸
غیاث‌الدین کیخسروثانی ۱۰
غیاث‌الدین مسعودبن کیکاوس ۱۱
غازان خان ۱۱
فاطمه خاتون ۲۹
فریدون بیگ منشی رك منشآت فریدون بیگ ۴۱،۳۹،۳۶،۳۵
فخرالدین بهرامشاه ۱۵
فخرالدین عراقی ۲۲
فضل‌الله استرآبادی ۱۶۹،۵۲
فریدالدین احمد تفتازانی ۷۲،۶۸،۶۳
فضولی بغدادی ۱۲۶،۳۵ (محمدبن سلیمان) ۱۳۰
فاضل چلپی ۱۳۹

فوری ۱۵۳
فَضلی ۱۵۸
فردوسی ۱۵۸(فردوسی‌طویل) و ۱۵۹
فغفور ۱۷۲
قابوس وشمگیر ۱۰
قاآن ۱۰
قاضی سراج‌الدین ۳۵
قانعی ۲۶
قطب‌الدین شیرازی ۲۸
قرایوسف ۳۶،۳۷،۳۹،۵۶
قراقویونلو ۳۹،۴۹
قرامانیان ۳۹
قزل‌ارسلان ۵۹
قبولی‌رك مولاناقبولی۷۹،۷۹،۹۰،۹۳،۹۵،۹۶،۹۸
قتلمش‌بن اسرائیل ۱۸
قتلش (شهاب‌الدوله) ۱۸
قاضی شیخ‌کبیر ۱۲۳،۱۲۵
قاضی‌زادهٔ اردبیلی ۱۲۳
قباد ۱۴۱
قنالی‌زاده (مولانا علی چلبی بن امرالله بن عبدالقادرالحمیدی) ۱۴۵،۱۴۶
قارپااوقلی
قاسم انوار ۱۴۸
قاضی‌خان ۱۴۹
قادری ۱۵۳
قاسم پاشا ۱۶۲
قدری‌افندی ۱۶۲
کیخسرو بن‌سلیمان ۱۱
کیقبادبن‌فرامرز ۱۱
کمال‌الدین‌کامیار ۲۰
کیخسرو بن قلج‌ارسلان ۲۸،۱۸۱،۱۷۲،۱۷۳
کریم‌آقسرایی۲۸

کسری ۳۸
کمال‌الدین اسماعیل ۹۴،۸۳،۷۹،۶۱
کاووس ۱۵۹،۱۴۱
کمال‌پاشازاده (شمس‌الدین احمدبن‌سلیمان) ۱۴۵،۱۴۴
گیپ ۱۲۵،۷۷،۷۶،۶۴،۶۳،۶۲،۴۷،۳۲
گورکانی‌رك امیرتیمور ۳۸
میکائیل ۱
موسی ۳۷،۱
ملکشاه ۴،۲
معین‌الدین‌پروانه (سلیمان‌پسر مهذب‌الدین‌علی‌کاشی) ۲۴،۲۳،۲۲،۱۱،۶،۵،
۱۸۰،۲۸،۲۵
ملك دانشمند ۷
ملك فرنگ ۸
محمد دوم ۴۰،۱۲
محمدسوم ۱۳
مرادچهارم ۱۳
مصطفی سوم ۱۶۲،۱۳
موفق‌الدین محمدبلخی (مولوی) ۲۹،۲۶،۲۵،۲۴،۲۳،۲۲،۱۸،۱۶،
۱۰۵،۹۷،۸۱،۷۱،۶۳،۳۲،۳۱،۳۰
مولانا عبدالرحمن‌بن احمدجامی ۷۹،۷۵،۷۴،۷۲،۶۸،۶۳،۵۷،۵۴،۲۳ ،
۱۰۶،۹۲
محمدبن علی‌بن‌سلیمان راوندی ۲۷
محی‌الدین عربی ۱۵۳،۲۹،۲۸
محیوی انگوریه‌ای ۲۹،۲۸
محمدبن بایزید ۲۹،۳۵
محبی رك (سلطان سلیمان‌قانونی) ۴۵
مغول ۵۱،۴۸
مولانا نظام‌الدین شامی ۵۰
میرزاعبداللطیف فرزندالغ بیگ ۵۱
مجلسی (ملامحمدباقر) ۵۴
مولانا مشرقی (کاسه‌گر) ۵۷

مولانا قدیمی (نقاره چی) ۵۷
محمدجهان پهلوان ۵۹
مولاناحامدی۶۶،۷۴،۹۸،ی۱۰،۱۰۵
مولانا باقی ۶۶،۱۳۵،۱۳۸،۱۴۰
مولانا قبولی ۶۷،۷۶،۹۷
محمدبیگ قرماق اوغلو ۶۸
موسی چلبی ۶۸
میرك جنگی ۱۱۳
میرحیدرمجذرب ۶۹
مؤیدالدین عبدالرحمن چلبی ۷۵
مولانابهاء الدین علی
مولانا ادائی ۸۷،۸۸
ملای‌روم رك(مولاناجلال‌الدین‌محمدبلخی) ۹۷،۹۷
میردمیرتاش ۱۰۴
محمود فرزند حامدی ۱۰۶
مولاناشرف ۱۱۳
مسعودی ۱۱۳
مولانا فخرخلخالی ۱۳۹،۱۴۰
مولانا امینی۱۴۰،۱۴۱،۱۴۲
محمدرضا ۱۴۲
محمدحسین چلبی ۱۴۲
میرزامخدوم ۱۴۳
میرسیدشریف ۱۴۳
میلی ۱۴۴
محمود چلبی ۱۴۵
مولانا محتشم ۱۴۶
مؤیدزاده ۱۴۸
مولی‌ادریس‌بن حسام‌الدین البدلیسی ۱۴۸
مولانا خزانی ۱۴۹
مولانا یحیی سمرقندی ۱۴۹
میرعیانی ۱۵۰

مولانا محمد مذهب کرمانی۱۵۵
مولانا فرخی۱۵۵
مولانا فتح‌الله کاتب ۱۵۶
مولانا سدید ۱۵۷
مشهدی ۱۶۲
ملاواقف ۱۶۴
مظفرحسین‌میرزا ــ پسرسلطان حسین بایقرا ــ ۱۶۶
محمد پسر بدیع‌الزمان میرزا ۱۶۶
مؤمن میرزا ۱۶۷
مولانا عبدالغنی۱۶۷
محمد امین ۱۶۸
مصلح‌الدین‌کاملی ۱۶۸
معصوم (ملامحمد) ۱۶۸
مشکوردکترمحمد جواد استاد دانشگاه۱۸۰
معتحد عثمان ۱۸۲
میری ۱۶۹(یحی) ملقب به(کشمیری‌زاده)
محمد نخجوانی (صاحب کتابخانه درتبریز) ۱۷۰
نظام‌الماك ۳
نصاری ۶
نظام‌الدین‌حصیری ۲۰
نجم‌الدین دایه ۱۸
نظام‌الدین‌احمد ارزنجانی۱۹
ندیمه ۱۳
نیازی ۴۶
نظامی ۷۴،۱۰۴و۱۶۴
نبی۱۲۶
نشانجی‌پاشا ۱۲۹
نجاتی‌رومی۱۳۸
نهالی۱۴۷
نسیمی (سید عمادالدین) ۱۶۹، ۷۰
وزیر۴۲

وزیراعظم ۱۲،۱۳
ولدچلبی‌افندی ۳۲
وزیران ۲۰
ملاکوخان ۵،۶
همائی(جلال‌الدین)۲۹
یکی‌چریان ۱۳

نامهای مکانها و قومها و دینها

«الف»

آبلستان ۱۴

آذربایجان ۷۲

ارمنستان ۵۷

ارزنجان ۱۹، ۲۰

اسفراین ۱۱

آسیای صغیر ۲،۴،۵،۶،۹،۱۱،۱۲،۱۵،۱۶،۱۸،۲۱،۲۲،۲۳،۲۶،۲۸،۲۹،۳۲،۳۳ ،
۳۴،۳۷،۴۰،۴۱،۴۷،۵۴،۵۵،۵۶،۵۷،۵۸،۶۰،۶۱،۶۳،۶۴،۶۷،۷۰ ،
۷۱،۷۲،۷۳،۷۶،۹۵،۹۸،۱۰۹،۱۲۲،۱۳۰،۱۳۲،۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۲ ،
۱۴۶،۱۵۰،۱۵۴،۱۵۵،۱۵۶،۱۵۹،۱۶۰،۱۶۳،۱۶۴،۱۶۶،۱۷۹.

ازضروم ۸۵،۱۶۳

استانبول ۸،۱۳،۴۰،۴۵،۷۵،۷۸،۱۰۳،۱۰۵؛۱۴۴،۱۴۶،۱۵۱،۱۵۵،۱۵۶ ، ۱۵۹ ،
۱۶۶،۱۶۸،۱۷۰

اسلام ۷،۱۷۵،۱۸۲،۱۸۴

اسلامی۲۱،۱۴۵

اسماعیلیه ۳۳

آسیای مرکزی ۶۱۱

آقچه ۶۴،۶۵،۱۲۰،۱۲۳،۱۴۸

آقشهرقونیه ۱۹

آماسیه ۱۵۱،۱۵۶

آمد ۱۴
ایرانی ۲، ۱۵، ۱۶۹
ایلخانی ۵، ۳۷، ۳۸
ایران ۳۷، ۴۴، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۷، ۱۶۹
ادرنه ۱۵۱، ۱۵۲
آناتولی ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴
اسپارته ۱۴۶
اسکوپ ۱۶۷

«ب»

بخارا ۱
بروسه ۶، ۱۳، ۶۷، ۱۰۳، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۹
بغداد ۲، ۷، ۹، ۸۴، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۶۸، ۱۶۹
بصره ۱۲۳
بکپادار ۱۶۳
بلخ ۵۵، ۵۶

«ت»

توقات ۳۴
تبریز ۴۸، ۴۹، ۷۳، ۱۲۶، ۱۶۵، ۱۶۶
ترکیه ۵۲، ۱۲۶، ۱۷۲
ترکی ۳۰، ۳۲، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶،
۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۸۴، ۹۵، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶،
۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴،
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰

«ج»

جانیب ۱۲
جامع شریف ۶۵، ۹۹، ۱۵۱
جزیره ۱۴

«چ»

چالدران ۶۵
چین ۱۷۳،۳۷

«ح»

حبشه ۱۴۲
حجاز ۲۵،۵۳،۱۶۲،۹۱
حلب ۱۷۰،۱۵۷،۱۵۶،۱۴۶،۱۳۵،۷۳
حله ۱۳۶؛۱۳۵
حروفیه ۱۷۳،۱۷۲

«خ»

خابور ۱۲
خاك عثمانی ۱۶۹،۱۰۹،۶۲،۶۱،۵۶،۳۹،۳۷
خراسان ۱۶۹،۱۵۳،۱۱۳،۵۳،۱۱،۸،۲
خلخال ۱۶۷

«د»

دیاربکر ۱۴۴،۹،۴
دربارعثمانی ۹۸
دشت ۱۱۳
دهلی ۵۴
درویشی ۱۲۴

«ر»

رودس ۱۲۰،۹۹،۹۸،۶۷
روم ۵،۶،۸،۱۱،۱۷،۲۰،۲۲،۳۱،۳۳،۴۴،۷۵،۹۳،۱۰۴،۱۱۳،۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶ ،
۱۴۰،۱۵۱،۱۵۴،۱۶۳،۱۶۶،۱۶۷،۱۶۹،۱۷۲،۱۷۸،۱۷۸،۱۸۰
ری ۲
روس ۴۹۲

«ز»

زنجان ۱۶۸

«س»

سرخاب تبریز ۱۹
سمرقند ۱،۸،۴،۴۹،۵۰،۱۰۹،۱۴۷
سلانیك ۶۰
سنی ۱،۲،۳۲،۶۵
سلیمانیه ۶۶
سوریه ۲
سنت وجماعت ۱۲،۲۱،۵۳،۱۴۴،۱۴۶:۱۴۸
سیواس ۵،۶،۵۱

«ش»

شام ۴،۸،۹،۷۲،۱۵۶،۱۵۴،۱۵۶،۱۷۲،۱۸۴
شبه جزیرهٔ بالکان ۱۴
شیعه ۲۱،۱۲۳۵۳،۱۲۶
شیراز ۳۶
شیخی ۲۲،۱۰۱،۱۰۳،۱۱۵
شیخ‌الاسلامی ۱۵۱

«ص»

صفاهان ـ اصفهان ۹۸،۹۹

«ع»

عارضی ۴۱
عجم ۱۰۴:۱۳۴
عثمانی ۹۹،۱۰۰،۱۴۰،۱۴۴،۱۴۵،۱۴۷،۱۴۸،۱۴۹،۱۵۵،۱۵۶،۱۵۸،۱۵۹،۱۶۰، ۱۶۱،۱۶۷،۱۶۸
عراق ۲،۵،۱۸،۴،۵۲،۱۲۲۸۴۵۶،۱۲۵،۱۲۶،۱۳۶،۱۴۵،۱۴۶،۱۵۱
عرب ۱۳۴،۱۵۳،۱۵۸،۱۵۹،۱۶۳

عباس‌آباد اصفهان ۱۴۹
عربستان ۱۵۶

«ف»

فارس ۴۱،۴۴،۴۹،۹۷
فارسی ۲،۳،۲۱،۲۵،۳۰،۳۲،۳۵،۴۰،۴۱،۴۲،۴۳،۴۴،۴۵،۴۸،۴۹،۵۰،۵۱،۵۲،۵۳،
۵۵،۵۶،۵۸،۶۰،۶۱،۶۲،۶۴،۶۵،۶۷،۶۸،۷۰،۷۱،۷۳،۷۶،۷۸،۸۴،۸۶،۹۳،
۱۲۲،۱۲۵،۱۲۶،۱۲۷،۱۳۱،۱۳۵،۱۳۶،۱۴۰،۱۴۴،۱۴۵،۱۴۶،۱۴۷،۱۴۸،
۱۵۱،۱۵۳،۱۵۴،۱۵۸،۱۵۹،۱۶۳،۱۶۴،۱۶۷،۱۶۸،۱۶۹،۱۷۰
فریژیا ۷۵
فلورن یا فلوری ۹۰،۹۲
فرقهٔ بایرامی ۱۵۳

«ق»

قبچاق ۱۵۴
قرآن ۱،۱۲،۱۰۳
قیصریه ۱۲، ۱۳
قونیه ۶،۷،۸،۱۰،۱۷،۲۱،۲۴،۲۵،۲۸،۳۰،۷۳،۱۷۴،۱۸۴
قلعهٔ منشار ۱۵
قلعهٔ بلغراد ۱۶۰
قسطنطنیه ۳۷،۴۰
قاضی عسکر- قاضی عسکری ۱۵۰،۱۵۱،۱۶۶
قزوین ۱۲۴،۱۶۷

«ک»

کرده (قصبه) ۱۷۰
کرمان ۳۴۲،۱۴۸
کلیبولی ۱۶۳،۱۶۴
کرکوت ۵۹
کفه ۱۱۳

کنگریه ۱۳۱
کتابخانهٔ فاتح ۱۴۷
کوتاهیه ۱۵۳
کتابخانهٔ ایاصوفیه ۱۷۲

«گ»

گرمیان ۱۳۰ ، ۱۳۹
گرجستان ۳۳

«ل»

لارنده ۲۱ ، ۱۹

«م»

مسلمان ۱،۶،۲۳،۹۶،۱۵۰
مرو ۱۰
موصل ۱۱
مازندران ۱۱
مسلمانی ۶
ملطیه ۱۳
میافارقین ۱۳،۱۵
مغرب ۸
مقبرةالشعراء ۴۲
مولویه ۵۵
ماوراءلنهر ۳۲
مکه معظمه ۷۲، ۱۴۰ ، ۱۶۳،۱۸۱
مصر ۷۴، ۱۴۶ ، ۱۵۴،۱۶۰،۱۷۲
مغنیسا ۹۹
میخانه ۸۳
میکده ۸۰
مسیح ۱۱۰
مفتی ۱۳،۱۳۹،۱۵۳
موزه بریتانیا ۱۶۹
مفتی‌الثقلینی ۱۵۰

مدرسهٔ حمزه بك ۱۵۲
مدرسهٔ محمود پاشا ۱۵۵
مسجد نشانجی ۱۵۶
مناستر ۱۶۱

« ن »

نعلبند ۵۵
نظامیهٔ بغداد ۳
نیشابور ۲
نسفیه ۱۶۵
نقیب‌الاشرافی ۱۷۱

« ه »

هرات ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۶۲، ۷۳
هند ۴۹، ۵۲، ۱۲۳، ۱۷۲
همدان ۱۵۴ ، ۱۶۳

« ی »

یاسی‌چمن ارزنجان ۱۵
یزد ۹۰

فهرست نام کتابها

آتشکدهٔ یزدان ۱۰۳
اشکال خواجه نصیر طوسی ۱۴۰
التغییر ۱۵۱
آلتنقیح ۱۵۱
آلف‌الترجمه ۱۶۵
اخلاق علائیه ۱۵۲
انیس‌القلوب ۱۶۳
باده ۱۳۵
بشارت نامه ۱۷۲
تذکرهٔ روز روش ۱۱۱
ترجمهٔ طب نبوی داعی۱۴۰
تفسیر قاضی۱۲۳
تذکرة‌الشعراء (عهدی) ۱۷۰
ترجمهٔ‌منظومهٔ‌مهر‌ومشتری عطار۱۶۳
ترجمهٔ کتاب ایهاالولد امام محمد غزالی۱۶۴
ترسل احمد داعی ۱۳۱
تحفة‌الصلحاء ۱۶۰
تاریخ‌آل عثمان ۱۴۵ ، ۱۴۹
تذکرة‌الشعراء قنالی‌زاده ۱۵۲
تعبیرنامه ۱۶۳
جاویدان کبیر ۵۲ ، ۱۷۲
جام سخن‌گوی ۱۲۹،۱۰۶

جاماسب نامه ۱۳۹
جنان جنان ۱۴۰
چنگ نامه ۱۳۹
حدیقةالسعدآء ۱۳۵
خمسهٔ فضولی۱۳۵
خسروشیرین نظامی ۱۵۳
خمسهٔ نظامی ۱۶۷
دیوان کمال ۱۰۰
دیوان خسرو ۱۰۰
دلائل‌الاعجاز ۱۲۶
دررغرر ۱۵۳
دیوان حافظ ۱۶۲، ۱۶۶
دیوان فارسی عالی ۱۶۰
رسالهٔ حسن۱۲۶
راحةالصدور ۲۷ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳
رباب نامه ۵۴
روضةالشهداء ۱۳۵
رند و زاهد ۱۳۵
روضةالکتاب ۵۳
روضةاللطائف ۱۶۳
زایچه ۱۱۷
سیرالملوك ۱۱
ساقی‌نامه ۱۲۶، ۱۳۹
سراج‌القلوب ۱۴۰
شاه وگدای فضولی ۱۳۵
شرح ایسا غوجی ۱۲۳
شاهنامه ۱۶۲
صحت ومرض ۱۳۵
صراط مستقیم ۱۵۹
فصوص‌الحکم ۲۳،۲۸

فرهنگ ایران زمین ۲۸
فیه مافیه ۵۳
قانون‌الادب ۵۵
کامل‌التعبیر ۲۸
کشف‌الظنون ۱۶۹
کلیله ودمنه ۲۶
گلستان و بوستان ۱۶۲
لمعات ۲۳
لیلی ومجنون ۱۲۶
مناظرهٔ بنگ و باده ۱۳۵
مطایبات ۱۳۱
مفتاح‌الجنة ۱۳۱
مناقب‌العارفین ۲۵،۳۲
مجموعهٔ قوانین ۴۰
مثنوی شمع وپروانه ۱۳۵
منظومهٔ مهرومشتری ۱۷۲
مخزن‌الاسرار نظامی ۱۵
مرصادالعباد ۱۸
مثنوی گلشن‌راز ۱۰۹
مهروماه ۱۶۰
مطلع‌الانوار ۱۶۰
مهرو وفاء ۱۶۰
منظومهٔ ده مرغ ۱۶۵
مثنوی شریف ۱۶۲، ۱۶۴
نصاب‌الصبیان ۱۳۱
نادرالمحارب ۱۶۰
نگارستان ۱۴۵
نوای خروس ۱۵۹
وصیت نوشیروان به پسرش ۱۳۹

وسیلة‌الملکوک لاهل السلوک ۱۳۱

هدایهٔ حکمت ۱۱۳

هوسنامه ۱۵۶

هفت مجلس ۱۶۰

هشت بهشت ۱۵۴

فهرست منابع و مأخذ

الف ـ مآخذ فارسی :

۱ ـ تاریخ ادبیات ادوارد براون انگلیسی (ازسعدی تاجامی) باترجمه و حواشی علی اصغرحکمت تهران‌چاپخانهٔ بانك ملی ایران .

۲ ـ تاریخ ادبیات ادوارد براون‌جلد چهارم (ازصفویه تاعصر حاضر ترجمهٔ مرحوم رشید یاسمی تهران ۱۳۱۶ .

۳ ـ تاریخ حبیب‌السیر تألیف غیاث‌الدین خواندمیر ۱۲۷۱ هجری قمری .

۴ ـ تاریخ‌ترکیه تألیف سرهنگ لاموش فرانسوی‌ترجمهٔ مرحوم سعید نفیسی‌تهران چاپخانهٔ مجلس۱۳۱۶ .

۵ ـ سبك‌شناسی مرحوم ملك‌الشعرای بهار جلد دوم و سوم تهران وزارت فرهنگ ۱۳۲۱ شمسی .

۶ ـ تاریخ‌آل سلجوق تألیف یحی‌بن محمدالمعروف به‌ابن بی‌بی چاپ استانبول .

۷ ـ تذکرهٔ مجالس‌النفائس تألیف امیر علیشیرنوائی ترجمهٔ محمد شاه قزوینی۷۹۶ چاپخانهٔ بانك ملی ۱۳۲۳ به تصحیح علی‌اصغر حکمت .

۸ ـ تذکـرهٔ تحفهٔ سامی تألیف سام میـرزا صفـوی با تصحیح و مقـدمهٔ مرحـوم وحید دستگردی .

۹ ـ احسن‌التواریخ تألیف محمد فریدبیگ (حسن بیگ روملو) ترجمهٔ عبدالباقی اصفهانی ۹۶۵ هجری تهران ۱۳۳۲ .

۱۰ ـ دیوان خطی سلطان سلیم‌ترك متعلق به‌کتابخانهٔ ملك تهران به شماره۴۶۲۰.

۱۱ ـ مجمع‌الفصحاء تألیف رضاقلی‌خان هدایت چاپ تهران ۱۲۹۵ هجری .

۱۲ ـ تاریخ ادبیات دکترصفا چاپ تهران جلد دوم ۱۳۳۶ .

۱۳ ـ تذکرهٔ‌نصرآبادی‌تألیف میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی تهران۱۳۱۷.

۱۴ ـ کلیات دیوان مولانا حامدی چاپ استانبول ۱۹۴۹ .

۱۵ ـ کلیات‌دیوان مولانا قبولی چاپ‌استانبول ۱۹۴۸ که‌اصل‌آن متعلق به‌کتابخانهٔ

ایاصوفیا به شمارهٔ ۳۹۵۷ میباشد .
۱۶ ـ دیوان فارسی احمد داعی چاپ استانبول ۱۹۵۲ .
۱۷ ـ دیوان فارسی باقی چاپ آلمان ۱۹۱۱ .
۱۸ ـ تذکرهٔ مجمع‌الخواص تألیف صادقی‌کتابدار ترجمهٔ دکتر خیامپور چاپ تبریز ۱۳۲۷ .
۱۹ ـ کلیات دیوان فضولی طبع استانبول ۱۳۱۵ .
۲۰ ـ زندگانی‌مولانا جلال‌الدین محمد تألیف مرحوم استاد بدیع‌الزمان فروزانفر تهران ۱۳۴۳ .
۲۱ ـ تاریخ ادبیات دکتررضازاده شفق تهران ۱۳۲۱ .
۲۲ ـ منشآت فریدون بیگ منشی چاپ استانبول در دو جلد تاریخ تألیف ۹۸۲ هجری قمری‌متعلق به‌کتابخانهٔ مجلس شورای ملی .
۲۳ ـ تذکرهٔ آتشکدهٔ آذرتألیف لطفعلی‌خان‌آذربیگدلی چاپ تهران ۱۳۳۷ .
۲۴ ـ مثنوی ولدی یا ولدنامه انشاء بهاءالدین‌بن مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی به تصحیح جلال‌الدین همائی تهران ۱۳۱۵ .
۲۵ ـ طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی‌لین پول ترجمهٔ مرحوم عباس اقبال تهران ۱۳۱۲ .
۲۶ ـ نفحات‌الانس من حضرات‌القدس تألیف مولانا عبدالرحمن جامی به تصحیح مهدی توحیدی‌پور تهران ۱۳۳۶ .
۲۷ ـ دیوان مولانا جامی به اهتمام پژمان تهران ازانتشارات حسین محمودی .
۲۸ ـ مسامرةالاخبار ومسایرةالاخیار تألیف محمدبن محمد مشهور به‌کریم‌آقسرائی چاپ آنقره ۱۹۴۴ میلادی به تصحیح دکتر عثمان توران .
۲۹ ـ شعر فارسی درعهد شاهرخ تألیف دکتراحسان یارشاطر تهران ۱۳۳۴ .
۳۰ ـ سالنامهٔ پارس (تاریخچهٔ ادبیات ایران) به قلم مرحوم سعید نفیسی سالهای ۱۳۲۷ ـ ۱۳۲۶ ـ ۱۳۳۳ .
۳۱ ـ اخبار سلاجقهٔ روم تألیف دکترمحمد جواد مشکور چاپ‌تهران سال۱۳۴۹ .
۳۲ ـ تاریخ ادبیات دکترفریور .
۳۳ ـ کلیات دیوان‌کبیر شمس‌تبریزی .
۳۴ ـ دیوان فارسی‌نسیمی چاپ آذربایجان شوروی باکوآذر نشر ۱۹۷۲ .

مآخذ ترکی :

۱ ـ قاموس‌الاعلام ترکی تألیف شمس‌الدین سامی در۶جلد چاپ استانبول مطبعهٔ مهران از۱۳۰۶ تا۱۳۱۶ .

۲ ـ دیوان ترکی احمد داعی چاپ استانبول ۱۹۵۲ .
۳ ـ دیوان ترکی باقی چاپ آلمان ۱۹۱۱
۴ ـ دیوان ترکی مولانا قبولی چاپ استانبول ۱۹۴۸ .
۵ ـ کتاب وسیلة الملوك لاهل السلوك احمد داعی چاپ استانبول ۱۹۵۲ .
۶ ـ کتاب عقودالجواهر احمد داعی چاپ استانبول ۱۹۵۲ .
۷ ـ ترکیات مجموعه سی استانبول اونیورسته سی سال ۱۹۴۶ .
ج ـ مآخذ عربی :
۱ ـ بلدان الخلافة الشرقية تألیف لسترنج ترجمهٔ عربی ازفریتسیس و گورگیس عواد بغداد ۱۳۷۳ هجری قمری (۱۹۵۴م) .
۲ ـ شقائق النعمانیه تألیف ابن خلکان ضمیمهٔ جلد اول وفیات الاعیان .
د ـ مآخذ انگلیسی :
۱ ـ تاریخ شعرعثمانی گیب جلد اول و دوم چاپ لندن ۱۹۰۰ .

انتشارات دانشگاه تربیت معلم

شماره کتاب	نام کتاب	نام مؤلف
۱	سنگ‌شناسی	تألیف دکتر عبدالکریم قریب
۲	وجه‌تسمیهٔ گیاهان	« دکتر ناصر مفتاح
۳	قواعدالنحو	« دکتر قاسم تویسرکانی
۴	تاریخ فرهنگ ایران	« دکتر عیسی صدیق
۵	شیمی آلی	« دکتر کیوان نجم‌آبادی
۶	حدائق‌السحر	« دکتر قاسم تویسرکانی
۷	نظریهٔ نسبیت خصوصی	« دکتر منوچهر تسلیمی
۸	شناختن کانیها	« دکتر عبدالکریم قریب
۹	فلسفهٔ آموزش وپرورش	« دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
۱۰	تاریخ ایران درعهد باستان	« دکتر محمدجواد مشکور
۱۱	چگونه کانیهارا می‌توان شناخت	« دکتر عبدالکریم قریب
۱۲	سازمان واداره آموزش وپرورش درایران وفرانسه وامریکا وژاپن	« دکتر محمد مشایخی
۱۳	بالیدن	ترجمهٔ مسعود رضوی
۱۴	کلیات تاریخ عمومی	تألیف دکتر اسماعیل دولتشاهی
۱۵	اصول تمرین دبیری	« دکتر سلیم نیساری
۱۶	بلورها	« دکتر عبدالکریم قریب
۱۷	آزمونهای روانی	تألیف دکتر ابراهیم هاشمی-دکتر حسن بطحائی
۱۸	سازمان واداره آموزش وپرورش درانگلستان واتحاد جماهیرشوروی	« دکتر محمد مشایخی
۱۹	سبک خراسانی درشعرفارسی	« دکتر محمدجعفر محجوب
۲۰	مقالاتی چند دربارهٔ زمین	« دکتر عبدالکریم قریب
۲۱	اصول علمی تهیه، اجرا واستانداردکردن تست	« یوسف اردبیلی
۲۲	دورهٔ مختصرمکانیک استدلالی	« دکتر نصرالله حاج‌سیدجوادی
۲۳	اصول علمی طبقه‌بندی هدفهای تربیتی	ترجمهٔ مسعود رضوی
۲۴	مجموعهٔ نامه‌های خاقانی شروانی	به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی

شماره کتاب	نام کتاب	نام مؤلف
۲۵	سازمان واداره‌آموزش وپرورش درآلمان غربی وهند	تألیف دکتر محمد مشایخی
۲۶	سنگ‌شناسی (چاپ دوم)	« دکتر عبدالکریم قریب
۲۷	شیمی‌آلی	« دکتر کیوان نجم‌آبادی
۲۸	تاریخ اجتماعی ایران درعهدباستان	« دکتر محمدجواد مشکور
۲۹	الکتریسیته	« دکتر محسن علوی‌نژاد
۳۰	فیزیولوژی گیاهی	« دکتر مه‌لقا معتمد (قربانلی)
۳۱	زیست‌شناسی جانوری	« دکتر علیمحمد بهنیا
۳۲	تاریخ اروپا از کنگره وین تاجنگ جهانی دوم	« دکتر اسماعیل دولتشاهی
۳۳	کاروان علم درشاهراه فرهنگ	دکتر منوچهر تسلیمی
۳۴	جغرافیای زیستی	« دکتر سید محمد غروی
۳۵	راهنمائی درمدارس امروز	ترجمهٔ شکوه نوابی‌نژاد
۳۶	جغرافیای اقتصادی ایران	تألیف ونگارش دکترمحمود جزیریان
۳۷	زمین‌شناسی فلات ایران	ترجمه عبدالکریم قریب
۳۷مکرر	اطلاعات شغلی	ترجمهٔ یوسف اردبیلی
۳۸	تاریخ قدیم	تألیف دکتر اسماعیل دولتشاهی
۳۹	زبان‌تازی درمیان ایرانیان	« دکترقاسم تویسرکانی
۴۰	شعر وادب فارسی درآسیای‌صغیر	« دکتررضا خسروشاهی
۴۱	فهرست کتابهای روان‌شناسی	به‌اهتمام دکترابراهیم هاشمی
۴۲	تاریخ ایران	تألیف خانم دکترا کرم بهرامی
۴۳	تاریخ معاصر ایران	« دکترحسن نبوی
۴۴	سبک‌خراسانی درشعرفارسی (چاپ‌دوم)	« دکتر محمدجعفر محجوب
۴۵	زنان شاهنامه	« دکتر طلعت بصاری
۴۶	پارتیها یا پهلویان قدیم	« دکترمحمدجواد مشکور
۴۷	جوامع‌الحکایات	به‌کوشش دکترجعفر شعار
۴۸	ده مقاله	تألیف دکترمحمود منصور
۴۹	ژنتیک ـ قوانین ومکانیسم	ترجمه وتألیف دکترعلیمحمد بهنیا
۵۰	کلیات تربیت‌بدنی	تألیف دکترپرویزوافی
۵۱	نیروی انسانی ورشد اقتصادی	ترجمهٔ حسین مؤتمن

شماره کتاب	نام کتاب	نام مؤلف
۵۲	الکتریسیته (چاپ دوم)	تألیف دکتر محسن علوی‌نژاد
۵۳	راهنمائی درمدارس امروز (چاپ دوم)	ترجمهٔ شکوه نوابی‌نژاد
۵۴	جغرافیای اقلیمی	تألیف دکتر پریدخت فشارکی
۵۵	عقب ماندگی‌های ذهنی	» دکتر ابراهیم هاشمی
۵۶	شیمی آلی (جلد سوم)	» کیوان نجم‌آبادی
۵۷	ازرنسانس تاکنگره وین	» دکتر اسماعیل دولتشاهی
۵۸	نیروی انسانی ورشد اقتصادی (جلد دوم)	ترجمهٔ حسین مؤتمن
۵۹	مدیریت کتابخانهٔ دانشکده‌ای	» پروین سلیمانی (امین صالحی)
۶۰	سنگواره‌ها	تألیف دکتر علی میثمی
۶۱	اطلاعات شغلی	ترجمهٔ یوسف اردبیلی
۶۲	مکانیک موجی وکاربرد آن درشیمی	تألیف نصرالله حاج سیدجوادی
۶۳	فیزیولوژی گیاهی (جلد دوم)	» دکتر مه‌لقا معتمد (قربانلی)
۶۴	اصول آموزش زبان	ترجمهٔ دکتر مجدالدین کیوانی
۶۵	شیمی معدنی (جلد اول)	تألیف دکتر اکبر رئیسی‌شبری
۶۶	کمکهای نخستین	» دکتر سدا کارامیانس
۶۷	آکوستیک (جلد اول)	» » حسین ابراهیمی
۶۸	الکتریسیته (جلد دوم)	» » محسن علوی‌نژاد
۶۹	تاریخ قرون وسطی	ترجمهٔ دکتر اسماعیل دولتشاهی
۷۰	شناسائی و رده‌بندی گیاهان نهانزاد (جلد اول)	نگارش : ضیاءالدین باقری